

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

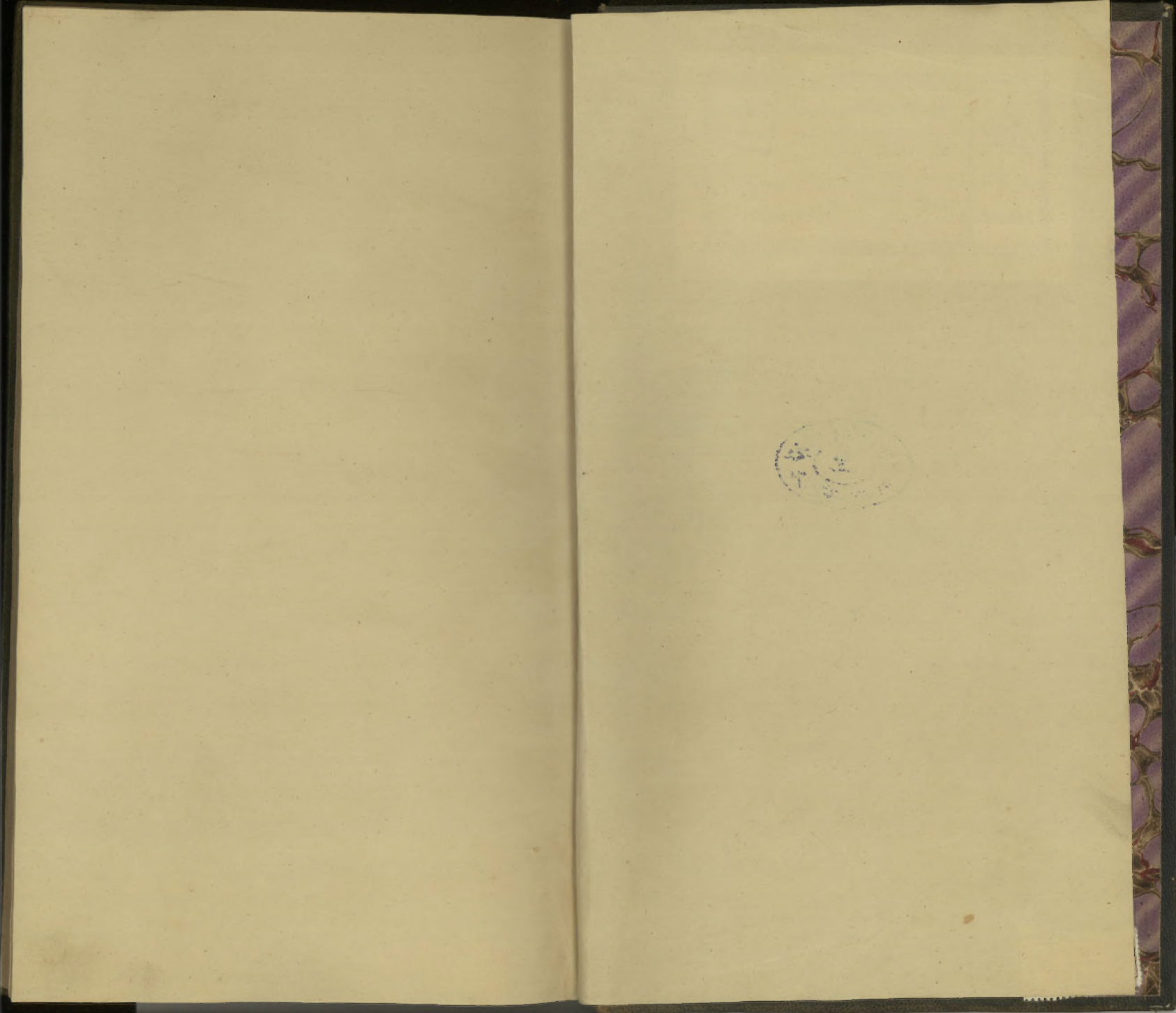


بازدید شد
۱۳۸۲

۹۵۹۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	شماره ثبت کتاب
کتاب: کام آفرین	مؤلف:
موضوع:	۹۵۸۳۲
شماره قفسه: ۵۴۷۲	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۴۷۲





منقذ

1

زمان اسودکی یافتند و چند روزی از فطریان موکب بی خبر است فلما تمور گشتند در حال این حال مساجد جلال
 رسید و گریه و بی اذیت است و کربان که از بیم تیغ و سنان غازیان در جنگها و پیروها خیزیده بودند
 در ولایت شش جمع آمده در مقام خلاف و شقاق اند چون نایره غضب و باره ان پید و ان از فطری
 داشت و هنوز شعله غضب انظار پذیرفته بود فوجی از افواج قاهره را بر سر ان بخت برکشیدگان فرستاد
 فرستاده و متغایب انکه و زمان یک روز باشی غلامان نیز با فوجی از غلامان به نوبت و امر ان
 مأمور گردانیدند و زمره بجا بدان چون بلای اسمانی ناگهان سپهر وقت ان خون گشایان رسید و بخت
 انکه فخر بدست درآمدند از ان و ان معتبر و بسیاری از انصاری بداخته بعضی شمشیر و بعضی دیگر
 با کبودگان در زمان بقیه السیف اسیر و دستگیر گشتند و گرفتار انرا باردی بهما چون آوردند و مورد
 تیغ و عقیبات کوناگون گشتند در سیاستگاه قدر قدرانی جان بسختی میدادند چون خاطر انور
 از ممتات کربستان کاخ فراغت یافت و ایات جلال بجانب قیلس در حرکت آمد و بکار خان
 والی کار تیل بموازیم خدمت و میربانی پرداخته زیاده از ممول متفقدات شایسته و خلع قاهره بادش
 شرف امتیاز یافت و از انجا عیان غریب بجانب سخت مطوف گردانیده و در منزل
 ملک انابک نوده ملک میرمن سختی که از زمره کجستان صادق العقیده این دو دمان مقدم شد اند
 عشرت بر او بود از انجا لوائی توجه بر سیلا قات کوچه و سنگین افراختند و روزی چند در منزلات مواصل
 کوچه و ان سرزمینها با حضرت مینو مشال و شهبای انب زلال کوثر شمال ان داشت و جلال روزگار بخوبی
 و خوشبختی گذرانیدند **کرشنکر فرستادن بر سر دیوش دوم بر داری فرجای خان سپهسالار**
ایران و از انجا جانب خط و ان در ان اوقات که سلطانا کوچه و بکر خیم سر اوقات قبایل بود و متواتر
 از جانب دوم جو سپس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان بادش ملک دوم سرزمینها که
 در سال گذشته مجدداً بوساطت مهر با شمس در عهد یافته بود و پیچیده و با غوا و دف و اخذ او
 مهر با شمس را بنقصیر تنهم ساخته و از ان عظمت مغرور گردانید و بخت در قضا با بی حال گشته
 اشتا که تحلیل با شمس را در بر اعظم و سره دار گردانیده و مغرور گشت که در بر سال در حال اناطولی فتلان
 اختیار نموده و اول بهار سال آینده با اتفاق جانی یک کرای خان بادش تا انرا کرشنکر بدین عزم رسید

بالرعی از قابو نوی کعبارت از عساکر و نگاه عالیت از جمیع استنبول بر دین آمده منوج محل فتلان است
 بعد از تحقیق این اخبار از تدبیر سایه که اولین مصالح ملک داری است حاجت مستخبران پیشین گفته اند
 بشخصه بی کلی ناده توان گشت برای شکر انرا بشکلی پیشانی داری ملک را از اقتضای ان کرد که در دوازده
 و دوازده محل عبور کرد و دوم است از صامت و مناطق بر دانه نوعی نمایند که در سال آینده از با باقی
 و حضرت و نکی عبور کرد و دوم از ان و بار او شوار کرد و انرا از قریب جانی خاور که عین تربیت شایسته و مظهر
 و کار دانی شایسته سرداری بود بقلب از جمله سپهسالاری امینا و بخشیده سر داری کرشنکر طغیانی
 و چند روز در فرج طلاع کوچه بمان عساکر فتلان بر دانه او با فوجی از منور و منصور بدین خدمت
 مأمور گردانیده روانه نمودند و موکب بهایین قتل از سیلا قات مذکور است کارکنان ملک را بارسال کرده و انجا
 عبور فرموده از راه کرشنکر مأمور میگردانیدند و بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان اسالکین شیخ
 شهاب الدین امری قدس سره اغرق و در قصبه انرا گذشتند و بهریده و سبای تقصیر زیارت حضرت
 سلطان الاد و لیا و بران الاصفیا صفی الدین و مرقد بکر گشت و عظام صغیره نوزاد مرقد هم
 بدرالارشاد ارسیل توجه فرمودند و فرجای خان با عساکر حضرت نشان بخدی می گردانید و در کمال
 اقدام نموده اول بجانب ارض دوم رفته تا با بی قلعه غلانی باز نگشایدند حسن با شمس که از روز و با شمس بیان
 معتبر و مدیه و سیکر علی ارض دوم بود از خدمت سباه منصور در شهر و قلعه خیزیده قدرت مقابل و در انوقت
 و کرد و بی از شجاعان ره میرا اظهار بخند نموده بودند نایب صدره مقدمه بخش و بران سباه نزل
 نیاورده بعد از عمارت و سیر و او فرزندم گشته بشهر درآمدند و غازیان جلالت شعار تا با بی حصار انداخته
 از مدیه قبیل و جمعی دستگیر کردند و فرجای خان چند روز قیام انقام از ان ولایت نصب نموده فوج
 افواج قاهره را با طراف و جوانب بناخت و فرستاد و منور و فزایش تمامت ان ولایت را بر دانه غارت
 انتفاع و ذراعت انداخته و قبیله از دقایق و برانی فرو کردند و انجا مقصی الامم روی توجه بجانب
 ولایت دان آوردند و چون چهار باغ و کلو که سیکر سکی دان و بین الجهور و کلو با شمس بود و بکر
 شکر و اخذ فی جاده و شملت و بکری و شجاعت از سایر با شمس ان امینا و دانت و در سال گذشته در کمال
 با بر داری خان و امر انجا به نموده غالب آمده بود و از مایه نخوت و غرور سر گشته و عو بهای بلند میکرد

و بعضی از باب رأی و تدبیر خرم و دور اندیشی منظور شده صلاح نمیدیند کبر سروران و روزگار جوانی
 قزلباش سواران در دم کشیده اند و اسبهای ایشان از بسیاری ترده و ننگ و از کارمانده و
 نکلوبات و سختی بیکان و آن با سبیلان آمده و لشکر بسیار جمع نموده منتظر فرصت مستعد
 کارزار اند میانه چشم زخمی رسیده از مشا و ده و کنگاش از امر اعظام و ریش سفیدان لشکر کس
 در خور عقل و در یافت آنچه خاطر میرسد القای می نمودند و اقرار فرار یافت که چون یافتند که در ویران
 عیار کرد و در این محبت نموده اند از تقریر و ارباب مکرر استماع شد که زیاد از بازنده و هزار بستند
 بلکه کشته اند در حضورت بعلو از محاربه انگاره و قالی کردن و این ساعی نمودن لایق دولت فایده و نام
 و ناموس قزلباش نیست از عجز که منور و هر کس اسب زبون داشته باشد بجانب غیر بر سر
 و بیم از دلیران عرصه بیجا از سوار و پیاده و تفکیک انتخاب نموده و او باقی الطاف الهی و وجود
 اقبال شایسته روی تو به بصورت شهنشاه و امید و ایم که نظر و قدرت قرین حال منوایان دولت
 و عز افزون گشته تیغ و نیزه و زنی اختصاص با بیم اکثر اعیان سپاه این رأی را پسندیده و شسته
 شای کوچ بجانب وان در دادند و چون بکوه مرصه قطع شد قضیه پس عیب و لطیفه پس غریب از پاره
 غیب رخ نمود و از لطیفه غیبی نکلوبات آمد لول این مصرع که **فی دست تو بیا بدختر نه تیغ تو**
الودکی مکان غرور و بنبل و دعویهای بلند بی ادبانه بافته بدست اگر و حکاری بعلی آمد **فکر**
کنند شهنشاه و عیارش و بکلو باش و بجای یک و دزد که با خان به تیغ بیک بکند و دانه و دانه و دانه
و اگر کیفیت این واقعه غریبه که از تفاوت مسوح گشته خانات کتلوبات و بجای کتلوبات و بجای کتلوبات و بجای کتلوبات
 رویه بر تهور و مردانگی و دلیری و ولادی استوار یافته و در ازاد همدات و جان سپاریها که در لغو
 قانواده عثمانی از و صادر گشته بود بمرتب بلند ایالت و باستانی ترقی کرده درین هنگام بیکر سکی
 ولایت وان بود و چون حقیقت رفتن فرقه ای قان سبیلار با منظم سپاه قزلباش بطرف انضام
 نزد او تحقیق محبت از و فور بلند پروازی خیال علیل دستبردار کرد و میران خیال و عیار
 و ارتقا خود را جمع آورده داده و از ده هزار کس از و ان بیرون اند و در فوجی تیز تر از شتاب انداخته و به
 و غارت انحد و پرواز و چون بقاره خوی حوالی جالدران رسید شخص گردید که کفر و فریاد و فریاد و فریاد

سور

از ارضی روم مظفر منصور غود نموده عزیمت جانب وان دارند ازاده خاطر شش ان بود که بقیه سپاه انحد و
 سخن و سه خیالان غنایر اگر تا غایت جمع شده باشند جمع آورده بحرب قتال و مدافعه جنبه و اقبال
 بر دار و امر اگر در آنجا با او بودند صلاح در محاربه ندیده یا بیکدیگر فرار و او اند که هر یک با مقام خود فتنه
 حفظ حال اهل و غیرت و استحکام امنه و حفظ حال قلاع خود بردارند زیرا که چون قزلباش بدان
 رسد آتش ملا با گرفته و لوله و انشوب در میان قیابیل و غنایر افتاده و تفرقه و برکنندگی روی خواهد
 اولی نیست که با شایر بجانب خطه وان باز گشته نکلوبات شنی شود و فتنه نماید که اکثر اگر بحیث صیانت
 عیال و حفظ ناموس و مال از سر او برکنند گشته استعد و محاربه نخواهد داشت عیال الدین و لا شرف
 بنلیس بدین غریب عیان از ما فقط با ش گشیده بی اجازه در حقت بجانب بنلیس رفت بجای یک
 و دزد که با خان نیز کبر عزیمت حکاری و سه در از انظار فتنه بود ازاده رفتن کرد چون اینقدر مسیح به شایر گردید
 مانع رفتن گشته چاوشی بطلایه فرستاد و او تمهید معذرت برداخته تا سهل میشود چاوش
 بی اندامی کرده بدشنام رسانید و بشمشیر تهدید کرده چاوشی از ملازمان بجای یک تاب بی اندامی
 چاوش نیامده و شمشیری بجانب او انداخت چون دست فتنه در از تیغ حادثه تیز بود و دزد که کار کرده ش
 بقتل رسید نکلوبات از واقعه خبر یافته شعله غضبش زبانه کشیده و بی رادار ستاد کبر و تهور او را بیارند
 فرستادگان وقتی رسیدند که اردوی لشکر حکاری کوچ کرده خود نیز با خواص و اعیان روانه بود از فتنه او
 مخالفت صریح ننوشتند و در درافت اجتماع باره و بیایان آمد در حین ملاقات با او خوشنود آغاز
 نماده دست بقایه شمشیر برده بجانب او و پدید بکوه و نفر از ملازمان معتقد بجای یک رفتن او بود و منصوب
 با ش قصد کشش او را بدی تامل و دیری کرده پیش دیده و زخمی بر با ش زدند و حکار با ش نیز گشیدند
 زخمی بجای یک زدند از نقد بر ای و اقبال شایر بدو بان زخمها از هم گزشتند راه عدم پیوند و از طرفین
 چند کس دیگر گزشتند چون مردار بود کرده از میان رفته بود و آواره و در و شو که قزلباش حفظ
 میرسد و لوله و انشوب در میان سپاه افتاده و هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر نگذرد هر کس
 حال خود بدو حقت رومیه بجانب وان باز گشته طبقات اگر در هر یک بیکان خود رفتند و به پروای افسان
 ان جمعیت روی به برکنندگی آورده و دشمن قوی بدین سکانی دفع شد این بجای یک به زکرا خان نیک

پدید بر غیرت حکامی و متصرف الکامور و بی خود دعوی اولادی عباسی بن علی علیه السلام نموده خود را
 با عقدا و فرق شیعه سید شینار و چون خالقی شیعه جز بنی فاطمه را سید نمیشمارند و میراث را
 در دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی که با اسم او و پدرش حد و ریاضت سیادت مرقوم حق است
 چون ذکر با یک پدید می یک اظهار عقیدت و اخلاص بنواب کامیاب شاهی ظل الهی نموده همیشه عرض
 اخلاص فرستاده خود را از مرز بختان درگاه میفرستاد و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت و سمت
 عباسی مری شغف خاص با او بود بلیق از چند قانی سزاوارتر فرموده بود ندیجی یک بدو بخواهی
 بر اوضاع پدید انکار نموده بجا بیست یان پدید را بی اختیار کرده ایل و غیرت و الکامور و بی را متصرف
 شده در مخالفت کرده قزلباش اضر می نمود و از نسبت به پدید بی اندامی بسیار واقع شده بود عاقبت
 نتیجه بد باطنی و حقوق و الد نظور یافته جیح مشعیه باز جنش مشعیه با خست و خودش بود که بر آید
 یک که کشیده و کار الحاصل چون خبر یافته بجهت بی یک خان و امر رسید در حق مصلحت نموده بی
 وان شتافتند و از خود و رایت بر دستور ارض روم نسبت بجا نموده از قیتر زراعت و آبادانی انداخته مقصود
 مراحت نموده و در جیحی که مویک بهایون اعلی از دل الارث و ارد بیل خود نموده و از سلطنت تبریز از غنا
 مویک معنی عطی بر بود شرف بای بوس مشرف شد **نکته ذکر آمدن خلیل پش در دیار بکر و دشت گورستان**
بعد و قلمو علیشکر و انتقال سلطان احمد خان بادشاه روم از دارالملک حیات عالم دیگر و جلوس برادرش
سلطان مصطفی و حالات ساعه چون نوعی که قوم گشت سلطان روم خلیل پش را و وزیر اعظم و سردار
 با جنود و موفور و عسکر خیر محصور روانه سرحد قزلباش کرد اند که درین سال در سرحد قزلباش کرده در مبارزه
 بالکام قزلباش لشکر کشید و در مذکور بنابر خبری و دیرانی که در ارض روم واقع شده بود ولایت یار بکر را
 بجهت قزلباش اختیار نموده در آنجا اصل اقامت انداخت و جانی یک کرای بادشاه طبعه تا او را و مبارک گشتی
 که با جنود و تار بمعاونت رومیه آمده بود در محل مناسب قزلباش داده جنود در می و تار را با طایفه و جانب
 که محصور و آبادان بود فرستاد و در آن سال از طایفه تار خرابی بسیار در الکامور و میره واقع شد بعد از وقوع این
 حالات رأی جهان را بر آنکه در آن متعلق گشت که قزلباشی خانزاد که در سرحدی و سپه سالاری یافته بود در برابر
 خلیل پش و سردار روم در سرحد آذربایجان که دارند امشال را به با فوجی از فوج قاهره در دار السلطنت

نشان کرده که در بی از عساکر حضرت نشان از که بنفیر خدمت که حشمان شمع بودند در تبریز که **نکته از سوانح حسین**
موجب و مومنان بهیست از ملازمان بجهت مکتون خاطر انور بود که عساکر مضبوطه ملازمان الکاب شرف
 حتی تا که در پیشگاه ملا میوات موجب بهیست از محل معین داشته باشند که هر سال از آن محل باز یافت
 نموده هر کس خدمت باشند و از مرز دیوان و دفتر و طلب تنخواه موجب و مومنان فارغ کردند و درین
 اوقات متوجه انجام این امر گشتند که طلب عساکر را بجهت از انقدر بحال مرحمت فرموده بعهده عامل جناب
 اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان ابن حقیقه اقبال بن بکر حاکم مدان و دستور است
 ملک خصال متعلق است که مذکور با ارباب قلم و دفتر خانه بهایون درین زمستان در تبریز توقف نموده
 هر که هر کس را از محلی که مناسب انگشت فرب و بعد مکتون و رضا صاحب موجب منظور
 داشته اسم با اسم شخص چند و برات هر یک را فردا بقید بهیست او دهند و عامل جناب اقبال
 الد و دستور قیام عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف نموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را
 نوعی که مامور بودند بقصد رسانی در قلم و دفتر خانه بهایون در آنجا اقبال را بهایون بجهت
 احکام در خدمت مخدوم عظام چهار ماه شش روز در آن شغل عظیم برد و بختیم القصد حضرت اعلی بعد از انجام
 مهلت فروری سرحد سعادت و اقبال متوجه قزلباش ماند و در آن مهلت نشان شده مذکور مبارک گشت
 آنچه در شت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از مکتون غیب بعالم ظهور آید **دیگری از سوانح**
اقبال آنکه خلیل پش در دیار بکر از جنود و میره قزلباش را با اتفاق عمر یک بر جیح غیرت شهر بان و
 گروهی از سپاه غار بکر تا در بقصد تاخت و غارت قلمو علیشکر بجانب کرکویه و شهر زور فرستاد و آنکه
 از کرکویه گشت و روی قزلباش قلمو علیشکر آوردند و در آنجا دوست بقارت و جدا گشته عیث
 نفر و خلق آمد بودند جیح قزلباش حاکم کرستان و قاسم سلطان ابانلو دشت را که در سرحد قلمو مذکور بودند و
 سپاه مخالف آگاه گشتند بیکدیگر ملحق شده بمداخله و مقابل شتافتند در حد و دماهی دشت تلافی عسکرین
 رویداده و فیما بین بحار عظیم و بنو فوی و قوی عیث و مخالفان بهیست اقبال بهایون و قوت و ولت
 روز افزون انترام یافته فوج تار هر مظهر و مضبوط گشتند قزلباش را در هر که بقبل رسید و در هر یک که شتاب
 زنده گرفتار گشت جیحی که از جنود و میره و تار و اگر اقبال آمده از جنود قلمو و در کسی هم و در کسی نباشد

فایز شد و سببی چنان بر کس گرفت نشان نرسید و حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود مباح صلاح
در رسیدن امر مذکور متعقد است تا به سبب افروختن عمر یک باعلی قلیخان شاملو پسند که در دی نکاح دارد
ع دیگر خبری از نیامد **دیگر از سواد** **نصیر الدین محمد خان سلطان احمد خان** که در خلال اینحال بظهور میوت
و از نفعات متروکین چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل بابا سلطان احمد خان بادشاه
سروم را در فصل پانزده سال بیماری عارض گشته چون مرض مملکت بود معالجه و مداوای اطباء مفید نیفتاد
در همان چند روز بنا کام عالم جوانی و لذات زندگانی را وداع کرده در محیه استنبول رخت بر تن فرستاد
آخرت کشید و از اثر نفوذ عهد و پیمان کس جانب احد متمنع و بین الفلایق مذمومت از عهد و
تمتعی نیافت و در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود مدفون گشت و پسر کوچکش **بخت** برادر کوچک
عثمان که دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان مراد که خجسته بود رئیس سفیدان سلسله عثمان مخصوصاً
فرز افاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهی است جهت هدایت سن و جور و سالی
بر آن زمام سلطنت و باو استیلا بی در قضاة اقتدار سلطان مصطفی برادر او که خط و ماخ و شورش مزاج
منسوب میداشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته سالم مانده بود و عورات در حرم نکاح پیدا
آوازه جلوس او را در آن فاشیج ساخته از منور دین و دیار و دم مسموح میگشت که سلطان مصطفی لشکر
بدیار جم فرستاد و محاربه با سلمانان قایل کلنشین نمودن را بسیار کاره بود و در ایام برادر از دور کاهی
با شورش و ماخ و سودای طبیعت ملاحظه نموده از محبوس ملکیت بر زبان او میگشت در خوف کبر سیر
سلطنت و از گرفتار باره خود یا بمحضین فرزان فاسی و از کان دولت باز کرده فرزانیش بصلح مایل و در غلب
گشته فاسم یک سپه سالار مازندران را که دستان قبل ازین متوجی که مرقوم گشته قلمه و بچو جواد و شل علی
و اسارای رومیه از کرجستان با مکتوب هدایت سلوب و دستاورد و خوف و پدایا برسم رسالت
فرستاده شده بود و سلطان احمد خان از غناد و سنگبار از معاصی پنهان گشته دوباره و غافل و زریه
راه ملاقات نداده بود و در وقت غلبه استنبول محبوس نگاه میداشتند طلب داشتند بقاعده و این من مقرر
وید و فاسم یک طرف ملاقات و دستبوس در بافته خوف و پدایا گذرانیده رخت اضراق یافت شرح
آند از و سواد حال کون ظهور میوت در سال آینده مرقوم قلم و قایم نگار میگردد **دیگر از سواد** **ع** نقل است

خان احمد خان و دله یلو خان اردلان است بر حکومت ملک مورد شرح و افتاد که حضرت علی شاهی ظل العالی
در سال گذشته بفرستادن خان احمد خان را که از عهد صبی در ظل تربیت و آفت شایسته نشو و نما یافته بود
نزد پدربش فرستاده اند که چون او را که پس و شیخوخت دریافت من بعد نزد پدربش بوده اگر اراده ازین بگو
تعلق گرفته باشند بقضای ربانی بعد از احوال پدربش را بشنید باشند و یلو خان از آنجا که بقضای طبع
بشیرت است که تا مرقی از حیث باقی است با اختیار از تعلقات دنیوی به تخصیص مملکت و حکمرانی و عمار
و بربرگی که قطع تعلق نمینماید بنویسم و تصور نگار و پسر را با اختیار رسانده از و خایه گشته پیش خود
راه نداده بود و معنی از پدربش و میگشت درین سال در حقی که یلو خان از مکه شگاه خود و پسر و پسر و پسر
رستخاکام یکی از فلاح در محل بود که یلو خان با چند نفر از جوانان پوینده و پنهان بکوشاک
پدر رفته بطایفه الحیل خود را با نذر دین حصار افکنده بر آن حصار استوار گشتون بخرابین چند سال
بود مستولی گردید و بقیایل و عشایر اردلان صلاهی انعام و چسان در داده جمعی کثیر از خاص و اعیان
بر سر او جمع شده حکومت او را پذیرفتند و یلو خان چون برین حال اطلاع یافت چاره بخرضای خویش
و تدارک خاطر پسندیده از عجز و ناتوانی و ضعف قوای جهانی دست در قتر اک رضای پسر و با ضرره ملک
و مال باو که نداشتند حسب الصلاح پسندیدی توجه بدگاه عالم شاه آورد و در معذرت نامه باینها که درین چند
سال از و ظهور پوینده بود گوشید و حضرت اعلی عجز و اکبر خود را فرستاده پنهان کی این درگاه فرستاد
بود از اسما اخص صمیمه بدین حال که یلو خان بدیده رسیدی که مالکان تحریر از او گشته بنده پسر حضرت اعلی
نظر بر خدایات و برین آن سلسله عنایت و التفات دوباره او میداد و گشته مقرر فرمودند که بدو را سلطنت
اصفهان رفته بقید عمر در آن عشرت آباد مینورشت **ع** برآمد خاکش خاک شربت رحل فاقه افتاد
در سایه معدلت و آفت شامانه روزگار گذرانیده از حوادث دوران و فتن و فتوری که لایم حکام زمان است
برگرازانند و یلو خان در وقت سبب عزت و افتاد تجاوز نموده در عشرت نود بود اما از صورت حالش
معلوم نمیکند که زیاده از حد و انحصار سال عمر داشته باشد **ساخته یکرا امدن جنو باور یک خبر سال و محاربه**
مردم و بختان حاکم و ملا و کیه شرح واقعه که در و اضربا پسر و اوایل زمستان این سال نام قلیخان از یک
و علی باور از افرمو از سی سنی برادر کس از حبه و بخارا بر کوی ندر طغای دیوان یکی باشی تاخت فرمان

فرستاده و بنان از آب آمیزه عبور کرده مجروح و زخمی و از آنجا با سیور و آه انرا دره جبر ناهید و بود
ناخت کرده از عبور ایشان مقرر و اسب بسیار بجایات بیات و چنگل و غیره رسید و از
ناخت مشهورند پس در هشتاد و نه فرسخ بخار به حجاب خان با لشکر حصار ایشان رسید و خوف و
هر اسب با گله و مستولی گشته تاب توقف نیاورده و از کمال استیلا و اضطراب راه مراجعت پیش
گرفته و کیفیت بخار به مذکور برین پنج سب که موازی یکدیگر و با بقدر فقر بسیار نادر از او بیکه حصار
که گرفت و بوان یکی مذکور مأمور بوده اند متعاقب و می آمده اند که بخت کمر طغی که در سر دایان کرده
تو لک مبار در دو ستم مرز او در چون از مرز گذر گشته و دو ستم سرخ راه قطع نمودند و حجاب خان
از گذشتن ایشان خبر یافته با یکصد نفر جوانان کار آمدنی قتل ایشان و قتل کسان قدر انداز از قلعه
پروان آمده بر سر آنکس رفت چون طلیعه لشکر فراتر ایشان شد از بیکه فرود آمد و چنانچه بیکه
کشیده بودند پیش از دی خود را چهر کرده اسبان خود را بنهاده خود کرده پیاده جنگ مشغول گشتند
و حجاب خان چون معلوم کرد که از بیکه مقابل در نیامده اسبها را حصار خود ساخته پیاده جنگ بنمایند
تفکیکیان خود را پیش از آنکه متفرک گردد اسبها را متفرک زده ایشان را بی اسب گشته تفکیکیان از فرار
عمل نموده از اسب کلود تفک اسب بسیار سقط شده جمعی کثیر از مباران از بیکه راه عدم نمودند
و ضعف و مستی حال انظار بقدر راه یافت بعد از ظهور غنچه و علامت انگ از غازیان هجوم نموده
بیکبار حمله آوردند و از بیکه تاب حصار و قتل ایشان نیامده و بجانب اسبهای خود دویدند که شاید
سوار شده راه فرار بمایند بعضی سوار شده بعضی دیگر فرصت سوار شدن نیافتند و خطه پیاده جنگی
کرده بقدر قدرت و توان دست و پای زدند و شکست عظیم یافته تا موازی با بقدر فقر بقتل در آمد
و ولایت و بیچاره فقر دستگیر شدند و تو لک مبار و دو ستم میرزا را در گرفتار شد و بقیه اسب پیاده
و سوار سر بهو آنها و در حجاب خان جمعی از غازیان از تعاقب که شکافی مقرر کرده تو لک مبار و دو ستم مرزا
هر دو متضرع در آمده حاضر اسیر مبارک حضرت شاه شمع دادند و التماس نمودند که چون الله سبحانه و تعالی
فائز فتح و ظفر کرامت کرد مقصدی فرق مبارک اشرف از خون بقیه اسب در گذر گشته و از تعاقب
منهاتن باز دارد و حجاب خان حسب التماس ایشان لشکر از این موبت عظمی از غریب تعاقب در گذر گشته

وزاده ازین خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و ضایع احوال بعضی کائنات شده جلال رسانیده
و در نظر از کتار انرا کسم و رسمی داشتند با سر داران بدگاه جهان بنهاده فرستاده و تمهید بسیار رسیدند
رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخیرت اشرف فرستاده التماس طلاق و اسیر نمود
حضرت علی اجماع طمس او فرموده بهادران مذکور را از او کرده نزد رستم محمد خان فرستادند که در حرکت
بوده باشند اما ایشان چهار رخ روز پیش توقف نمود و بطریق در جانب حصار شاخته **دیکری**
از سبایح آنکه در بیست سال قاضی خان سیفی الحسینی که بعد از ان منصب مغول گشته قاضی سلطان تربتی که از
سادت موسوی تربت جدر به و متولی سرکار فیض آباد در خدمت رضوی بود بدین رسته عالی ارجندی یافت
و تولیت سرکار فیض آباد میرزا محسن رضوی و در میرزا الف که اشرف حصار است حضرت علی سرافراز است و توفیق
یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان منصب حصار است سرافرازی یافت بهاری بولاری
گشته روز بروز مرض از او یاد و علل گشته اند پذیرفت هفت روز بهلو بر سر ناتوانی داشت و در ششم
روز در و دار ایشان از او میل بر مثال حیات توفیق ختم گشته به رحمت ملک جلیل میریت بر یک مثال
طفرای حصار است او کشیده شده روز اول هر کرد و منشی گشت بعد از فوت و منصب حصار است به
رفیع الدین محمد و لیدر شیخ الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور خلیفه سلطان اصفهان که از اندرانی
الاهل و از انرا و میرزا و والی ماندن و از وید نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث و ران اصفهان
آمده آنجا توطن اختیار کرده در ان ولایت بسادت خلیفه مشهور اند مقوض گردید و سوار الیه از هفتاد و سیاه
سر بر خلافت مکان آمده مسجبت الاستقلال بنسبت امر حصار است بردخت و الفی بود فضل و کمال و محو
و ذات ملک صفاتش سلامت و حقیقت و غیر اندیشی معروفه و شجاع الدین محمود و الا و از علمای
متحر زمان خود بود و شمه از احوال او غالب در صحیفه اول در طلی احوال سادت و علما زمان حضرت شاه محمد حجت
مکان در قم منطبقه یافته **شاه بهر توفیات** که در بیست سال مجاهدت و جل گرفتار آمده سر نقاب ترکش **بید قاضی**
سلطان مذکور نوعی که در فوق بخبر میریت و او در ایام خدمت خراسان بواقی آمده از نوگرا وانی مورد
تربیت شاه گشته و بنا حسب احوال سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بکویت تربت جدر به و تولیت
سرکار فیض آباد سرافراز گشته می و دو سال بعد از خدمت نوعی که مرضی خاطر اشرف بود بدین اقدام مینمود

سیدنا محمد و ولد سید مبارک خان فی ارض عربستان حیدره که بصاهرت ابن دو مان مسه افراز بود و در سال که گذشت
حرب الامه الاشرف بدان ولایت رفته بعد از فوت پدر بر سر تخت حکومت ملک موروث تکیه یافت و چون
درین سال چشم زخم زمانه باور رسید به بیماری صعب عارض گردید و با جل طبعی از هم گذشت جمعی را
منظنه آن شد که از خدشات استاران سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بودند از اجل و نقصان
عقل باغواهی فتنه جوین عرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلبی سید مبارک
کو در بود حکومت انولایت بسید در شهر برادرزاده نقیض یافت سید ناصر مذکور رسید زاده
نیکی اخلاق متواضع و با خلق انس در کمال مردمی سلوک میفروید و از غایت حسن خلق و خوش خلق داری
جز در داری و طبیبش که در ابتدای ملوک و حکام بسیار ضرورت او کمتر دشت از عمل مغرور بود **میرزا رضی**
بن میرزا محمد تقی از عالم سادات عالیه رجبات دار السلطنه صفائیان مشهور سادات شهرستان که
بسعادت مصاهرت نواب اشرف کامیاب سرفرازی دشت در سلاق کوچه و مد الحقوق اظهار صفیه
میکرد اما متوجه معالجه و مدا و کمتر میشد درین هنگام که از قصه ابر در کلاب اشرف بارید و دشت در بخا
عرض مرض از دیاد پذیرفته منجر باجهان شد و در روز دوشنبه فوت گرفته در حین که از دار السلطنه
متوجه عراق بود قوت سواری ندانست در محله نشست چون تعقیبه بخان رسید داعی حق البلیک
اجابت گفت نقش او را بدار المؤمنین قم برده در جوارم قد متور حضرت موصومه علیها و آبا بها الخیره
و حق کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متأثر شده منصب صدارت را که با و موقوف بود در وجان
بر سرش بر صدر الدین محمد که نیره دخترش حضرت اعلی است تا خرد فرموده بنابر صلاحت نس و طوبی
نیابت او میرزا رفیع غمراه و تعلق گرفت اما بالاخره مستقلاً بمنصب صدارت در تبه مصاهرت و مدداری
توفیقات مبارکه حضرت مطهرت چهارده معصوم علیهم السلام که بمیزا رضی تعلق دشت سر بلند یافت بدین
علیه معزز و میا بهی گردید **حیدر سلطان بکلی** **شاه** اینک فاسی بخشی حرم علیه عالیه در دار السلطنه
اصفهان بدان خدمت مشغولی دشت درین سال مرخص گشته بعالم بقابوت منصب اینک فاسیکری
حرم علیه عالیه بابو القاسم بیک ایوان اعلی آبدار باشی که از معتقدان درگاه بود نقیض یافت خدمت آبداری
بر برادرش صلبی بیک قرار گرفت و بی از ویانی بکلی شاطو بود و به نور خدمات و جانبازی و برادر

منظور انظار شفقت و محل اعتماد گذشته صاحب ثروت و مکت بود اموال و مندرکاتش که فربیده هزار تومان
عراقی تخمین میشد حرب الارث بنور الدهر بیک ولدش را لیه که جوان سنجیده سینه طوار بود و غلظت
محمد رضا بیک مشعلدار باشی که بر سر رسالت نزد حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان رفته
بود در حین که در خدمت انصار یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور بر حمت ملک غفور موت مش را لیه
هر دی الاصل و از عهد صبی که حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف دشت ملازم رکاب اشرف
گشته خدمت مشعلدارای و انظام امور مشعلی نه مأمور گشته تا حین حیات چراغ عزت و اعتبارش
افزودگی دشت دشت بسیار جوان خلق خوش صحبت شرفهم بود و بهمنش شگفته طبعی را شنبه و شمس
خود ساخته عالی از سخنان رنگین و لطایف و طرایف شیرین نبود درین سال چراغ عمرش از شد با دجل
افزوده گشت خدمت مذکور با ولادتش تعلق گرفت **و قاجار سال موسیل** **نکی مطابق سنه سبع**
و غیرین و الف سال و دیم قرن ثانی **کال سی و دیم جلوس** **همایون شاه** **بی ظل الهی** نوروز
عالم افزاین سال همایون قال در روز چهارشنبه پست و سیم شهر ربیع الاول سنه سبع و غیرین الف
بجری اتفاق افتاد تیر اعظم و مرتبی عالم یعنی آفتاب جهاناب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای
هفت ساعت دنده فیکه از سر منزل حوت بعشرت ساری حمل نمود متغلبان کشور دی که دشت تقادل و تعدی
بینجای غملات با تبس جهان کشوده بودند از مصلحت و سطوت سلطان طاهر چهارم یعنی خورشید جهان آرا
انفرام با فتنه سرزاید محول کشیدند بری چهرگان غیرین بوی بسیار نقاب حجاب از رخ بر گرفته قدم بر ساط
ولا را شعی نهادند **بهار** دلا را نمودار شده جهان سر بر رنک کلزار **صباغک** **اروچین غمراهی** **جهان**
عطریز **هوا عطرسای** **فروشان** شده عند لیسان باغ طراوت فراکت صحر اوراق حضرت کیتی سنان
اعلی شاه بی ظل الهی در ایام فرخ خزای بهار در عرصه دلکشی فرح آباد حبت نهاد و سرزمینهای شریک
مازندران بهشت نشان و غیره که به نشاط میر و نشاط مشغولی فرموده انبساط بخش خواطر بودند و از بخا
پدار السلطنه قدوس تشریف برده تا دو ماه در وقتخانه مبارکه و باغ سعادت آباد دار السلطنه مذکور عشرت بر
بودند و حکم معنی بنفاده پست که امرای عظام و عساکر فروری فرجام که از اطراف جوانب جمع آمده بودند در حین
سلطانیه صل قامت اندازند و زمان بران حرب الفرموده علامتوده و دران عرصه دلکشی جمعی فرام آمده و متو

رایات نیز و زی آیات از دار السلطنه مذکور حرکت نکرده بودند که از تقریر وارودین و بار دوم معلوم شد که اگر کان
دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته و در اخلع نموده سلطان عثمان در
سلطان احمد را بیادش می اختیار نموده و سببی که معلوم نمکنان گردید و موافق عقل این که خلیل
که وزیر اعظم بود در هنگام ارجحال سلطان احمد در دیار بکر اقامت داشت و بخدمتی و شغلی نگرش مائور
بود و جزو آیات امور دولت و ملک داری بی را می و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست و چون
فرز آقا قاسمی و اعیان سنبول پیشورت و صلاح او سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از نظر
امور دین و دولت اتفاق نموده بودند و از بیعتی اختراع نموده بدین مهانه متکبریت که آوازه نمود
طبع و خط و داغ سلطان مصطفی با طرف افکاف رسیده و نظر دولت و دشمن بی اعتبارت و از عهد
امر خطیر سلطنت بیرون نمیتواند آمد و سلطان عثمان بر سلطان احمد هر چند خود رسال باشد بدین کار
اولیت و عنقریب بدرجه رشده و کمان میرسد لهذا اعیان سلسله عثمانی بعد از ششماه که از پادشاهی
سلطان مصطفی گذشت بود و در انکیلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود زمان مهام دولت را بقبضه
سلطان عثمان برادرزاده خود نهند القصه طوعا و کره از سلطنت معزول گشته پادشاهی دوم بر سلطان عثمان
قرار گرفت و سلطان مصطفی از تخرک و زبانی و درویش نشینی و امن از ان شغل نکرده و کجایه و یکبارگی
غزلت که بعد از اعتقاد بود و پیشا و نمود آوازه جلوس سلطان عثمان با طرف افکاف رسیده مکتوبی بطریق
بدیاج و القاب مناسب و تواضعات متعارف رسمی بخدمت اشراف در قلم آورده بودند حسن اقامت
همراه ملازم قاسم بیگ سپهسالار مازندران که برسات برده رفته بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی
مذکور شده رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور از دار السلطنه فرستاد
بنظر اشراف رسانید ما حاصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان
آل عثمان اگر از ملک بالغه الهی بدیم سلطان احمد در رجای جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی
برای جاودانی شتافت و عم بر کردیم که ترک دنیا و تخرید بر طبعش غالب بود و در پی چند مرتبه رضا
جهود و مشکل امر خطیر سلطنت و پادشاهی را ضعیف گشت در بن اوقات همان شیوه بر طبع همایش غالب
گشت برضاد و رغبت خود و من ازین شغل خطیر مشغول فرمانروایی در جبهه بزرگ و بجا بمانم و انقضای نمود و اکنون

سر بردت عثمانی و مسند فریج سلیمانی بوجود آمد و پیش یافت ملک آفاق رسم تنبیت و لوازم مبارکبادی
بجای آورده جمیع پوخواهان این خاندان و عظامی اطراف سر بر خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که در
وزیر اعظم است حسب فرمان و ادباجه با تنظیم مهام سرحد قریب پیش مائور بود و ما بمان دستور
صلح و جنگ او را بخار کرد و امید ایم که بدینچه صلاح دولت دارند علماید بعد از درود الطی مذکور و اطلاع
بر مضمون مکتوب و مرسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از خواهی آنها مقنوم بود حضرت
شاهی ظل الهی بنابر تفریه حال عباد الله و احترام مفاسد عظیمه فتنه و فساد مزاحمه حبس اسیری که از روز
و مسعودان را باب قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان
بوساطت نفع پاشا و خبر اندیشانی طرفین قیامین صلح واقع شده از خطیر فاضلی خان که از عالم
سادات و علمای بود برسات آمده در حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد و سنی استحکام یافته و
و حایل از جانبین متواتر بودی که از خطیر صلح امری بطور رسد سلطان احمد خان نقض عهد نموده
اگر چه پادشاه را با لشکر کران بر سر مریدان فرستاد و بران صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او
بجز استیصال سپاهی و رعیت اطراف کاری از پیش نرفت و حال آنکه سلطان عثمان اعیان اختیار
صلح و جنگ را بقبضه اقتدار انجام نهاده و ما در اول حال بنابر خبر خواهی خلافت و استقامت احوال مسلمانان
رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن بهمانت اگر بخواهی که مکرر تمهید یافته و محرمات و اگر چه در آوارده راضی
و یکبارگی بفرماندگان خدا در نهادن و امان آسوده حال بوده با جمال سم سمسور عساکر نباشند و زور
و حجاج حرمین مختبرین بفرمان غالب آمده و شده نموده بدعا و دام دولت پادشاهان قیام نمایند و شویان
بروز گذار خنده آثار طرفین عاید گردد و اگر بان راضی نیستند و داعیه جنگ جدال دارند از تیر سینه و آگاهیم
بدینچه اراده از بی بدین متعلق شده باشد از ملکی بطون محکوم ظهور آید بعد از فرستادن الطی رایات خبر آیات
بجانب آذربایجان در حرکت آمده و روزی چند بسلطان خلیل اعظم سده ذات اقبال که بدین امر عظام عیب خان
فورجی با بستی و علیخان شاملو با جمعی از ارکان دولت و مخصوصان بساط قدرت در کاب اشراف توقف
نموده و سایر امر و عساکر قدرت نشان بجانب تیر رخصت یافته و بقیه قضای خلیل سپهسالار ملحق گشته و
بیکار گشته که بعد از معاونت الطی و اطلاع بر مکتوب خلیل سده و در امر صلح و جنگ بدینچه مقتضای وقت و اطلاع

فرجای خان ترتیب مضافات جنگ بر رفته و صفوف را بر سر گذشت **و کما به جنگ فرستاد و سپاه دوم**
و کما به دیر دمی با من و صف و طرف و دو با رنگش سر و در و توخ محله شرح محارب مذکور که از
نقات استماع افتاد بر همین سخت که جانی بیک گری با دشت تا تار فرار قدم و چندی از امر و باستانی
روم و شجاعان و جنگو این آن هر دو بوم نزد سر و ارجع آمده در باب عمارت و لباسش گفتگو آغاز نموده
ماحصل گفتگوی ایشان آنکه در سال شد که غربت سفر بزم و محارب شکر خزل بشش تبعید یافت و سپاه
تا تار زیاده ازین درین بار توقف غنیمت اند نمود و در محارب اهرار و در صلاح درین سبب با کاردی نمود
رومیه و تا تار بزم روم بر سر سردار خزل بشش بدیم اگر طرفی بهم فوالمطلوب و الا نزه ممکن تبصیر
نمید و بچین و بدلی منسوب نکردم هر چند این اراده منافعی مقداتی است که خلیل بابت در میان دارد اما چینی
این گفتگو را نفوت نموده بدلیل سپاهیان سردار را بخت که فرستادن را غیبت خستند شکر تار
در آنوقت بقول اصح زیاده از باز نزه هزار نبود سی و پنجاه کس و بیکر سپاه دوم و بیکر بیکان
سرد و عتاب بر کرد سرداری حسن باشا بیکر یکی از سر دوم و در سبک و زار بود تعیین نمودند که مجموع بخواه
بزرگ کسل باشند نقل نمودند که بخت هزار تار بخشن نموده چهل هزار دمی تعیین کرده بود که مجموع شکر تار
باشند اما اول اصح الحاصل سپاه تار و طبقات شکر دوم از قول و جنگی و خبر هم بیکر بیکر پیوسته
بست از موضع در شتاب نام علی کرنا سفه سی علی اقامت خزل بشش چهار فرخ بست که خسته صبی نایبان
شدند چون امر تار تار بی اختیار آمده جنگ و بیکار گشتند افواج ظاهره فوج فوج دشمن دشمن بر دوش
بر خود مرتب ساخته بر سرگاه نبرد آمدند و زبان حال شیدان موکاتال به بمقال کویا بود **و کما به جنگ**
دشمن شکار و ماریدان نیش و زار و کار و جراحت کشیدم و در کلبه بس و شش بست که در در خانه کس و فرجای
با عوم طارزان در گاه که قریب بست نبرد بودند در قلب قرار گرفته غازیان با فوجی از اصحاب دست بست
سرداری زینل بیکر یکی از ملو معین گشت امام قلیخان بیکر یکی تار رس با صبی اهرار و عمارت دست
اعلام جلالت افراخت امر عظام و سره و ازین مینه و میره بقاعده و آداب نبرد قول آورید و هر چینی
ویران پراستد روی موکاتال آورده و قریب بکفر نسخ بمقابل شتافته در بل شکسته نام علی مقدس
طریض بیکر طارقی شده سپاه مخالف نیز از طرف صفوی آمده ازین روم و مبارزان تار جوانان جنگی

جلالت شاد دست بنبر و کمان و سیف و دستان بر نهد از طرفین جادوان روم آزمای بر یکدیگر
حمل نمود و آنش حرب خوبی افروخت گشت که خرمین عمر بر دلاان موکاتال از از شت و بیکانه پیوست
کرد و عیار موکاتال نیز بیکار گشت و رسید و از دو و تفک روی پوزانیره و از گشت **و کما به جنگ** زخون
ساقی نیم جنگ که در استنقین دست نقل فرنگ **و کما به جنگ** ازین در نگاه **و کما به جنگ** و چوای روی
خوبان سپاه چون شکر مخالف از بد طرف هجوم آوردند آمار غلبه و افتاد از طاهر سپاه شتاد از صحت
دست دست نیز با شیان و قور حیان عظام مشا طو و از جنود افشا رطابده ایما و غیر هم که
سرداری زینل بیکر یکی از ملو بود و از هم که مباد چشم زخمی سپاه منصور رسد از قتل و شش
و کثرت اعدا نمیشد شده جلور بر سپاه مخالف ناختند و تا قول بزرگ سپاه دوم و تا مار عیان
باز نگشیده کرده انبوه از مخالفان به پنج نیز و طعن سنان بر خاک هلاک انداختند و از جانب
سبازان موافقان جنگ و دلاوران شکر شکننده خود کسر کردی امام قلیخان بیکر یکی تار رس و دفع کلا
بی دربی پیوسته و بجلالت در میدان کارزار بر الکیخته حمله عظیم کردند و از هر دو طرف و دلاوری و
مرداکی دادند از آن جلور برانده و صدمات مه دانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی بنبر و تار
صفت و جلالت انگار بر و حیات احوال شکر شتاد را تصاف جنود مینه و میره سپاه منصور بود
نایبان گشته رومیه شتاد گشتند قول بزرگ ایشان از نوز و کرافاد الفصه و میان و تا کلاان از آن صفت
و برانگیز مینه و میره افواج قاهره و فوج یافت شکست فطیم یافته روی بودی نیزیت تمامند حسن باشا
و نیز بیکر یکی از ملو کسر داری شکر رومیه بود دست شاکلگی بیکر قورچی ایوانی که فاش چون
رقم قوی از یافته بود و در آن رقم موکاتال زینل دست نبشش برده سر و در نظر زینل بیکر
و از سر سپاه فرستاده و محاربش بیکر یکی خطه و آن دست یکی از قور حیان ایالات موکاتال
و چند نفر از باب این بنبر و سره و از آن جلالت اثر دوم و جمعی کثیر از انظار و طو شش و جمعی غیر از عظام
و جادسان و آقاییان مقبره سر و دستگیر شده چون درین جنگ شاکلگی خان خمراده جانی بیکر یکی که در سفر
که حسان از روی ولادت و خلاص بخیرت شرف آمده بود در میان مقدس سپاه خزل بشش بود و ضد
بیکر بوده و در قوم تار نیش نام از دست گشته کوبند جانی بیکر یکی با دشت تا تار از چند نبردان کار و

چنگ آزموده انظار به بنابر رعایت حرم و احتیاط بسیار از پای علم یکسو برده بودند در وقت نذر شکست
شکست انظار به توقف نیامده از بهر آنکه بود غرض غریب بصوب غریب نماند و بدین حیل از جنگ
شاهین اوج اقبال کفحه و پرواز سینه و رانی باقیه جان سلامت بدون بردن از یک تار و کول
کعبه الملک صاحب اختیار طایفه تار و بسیار معتبر و بادشاه نشان بود با موافقی هشتاد نفر از میان
و بر زوایای تار زنده در دست درآمده اگر سپاه تار در پای علم او قتل رسیدند از جمله گرفتاران
مرزا بیک فایاد و سرفرازنده نگاهداشته بقیه راه عدم میوه در قریب بقصد دشتا و علم و تربیت
کرد میان آبی میگویند بهر آبی علامت سردار است که صاحب قشون و شرکت بعد از شکست
مخالفتان قرقهای خان بوزن احتیاط میوه داشته منطقه اگر میاد مخالفان سپاه علی حده در یک نگاه خود
کوتلن سو میگویند داشته باشند که قول بزرگ را که یکی ملازمان را کاب اشرف بودند در خطه
و غنای دشمن نژاده تب را از قریب نبیند و چون بر حضرت بهما چون اینو اقتدار است واده بود
زیاده از بن جرأت وجود سری و خود را نمی نگرد روز نیز میگاه شده بود چنگل نامور ساخت که
غاز با اثر از غنای غریب میان باز گردانند چون غریب و مردی که کوه نما و شجاعت و کار کوبید و در
تغیر یافته در شوق کجا میگرد که بقانون عقل و ادب خدمت و شبیه فرمان بری عمل شود برخی
از یک سو از آن فرزندان پویشیده و چنان از تب بدون رفته تا که در کشتی که از مو کوبیک تا انجام
فرستاده نموده و یکبار کرده در مستعدانه واجب نموده و بنابر راه و رسم نوکری در آن چنین فنی داشته
بعد از طی اخیال مست ظهور یافت القصد بین الطاف و اعداد بواسطه فردوسی موطن طبعین و طایرین
و حرمت باطنی حضرت سلطان الاولیای و شایخ عظام کرام که نه دلالان بارگاه قدس اند و در پی اقبال
نیم فتح و ظفر بر پرچم ریای متوکلان در گاهش می دریده همان لحظه حقیقت حضرت انفرغ عرض کردند
و عساکر منصوره بچای آب افرو که در گرد گندی نام حلی فرود آمده بودند و خود نموده روز دیگر ملا حظه سرافراز
و آلیا که از زبان فوج خروج و جوق جوق خط می آوردند نموده هر یکی که از یک کس ظهور یافته بود بر رسیدند
میوانی با نژاده بزرگ کس ظاهر آمد که در بن معرکه از مخالفان قتل درآمده بودند و خطای حرم است و کس
کرده از سپاه منصور کسی که هم در سینه داشته ضایع نشد در دارالارشاد و ارباب میل یوسف بیک که در زمره

غلامان معتبر بوده نموده فتح و ظفر رسانیده موجب شرف و شگوفی اعیان و دوستداران و خود
اعادای و دشمنان گردید متعاقب محمد فنی بیک تبریزی بنی بانی تفکیک آن آواز باجایی آمده شرح حال
و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران تفصیل عرض کرد و همراهات بیکر یکی وان و میرزا بیک آقا
تا تار و چند نفر از گرفتاران که خدمت اشرف فرستاده بودند حضرت علی از عاطف جلی در کف لطف
و رحمت جای داده انواع نفع و بختی که لازم است اشرف و منقاد حضرت ظهور آوردند محلا
چون سپاه مخالف شکست قوی یافته بقیه السیف بر حال و شکسته بارودی سپه در رسیدند چنین
سموع شد که اضطراب غمیم بر میوه راه یافته منطقه آن داشته که سپاه خزل بش ظهور بر سر راه
رو میوه خواهد آمد بیشتر خندان آقا که تها در خدمت اشرف بودند و در سفر کرجستان فرار نموده درین
سفر همراه سردار و از اطراف خزل بش آگاه بودند سردار را مطین ساخته خاطرشان نکرد بودند که
آمرای عظام خزل بش را حدیاری از انیت کبی رخصت نواب کلایا بش می بدینگونه آشور
و بری تواند کرد بچهره دیداد بنابر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود سردار از قول
فی الجبل اطمینان یافته از تها بر سپاهیان کوچ کرده یکدم حله پیش آمد و دیگر باده گان معتقد بهجت
تمتید امر مصالح فرستاده انواع علایط نظیر آورده بیشتر از بشر طریح الفت و دشتانی انداخت و پیش
خود را از لشکر فرستادن بری ساخته سپاه تار و همه جمعی از جمله و جنگی مان که لظ و زکار خود را و اضا
بجایر اند و سنا و نموده التماس نمود که یکی از معتبران طوایف خزل بش را بر سر رسالت تعیین نموده
با عهد نامه بزرگ در باب اسفرا و صلح و صلاح پایا بر سر عثمانی ارسال دارند که موجب وثوق و
افتاد این خبر خواه طریقی کنند بین الاضدادان حرز امانی را دست او بر خود ساخته و راجع واقع شود
و بطی بوزن نیست و مبارکباد بادشاهی سلطان عثمان بجای آورده و همه امر مصالح و مسالمت این
خبر خواه در بفرقه بروق رضای شرف بروی صورت فوج باید که من بعد از خل و نقصان مضبوط
و محر و سبب چند روزی که بخت رسیدن الطی و آوردن عهد نامه در قلمروشای نیم میان
انقرض و امری کشفی و دستی باشد ظهور خواهد آمد و بعد از در و ابطی بزرگ بزرگ حریف و ملازمان
عالی که در بن صوبه ملازمت خواهند رسید چون حضرت علی در اول حال دستور زمان حضرت شاه

جنت مکان مرحوم سلطان سلیمان صلح رضاده مکرش که بریا بکشم کشیدند تا اگر در هر مرتبه از خطر
و توغبات هرگاه حرف صلح میان آورند شایر که سواد عالمان نفس بعد با خطر اسناد نمایند
بر دستور رضا مصالح دادند و در بنیر تیر عزت پذیر گشته محمد باشایکلی و از اگر مرد خیر خواه صلاح
اندرش بود با چند نفر دیگر از قاتران گذشته مانده بودند اطلاق فرموده روانه کردند حسب صلاح
که استعدای اعلی کرده بود با کاعلی سلطان طالش که در سنجیده کاروان و از رسالت هند باز گشته
بموجب رجعت خلقی سر بلند شده بود رسالت با و شاه روم تعیین کرده با عهد نامه و تحفه های
لابقه و مکتوب و ستانده روانه نمودند و چون سردار خاچمت و دشمنی را بدو سخی مبتل ساخته اند
نموده بود که بعد از این بهمان انصرتم عاقله جلی در عایت آداب بهمان نوازی کرد مقیاس طبع
همایون نسبت به دست و دشمن بگذرد و در اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارف با
عالم صورت کرده مشروط به بیانی نظیر آورند از عایت خنده و سوزی با نصد شتر بار آورد و مرغ
و روغن و طلا و قند و نبات و مریجات و کوسنخه و فرخ و اجناس و میوه های الوان و سایر مالکولات
و عتیق الادب و اشغال ذلک جهت سرکار سردار و عیان رومیه تا فرموده نزد سپهسالار رسانند
که هرگاه وقت اقتضا نماید باره وی سردار فرستند و چون این اخبار بر سر رسید عثمان به موجب
مراجعت انصاف داده کوچ کرد در خلال اینحال بخاطر او که مورد الهامات جبری است خطره بود که چون
طبقه رومیه مردم دور اندیش و حیل و داند و مکر آنزوده شده که اطوار ایشان با گفتار و مواظبت
مبادا سردار مذکور و خطای رومیه خواهند که بخیل روز گذرانیده بدین گفتگوی روی اند و جنود
فرمانش را از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدینوسیله از قلم و همایون سلم
پروان روند که قضا جریان باسم فرخانی خان سپهسالار و امیر و حکم طفره شاعر شرف صدر یافت
کردت از جانب باز نداشتند شترال بشترل باره وی و میان دست و گریبان میبوده باشند چون
از جانب همایون ما عهد نامه داده شده که ایشان نیز در قول خود صادق و در وقوع امر مصداق اند
از نظر تیر محمد ناصر عاجلا بهر سر دار که از جانب خواند کار عرض صاحب اختیار و محمود ارکان
دولت عثمانی و قاضی و مفتی و خطای که چه راه اندر دست نموده معصوب اعیان سابق که در آن صوبه

ارسلان از سپهسالار و حکم طفره شاعر حسب فرمان شتر بار که کار حاجی افغانه مرند بدین دستور
غایت نموده در هر مرحله چنان فریب آورده و بی تحلف نزول نمیند که خیار مرده و منظور از نظر
طرفین بود و خلیل بهشت انقدر مدبر بر رسیدن اعلی محمد موقوف میداشت پس از آن آقا صاحب
بهر دار و بیکری آغاسی و قزاق آغاسی که در آنجا نموده غایت بهر و مونس مرتب بودند دولت انداخته
نشان میدادند که چنین بهجا با شترال اندن قرآن شش علامت است که از جانب با و شاه خود رخصت
محاربه یافته اند که فی الواقع در مقامی که تمهید یافته را اسخند اعلی سابق قرآن شترال با عهد نامه طلب
نموده اند بروفق رضای شتر ف اعلی در دست داشته ارسال می باید داشت و مضایقه با یور جرنیه
نمی باید و الا آگاه محاربه و جنگ بزرگ سلطانی می باید بود که عنقریب بطوری میبوید و چون عساکر روم
که پشت ایشان بخند و تا نافروری بود سستی پذیرفته بود و در هر مرحله که بولایت خود نزد یکتر میشدند
تفرقگی بشکر بطوری صورت سردار اسخند و جنگ و جدال در سپاه روم ندیده به حکام قواصل
پرداخت و عهد نامه بر بنی کهرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده میفرمود و سجیل قاضی عسکر و مفتی و عیاض
مشکر و خطای امیر و عیان سپاه سلیم مرزا محمد حسین نموده او را روانه نموده خود کوچ کرد و چون شالیه
باردوی سپهسالار رسید بعد از وصول شترال دستور می که از جانب شرف اعلی تا فرود می رسیده بود
ارسلان یافت و مرزا محمد حسین در دارالارشاد و اردبیل بشرف قبیل جنبه علیه کرد و در نظیر شترال گشته
حقایق حالات عرض کرد و با کاعلی سلطان نیز از اردبیل بآئین شالیه روانه جانب فسطاط گشت
شرح و قیاس و مراجعت با و کار علی سلطان و اندن اعلی بهر از جانب سلطان عثمان در قضا یا ارسلان
آئینه نگاشته که میان میگردد و تا اسخند بعد از وقوع اینحالات سپهسالار مذکور ناموضع ترکمان
کنده می کرد و در آنجا حکم شترال که بامان عساکر شترالان برد خنده و مسوره و از رخصت اوطان و ده و نحو
با طرازمان افغاض بدو در سلطنت تیر بر عود نموده و بخاطر اختلال احوال رعایا به زیروستان و جمعیت بزرگان دینار
پریشانی بردارد و حکومت آن خطه گفت و با بر لامرانی کل از برای بیکان با و توفیق یافت و درین امر در دست
عسکر سپهسالار و در قیام با و محاربه عظیمی که وقوع یافت خطای که بانی کرده از عساکر مسوره میبوید چند نفر
نقلی که بدایت وصول سپاه مخالف در غر و شاه تیر بر علی الغل جمع نموده و چار و نه شترال شدت

جسیده بودند چهار خنجر از او سلطان حسن قزلباش که در مرکز تنگ زخم نفک خورده بودند و یک کلاه
تشیانی داشتند و ظاهرشند کرده عدم پیوسته العلم عند الله و از تمام اصحاب و شایسته فاضلانی
و خرابی که از قمر حور شرک مخالف در عایا و خنجره آذربایجان رسیده بود اندوهی تحقیق و تفتیش در تمام قزو
ساح ششی زاید از دیوان اعلیٰ محض داده شد و در عایا بدین عطیه خطی مسرور و شادمان گشته در لوانم
و عاکوخی افزوده در ایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد **در آن زمان سلطان محمد کلاه**
عایک طاق در قضا یای و بام گذشت هر قوم ملک سوختن کار کرده که بادشاه عالیجاه و ملک کارگاه
شاه سلیم فرما قضا یای مالک هندوستان مرزا بر خوردار و طبیب بخانی علم را که از امری بزرگ است
و از قبیل برلاس چنای اصفا و ایکو نیور بود و از جانب بادشاه خطاب باینی یعنی برادر مرزا قزلباش
داشت همراه یا کار علی سلطان طاشکس که از جانب همایون با طلیکری در قمر بود بر رسم رسالت
فرستاده و چنگاه در در السلطنه عزت توقف داشت در بین سال متوجه درگاه اعلیٰ کردید چون نخست
همایون بخت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد از مزمره مقربان بساطت نفس ملک علی
بر یک سال صحبت شام و امور فرمودند که او را استقبال کرده در آن زمین قمر و کوا معاد
موجب همایون در آنجا اقامت داشته باشد و او داخل در السلطنه قزوین شده از آنجا به در آن
قمر رفت و باد کار علی سلطان از او جدا شده متوجه پایتخت بر اعلیٰ کردید در روزی که خان عالم
داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهد و تجللات ظاهری او کرد و از فرود
روز کار دیده استماع نمود که از آنجا ظهور دولت ابن خاندان الی الان از ولایت هند بلک روم طلی
بدین شوکت و سبب جاه و شمت جولایت ایران نیامده معلوم نیست که در زمان بادشاهان
خیظم الشان سابقه از کاسره و لیکن نبر آمده باشد که در بن زمان فرخنده نشان عیسی تا بعد
الی و مویات از یاد عظمت بادشاهی حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی و قیام یافت و سلاطین آفاق
و قمر ازو ایان علی الشان با حقیق انسلم و غیر مسلم با تطیع و از غلبه ابواب صداقت و ارتباط صوری
و عنونی با حضرت متفجع گشته و میادند و محبت و ولای حضرت در دلها فی تبیان فرار گرفته اند
فرستادگان خود را بدرگاه سلاطین بنایه سر مایه فخر و موجب از یاد عود بزرگی و جبار خود میدادند

الحمد لله علی ذلک الفقه در اول حال که خان عالم قدم ملک بران نهاد تا یکبار از ملازمان معتبر باو ساهی
کردن و او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر نوکر و خدمتکار همراه داشت که از آنجا در وقت قمر
قوتی و چهره شکار بود و جمعی از آن بزرگواران از آن روزی که بدر السلطنه قزوین رسید از ملازمان
سرکار بادشاهی و خاصه خود و ملازم ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان جانور فریب منصف
و مستفید نفر بودند و ده یغیر قبل قوی بیکل که با تختها و مسریرهای درین فریتهای کونان گشته
و قسام جانوران از ببر و ملنگ و آهو و بزهای هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخن گوی و کادای
کجراتی که با یکی و سکا حسن میکشیدند همراه داشت در هنگامی که ایات جلال بفرزنی و اقبال از
آذربایجان عود نموده در در السلطنه قزوین نزول جلال فرمودند منشور عاظم و فرمان طلب
باسم خان عالم اصداریافت و او از محل اقامت متوجه پایتخت بر سلطنت کردید و چون بجوای شهر
رسید جمعی از عالم آرا استقبال کرده با خراز و خرمشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل و کفا
ارم نهاد و آنجا منزلت کردند و روز دیگر در میدان سعادت حضرت اعلیٰ بنشاند و جوکان بازی و تفریح
سرگرم بوده و بساط بودند خان عالم کورنش همایون سعادت امتیاز یافته زیاده از مأمول بواز نشن
و اعزاز و شتم نظیر آمد و بلفظ که با خطاب فرمودند که چون میان ما و حضرت بادشاه و الامام و خورشید
کلاه طریقه اخوت و برادری مسکوت و آنحضرت نیز برادر نامیده و برادر برادر هم برادر است لاجرم در کلام
کورنش او را برادرانه در آغوش رحمت کشیده انواع تعظیم و کبریم شانه و تواضعات فی کلخانه
گشت پشیمان و بیگانه نشین کریم آنحضرت است در باره او بطور آوردند و چند روز در در السلطنه
ند که در محل نزول اجلال بود همه روزه در میدان سعادت آباد و عشرت پیر بود و خان عالم بفرمانت مقرر
و محترم بود و اراده او این بود که تخت و هدایای بادشاه و الامام و مستبانان درگاه در کل از نظر خجسته
گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر رساند که با مقدار میکشیده باشد و چون اراده خاطر شرف
ان بود که از آنجا کیلان بماندند از این بهشت نشان توجه نموده بنشاط شکار و گول و گول و گول و گول و گول
مقرر دارد و در وقت مضیق گشته فرصت آن شود که مطلب خان عالم بطور آید و تجللات و عنوی در نظر
همه بحر خاصیت خرد و اندر مقدار نیست که چند روز اقامت بخت ساعات صرف مشاهده آنها فرموده

از شاه طاعتی نگار باز مانند فرمان جهان مطلع نماند که گشت که خلاصه تخت را با نقایب امت از هر چند عدد
 مرتب ساخته در بکروز از نظر هابون بگذرانند و سایر امت و جناس را مفصل ساخته برین پایه بایستد
 که بعد از نظر دایره چند امتی مریخی خاطر اعلی نبوده و بالفرد و رضا جوئی گشته خلاصه تخت و نفس
 هدایا را از مرقع آلات و مخفای غریب و تمام انقشه و جناس موزنی بسجده و انتخاب نغزه
 در میدان سعادت از نظر خنده اثر گذرانند و حسب الامر الاشراف بیوتات و اسباب خود را
 در شهر گذرانند جهت نهائی شکار و نگول که بطرز خاص شکار گذارست و چون در بن اولی صفت
 از نظر بیع غالباً مکرر است خبر یافته در مقام در ذکر آن قلم نیکو نگار خاموشی که بدیده و کسبای
 مراقت کاتب اندر سن اختیار نمود **که با بی باقی و عظیم شایان ماکله و سبک که در بی باقی و عظیم**
 سال اعلی بزرگ مستبر که از راه کنسان معتد ان سلسله رسیده و از راه دیار دشت خزر در بند شیردان
 آمده متعاقب موکب هابون از راه اریل بدو سلطه خردین رسیده و او نیز در میدان سعادت
 بساط بوسی در یافت و بنو سطر جان از جانب پادشاه خود اظهار ماز مندی و اتحاد پیش از پیش
 نموده مکتوبی عرض طویل که ترکی نوشته بودند نظر انور آورد و مصائب اخلاص ان مودع که در کتب
 مذکور بواسطه و عطف شاهانه سر بلندی یافت و در همان روز که هدایای خزانهای هندوستان
 نظر اندر سوار شد و هدایای پادشاه اردوس و سکا و نیز از نظر اندر سوار گذشت از جمله هدایا چند
 شکار عقاب شکار بود که سوار اردوس در هیچ ملکیتی یافت نمیشود و عواطف خردانه یکدست شکار
 سیخ شکار جان عالم عطا فرمودند و الحق مخفای غریب و هدایای مرغوب آورده بود و دانند که نامی از
 انصاف یافته مشمول نوازش و همان بود که لایق از راه کیلان روانه دیار خود کردید **که در بی باقی و عظیم**
شاه کمالی و عظیم شایان ماکله و سبک که در بی باقی و عظیم
 علما و افاضل بود برین شیخ علی خاتون که در میان مازمان منطقه خاتون لقب داشته اند و در
 شاه خجست مکان از انقباض مجاورین مشهورند و از سر کار فیض آثار حضرت امام الحسن و الامام علی
 العقیله و التمام طاعت بود و خود در زمان قدرت از بزرگ بجا داشت و گشت در حجب نقیر در سلسله طاعت
 در مسلک خاص ملازمان انحصار منظم یافته بود و هر چه حسین یکدست قیامی تیریزی که سال قبل ازین

از جانب هابون اعلی بر سرش تیره مرحوم محمد قلی طاعت و شهنش جلوس سلطان عمر برادر زاده و داماد
 که بعد از فوت عم بر سر برداشت طاعتی علق یافته بود و در سلطه خردین رسیده و شرف
 بساط بوسی و در آن محل محفل مقدس مغز گردید و مکتوب فرستاد این مخلصه که از جانب طاعت یافته
 سینه بهر ششاه در سال یافته بود بطور اشرف در آورده و تحفه و هدایای لایق و الی مذکور را با پیش
 خود گذرانده مورد الطاف و عطف گشت و بعد از فراغ از اموری که تاجر بر سر داشت را بابت فروزی
 نشان بصوب مازندران در حرکت آمده از راه کیلان سیر گشتن روانه شدند و قشلاق هابون
 در بن سال در فرهاد جنت نهاد واقع شده و هوای مطبوعه و آب و هوا مانده و خوش
 متربان عشرت بر آورده و در کار تجویزی و خوشی می بگذرانیدند **و سبک که در بی باقی و عظیم**
 و بر تالان انطافیه به خبر رسان که چون حسین خان شایلو بیکر یکی ان دیار فوت شده بود و جنود
 او بزرگ بطبع سب و غارت تامواری سسی بزرگس بر کردی بالکوشن مبار و چند نفر از عظم
 بلخ و بخارا و خراسان آمده چند روز در حوالی خوربان اقامت نمودند و متحان که بعد از فوت پدرش حسین خان
 شگل قیط و نس ملک شده بود بافاق تا مان شایلو و جمعی از موطبه جنود خراسان که در هرات بودند
 جنگ در بر و صلاح ندیده و محظ و حریت فلو و مملکت بر آخته بالکوشن دست قدرت خود را از
 تعرض ملک هرات کوتاه دید بجانب خوربان رفت و او به جلال الدین بکر خورمانی که از اکابر و عیانان
 بزمه اعتبار ممتاز و جین تربیت شهر مار کامکار متعصب و لای و وزارت خراسان سرافراز بود و فلو عذر
 به ستم کام داده و قیصر را که چه چند کرد و در مقام دفع غرض و سبب جنود او بزرگ در آمده و چند روز بین
 بزان جلال الشهاب داشت و دست نظام و قندی غازی کران انقوم باهل نصیر رسید چون غرق
 او بزرگ در جملک و بنه بود حسن خان و در متحان ابن ولی محمد خان او بزرگ که از مخالفت بنی اعیان خواجه در
 قضایا بام گذار شده است خبر یافته و ظل حمایت ادلبای دولت قاهره در نوقت در برون شهر بزرگداشت
 داشت تیرگی شایسته که در فوجی از جنودش ملو و جمعی از او بزرگ ملازمان رسم محمد خان با بیکو بر سر
 انراق اینان فرستاده و از آنکه در جوارفته غرق را تنب و غارت کردند و اموال بسیار و سبای انعام
 و دواب بسیار آوردند و چون بالکوشن مبار و در قضا از حیوانه آگاه گردیدند مضطرب شدند بی نیل مقصود

ساختن مقریان بساط عزت و عافیت از کارگاه سلطنت هر اسم تنبیه و مبارکباد نمودن و بی تعهدی رسانیده
 زبان در باب عقیدت و خلاص بر بیعتال کویا بود **م**شبه عالم از تو بر آوازه باد گلستان عزت تو
 تازه باد بر آید ز کیتی همگام تو جان را ملتی و بد نام تو بعد از فراخ از انقاد و عافیت سجت فراوان
 مهات خردی و دولت جهان براد صیده لپاش طشکار میان کمال از خاطر خاطر خرد بهمال سرزده
 امرضا چون شرف صد دریافت کویا به بسیار از اطراف و جوانب بار ماندن در این پیش نشان
 جمع آمده جانوران شکاری از اطراف آورده میان کمال آوردند و این میان کمال سرزمینی است که آب دریا
 سطوف ناز و کوفته کیلوف خشکی متصل است طول آن پنجاه فرسخ و عرض آن دویست و شصت کیلومتر
 و یک جانب بکفر سرخ کاهش است که در فتنه بار گیرنده باب یا منشی میگردد و در تنگای کمانداری شکاری
 از اطراف و جوانب انتر زمین در می آیند و کمانداری شکاری را گرفته خیمه بر سیلوی یکدیگر نصب نموده را
 بیرون شده جانوران بالکلیه از انطرف سده و میگردد و شکار اندازان بآن عرصه کاه نشاء داده و جانوران
 را به تیر و دوز و تفنگ جانسوز از برای در می آید تمام جانوران کوهی و دشتی از آسمان نیز تنگ بوز
 و پلنگ و غزال و اشال ذک در اینجا جمع میگردد و وحشی غزالان به چشم منی کاد که بی چون صیده و لان
 ناکافی از صیدی و عداوی تفنگ غلظت صید افکنان و غیره از آن سبک است که از جم خود را بدینا انداخته
 فریب به بیخ شکاری میمانند و چون از قفس بسنوده می آیند و از دست و پا زدن باز می آید
 از موجود در بابی اختیار کنایه می افتند و بعضی خود را چون غریبان به دنیا در معرض مهلاک دیده و یک لحظه
 غنیمت شمرده خود باز می کشند اما مضمون اینصورت که **م** صید از چون اجل آید سوی صیاد درود **م** بعل
 طغ غریب غماشایی و بیع طرز شکار است و مهار طبع حضرت علی شاهی بدان عرصه کاه نشاء
 در محل تالارهای رفیع و کثرت تزیینات و با محض همان و مقربان در اینجا هم خرمی آورده و صید
 و درگاه طبع اندر سوار و صید تنگانی با مل میگردد بر سینه صیاد برآمده بدان شکل شگرف بسیار شس
 خاطر اندر میگردد و چون از شکار اندازی و بگری دست و پد تالار برآمده باند و محض همان فرم اندرس
 بصحبت مشغول میگردد انداخته حضرت علی اکثر اوقات و اوقات دولت و عیالی حضرت و بهمان دردم نشاء و بگا
 کاز هر طرف آمده در باب سیر علی بود نه تکلیف شکار کرده بآن عرصه کاه نشاء و خوشی و لذت و مانع روز

اوقات حضرت ساعات نوعی که خیر است حرف و شکار نموده هر دو در یک تالار مشرب بر او بند و چون
 یک هفته با این کعبت سر رفت پیاکان حضرت انوار یافت ملازمان را کلب شرف و طاعت اعیان
 بر اسلحه فرما داد و جنت شاه نمود و نداده و ماه قمری شرف و دلاسر و فرما باطل است
 و عشرتگاه خسرو و این دو دو بود در ماه سیم که هوای انقلاب اندکی روی بگری آورد غسان غریب بدر
 الملک اصفهان مسطوف است و غیره و در این اقبال مساحت آن طبع مردم نشان کلب جان نایم و شمس
 نصف جهان شمس کعبه از چاه شمس در نصف بلاد عراق گفته **م** اصفهان نصف جهان جمله شهر بدین
 که در آن فانی جهان غیر منظم نبود از فر قدوم سیمت از دم و شمس کلستان هم گزیده **م** انکه از سر حدای
 طرف روم خبر رسید که خلیل پاشا سردار و میه بجانب قسطنطنیه خود نموده و با کار علی سلطان خلفدار که
 حب الاسند غای خلیل پاشا بر سالت روم تعیین شده با غرض و احترام تمام بوده اما ازین بهر که از خبری
 خان سپهسالار است سرداری سپاه خلیل پاشا دارد و در سر حد آذربایجان مانده خاطر اعیان رومیه
 از مرصع الطینان نمی آید رای جهان را بدین معلق است که سپهسالار مذکور را بجهت تسلیم خاطر و طینان
 قلوب رومیان از سر حد بیرون آورده اند حکومت مشهور مقدس تعالی با و نقیض یافته و اندر انصوب
 با صواب گردیده و ایالت خطه و لند نیز بر سر سابق پاشا بنده بزرگ خلق گرفت **م** سراج فیه که
 در اوایل سال رویداد خبر تأثیر ستاره و ذوابه و آثار علامات آسمانی که جنس نجومی و فانی و فانی و غیر
 نموده اند تواند بود نسبت که در بابی که حضرت علی در قصه شریفه شرف شریفه شریفه از جمله آثار کائنات
 که جمیع جنس یک نام گزیده و در هر یک غلامان درگاه انضمام یافته بودند زمار یک نام جوانی که
 او نیز از جمله کربان شاهی شین بود از روی شادی که با او داشته اند فرستی جسته بقتل آوردند و حکم شرف
 نادر گردید که جز ابو طالب وزیر و یوانی علی کلب علی یک سواد و حجت شامیه که در آن وقت یوانی یکی بود
 دست یک سپاه منصور دارد و غیره فرما داد و جنس یک را حاضر صاخره بر سینه و افروخته نمود تا بید که سبب
 قتل او چه بود و چگونه بدین خطا دلیری کرده اند و حقیقت مروضه از ایند چنانست در درگاه و دلخیز مبارک
 فرما با جمیع آمده اهل طلب استند و از او قصه استغفار نمودند چنانکه در روز در حاضر فرما در جواب ازین
 اعتراف نمود که من و برادر امیر که کلب علی یک اراده نمود که چون جنس یک در یوان اعتراف بقتل کرد

مملکتی که در ده سال مبلغ سببه تومان عراقی نقد و موازی با نقد خروار شتری غله بجهت دوم حشره
 بود درین سال از دار فانی برای عقی انفعال نموده و توفیق جوار روضه مقدس با وفات
 شرعی دریا بزم نداشت متروکات و خلفاش از نقد و نقد و جناس و جواهر فیه و مصیبات
 و سایر متفولات فریب برده غارت تومان میشد انشای شد مقدس ضبط نموده مقرر شد که باطل بود
 با ولایت برده چون خزاندهی ندارد و هر کس از قریب و اورد شرعی باشد مصلحت قضاء و مستحقین اینجا
 تسلیم نماید که احقاق حق نموده شود **و کتاب جویس سل سنیع مشرب الف کمال احکام**
قرنی مجلس سنیع و کتب سیاسی چهار دوازده ای این سه مبارک بخوشی و خوبی جلوه نمود
 نموده مستر انسانی آغاز تباه نوروز معین بجهت مقرون روز جمعه با نهم شهر ربیع الثانی موافق
 تسع عشرین و الف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهان باب بعد از انقضای
 پنج ساعت روز مذکور از مضامین حوت پرین خرامیده در تخته گاه محل تکی یافت عرصه جهان از عطر کوفه
 و از ثار چون جلد نوردان بهار مشکبار کردید طایع انفسی و اتفاقی از قدم بجهت زدم بهار خوشی
 خوشه لی از سر گرفتند **ازین دربان کامرانی گرفت** زمانه خاص جوانی گرفت چو باره که طوطه کردند
 بهار زلف هوا تازه شد روزگار **دار السلطنه صفایان** از خردم بهایون خسرو کامکار کامران
 جربت خرابی بهر بوقلمون بود **از سوغ اقبال** اهل ابلجی روم است ابراهیم قائم که در سجده سخندان
 و از مبشران سلسله آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب بجهت سلب از جانب سلطان
 عثمان بن سلطان احمد فرمان فرمای ممالک قیصری آورده اظهار صداقت و دوستی است حکام بنیان
 مصالح و استمرار اتحاد و یکدیگر بنود بوسیله مترجمان درگاه خلافت سعادت بساط طبعی دریافت
 بنایات شاهی و تفقدات شاهی و مهابی گشت و خف و پدایا که از جانب سلطان معلوم بود
 بود منتظر اقدس در آورد و از جانب نیز مکتوب بر وجه غروب در قلم آمده ختم یک بود با شاهی استاجلو
 که رسال گذشتند و در خواص عثمان بود و برسات روم تعیین فرموده در مراغه قائم که در باخچه پدایا
 لایقه روانه کردند و امر مصالحی قیامین برین پنج قرار یافت که قاعده زمان پادشاه جنت عثمان شاه
 طهاب علیه الرحمه و الغفران و سلطان سلیمان که اهل و اعدا سلاطین روم بود و معنی بوده باشد و تغییر

که در این شده و موجب مناقشه طریقت بود تبدیل ولایت اخشد که حسان قریش که در زمان مذکور در محل
 سمنوزن بش بود و در سمنوزن در تصرف رومیان مانده با الکا و ترک و قلعه بخیر که در میان قلم و جهایون
 و عراق عرب واقع است و در این زمان داخل سمنوزن روید بوده اکنون تصرف این دولت در آمده قرار
 یافت که از جانبین بر تبدیل مذکور راضی بود مناقشه نمایند و ماضی بقاعده زمان پادشاهان روم
 مذکور معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب اخشد راضی نمیشد درین وقت بنابر متمسک
 خلیل پاشا و خبر خواهران طریقت رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم قائم ابلجی سندی
 احکام مطاعه درین باب حکام و ولائه سرحدان نموده حسب الاستدعا حکام هر حسب عا حاصل نموده
 منقضی المزم روانه گشت و موجب اسودگی صفای وزیر دستان سرحدان کردید اما سیر سجد و در کار
 یکا سبکه از درگاه اسودگی در عالم استمرار پذیرد و غریب **باز فلک شجیده** باخته یکین عرصه حوال تبر خسته
 امید که بخیر و سود مسلمانان است استمرار یابد **میان حرف جنت الای بهایون با درون یک**
یو صفایون بخیر غانی سلطان آب کورنگ و چشمه است یکی باین نام موسوم و یکی را چشمه محمود میخوانند
 که از جبال ولایت رار و مزوج بر سر حد صفایان بجانب جنوب بیرون آمده از نر مغر بطرف کوه کبلویه و
 دوزستان رفته بشط العرب می پیوندد و در کتب خزینه مغلوب و صور الافالیم و سالک الممالک و ازین
 قبیل کتب آنچه نظر رسید و عجوب و انوار را شرح نموده اند صفت آب کورنگ و در کان جانی نظر رسید
 و آنچه درین عهد مسیح گشته گویند و چشمه که از بلندی بجایین ریخته یکی میشود بر رازانیده و در صفایان
 و از مشغ تا شط العرب زمین از دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نیمناید و منفعتی ندارد
 اند و میرساند حضرت شاه جنت مکان علین کشیان آورده نموده بود که آن آب را بدو السلطنه صفایان
 آورده مضاف زانیده رود که اندک آنالی انگار در خشک آن از قلت آب تنقعی نگشیده باعث ازدیاد
 معموری و حدت غزارع و سبایش کرد و بر فضل اندیشه رسانی که در بر انگار بوده بدخترت مانگشته
 و چون کوچهی رفیع در میان دو وقت که بدون گندن بهر ایاب ممکن نیست بر فضل اندیشه رسانی که در
 گنده مدنی نقابان و جهاد کن کار کرده اند بجای رسیده اند که دیگر گندن آن ممکن نبوده از آن بابوس
 گشته دست باز داشته اند چند سال بود که حضرت علی شاهی ظل الهی را این مرده در خط انور در مسیح دشت

کرار متعادل و همدستان فرستاده جمعی مردم گناه بهت پست نظرت سخنان کشته بر عدم مکان بود
مذکور بسیار خند و این امر لایق عایق میگردد سال قبل ازین حجت علی بیک لفظاً و کلاماً سرکار
عادات خاصه شریفه صفایست با خند نفر همدست سرکار دان و مردم صاحب وقوف دست گذار
فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر منبری بار خدایع هشتاد و پنج
آب بسته شود و آب بقدران مندی کبر و کوهی را که در راه صفایست بکشد و پنجاه درخت
و سه هزار درخت طولی که پیشتر خفه نمایند محفلت که آب با بنظر دین و دله بیک مذکور نموده میشود
که در عرض چهار پنج سال اینجندست بقدرت رساند و حسب الامر اعلیٰ شرع در کار کرد و بیک چون امر
عظیم است و همت الای شاهیه بران مقصود است که بین لطاف الهی و امداد جنود جیشی این امر را در
بفضل آمده در زمان خسته نشان حضرت آب مذکور بر زمین صفایست جاری کنند موجب نیکی دنیا
و ثوابات عقیبی گردد خاطر پنهان شهید لیک اطمینان نیکیافت درین سال امام قلیخان بیکرگی
خادس سر کار حفر که مذکور حسین خان حاکم ارستان و میر خجندی را که دران حدودی باشند
و درین هنگام جهانگیر خان است سرکار بنده بستی فرموده و تحولات جهت غزوات و تربیت مسلحانند
بایشان و او مذکور درین سال مسلحان سرخام نموده سال آینده شروع در بنده بستی نماید و بیایان و
سنگه نشان از اطراف و جواب سر برآه فرموده حکم شد که عموم مردم فارس و صفایان و الای خود
در حفر نهاده مذکور کار کرده اجرت واقعی ستانند و امر نظام مذکور فرمانده زمانه ایان و در سر
بر سر آب نرفته شروع در اقدام خدمت مذکور نمودند امید بکرم ناشناهی الهی است که کوفی ظاهر نمیشد
حسب الله عاقبت پذیرفته گشت زار اهل ساکنان ملک صفایان با کبابی بیت صافی طیفه
حضرت و نصارت یافته نمره مقصود بار آورده جمعی دون بهمانرا عقیده است که اجاری از آب بر زمین
اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی واقع شده است محفلت که سنگی که پارس پیشتر بیک بر زمین
مقدور سنگ بزرگ بران خاد شکاف نموده باشد و چون ان ولایت سر دسیرت بهوش در نهایت در دست
سالانی زیاد از چهار یا پنج ماه از شدت سرما و یخ مذکور نمیتوان که درین تقدیر کار خیر در عرض سال
از پیش مرده و دران ناشناختن فروری مثل سنگ گشتی و دفع عادی و غیره در می مید و وقوع این دعا

و حصول انجذاب علیا مرتب بسیار دشوار و ناری جانانی از آن بر خلاف جمهور است الا بران مصروف نموده
که بدین غیر جاری موفق گردند و زمان دولت این تأیید الهی بسی اندر مشکله که در نظر باب فطرت و بد
دران روزگار مستعد و دراز کار نموده و بمن اقبال همایون و اندک توجه حضرت بر وجه حسن صورت
مدعا جهره نمائند و دعا و تقوی است که بتوفیق الله تعالی ما بقصد علیا نیز کاروانستند بمیان تأییدات الهی
و قوت سرخیزد الهی این امر غیر بطریق دیگر امور مشکله نیست یافته در حرب مردم زود در سر انجام پذیرد و
ان عاجله و آجله بر روزگار فرخنده آید و همین نماید که در **کتابستان الجمان سلطانیه بنده دوم**
کتاب در ادب اهل بیت علی خان علم که از جانب پادشاه دینی جابن سلیم فرمانفرمای ملک هندوستان سر
آنده بود و حضرت انصاف یافته از خاصان بارگاه اعلیٰ زینل بیک بیکدی که نوشمال بنشیند شامورا بر سالانند
میشین فرموده هرگز فرستادند و خان علم را بخل فخره و انعام و افره از خود و قلمه نقیب و پستان بازی
نموده و نیز فرموده و پنجاه زبانت حال که در ظل قلم همایون شده ناصین انصاف یاد و عطا فرموده و بخیر در
بیکام و حضرت فرموده و زیاده از با نژاده و برار تومان عرفی شد و سواي تکلفات امر و فرمان و بیایان
آورده و علی و حکام هر پستان و تحت و پادشاه و اوجاه ارسال یافت از مرصع آلات نفیسه
دوم و در رنگ و در دس و بلاد ایران و قضای خربیه و بار و سبهای تازی نژاد زیاده از این بود که خبر
شمار آید از جمله هدایا و خورده یک و پنجاه حفر زلف و عطار ناده و روزگار که زیاده چندین هزار از این بود و متع
بلعالمای تین و جواقت و نیکین و لای آید که از انچه بیک قطره لعل خوشاب بریزد که در خضر نه پنج بار
زی جاده عدل ان نتوان یافت و مصبر ان جوهر شناسی بهت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند
و همسر مرزا ان بیکین شایع بن امیر محمود که گران برلن نقش بود از زمان حضرت خاقان سلیمان شانی
شاه و ما علی علیه الرحمة و الرضوان از حضرت این سلاطین بدست در آمده و در خنده عامه بود از خنده هدایا
دوم نیز که درین سال اعلیٰ آورده بود محمد و الویس برادران بهت حضرت پادشاه و الا جاده ارسال یافت
مکتوب حجت این دوستانه مشعر بر اظهار اوقاف حجت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدی و بی تکلفی
بیکانکه در قلم آورده و قیده از فائق مردی و دو دو فرکاند نشسته فرمودند و بچین الجمان سلاطین و کن را
که بیا به سر بر اعلیٰ آمده و در حضرت انصاف از زانی داشته با انعامات و افره نوازش فرمودند و طلب یک اعلیٰ

جزیره میر خلیل الحلی ابراهیم عادت شاه والی حجاز بود و زاد و قاسم بیک سبکسال از زمانه در آن جزیره شجاع
خاتون الحلی سلطان محمد قشایه والی کلکته بر سالت اولین قریه روه روه نمود و بدست
بریک از سلاطین خلع فخره بادشاهانه و هدایا و ملوکانه خالصه حال ارسال داشتند و در پیش
بیک از ارباب و انت مراغه قریه در سالت طبرستان ملوک از زمان رکاب خلیف نظام
دست با طیکری نظام شاه والی احمد انکر دکن تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز
فوت شد محمدی بیک و لشارالیه در عوض پدر بخت مذکور مانور گشت **تاریخ ارباب**
دست از سلاطین طبرستان **دست از سلاطین طبرستان** **دست از سلاطین طبرستان** ولایت در زمان حضرت
شاه جنت مکان در تصرف امر از قریه شمس حکام کوه کبله بود بعد از آن حال حضرت که مقام ملک
ایران از نظام و نسق افتاده در هر گوشه بتعلی سمر بر آورده بود و سید مبارک بر سر بنیان جزیره
مسئولی شد و ولایت را از تصرف طایفه اترس وین آورده و دخل حوزه جویره ساخت سید
پدرش سالیان در آن ملک فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام حبه دیت و دو تنوایی بود و ولایت
و در قریه و پدرش سید مطلب گذار شده بودند و تا این سال در تصرف آن سلسله بود و چون
گشته شدن سید و شد والی جویره که در ذیل مذکور خواهد شد سید سلاطینای تصرف در آنجا نموده
قدر است حکام داده بود درین سال امام قلیخان سبکبار یکی فارس حسن حب الغرمان خضایان شیر
مانور گشت و ولایت و در قریه فرستاد و قلیخان حاضر کرد و سید سلاطین مذکور بر فرمان لازم الاذن
اطلاع یافت و قریه سیرین مبارک یافت دست از آن باز داشتند و جویره پیش گرفت و ولایت
تصرف اولیای دولت فایده در دیده دست ولایه جویره الا آن کوهانه شد **تاریخ ارباب**
سید و شد و بعد از فوت سید ناصر و سید مبارک نوعی کسب و کار یافت و در شیراز
گشته والی انولایت شده بود و خرج و اخراج افر سبکسال باشا حاکم هر که بر سر یکی از خضایان
منصور حبش بن بابی که بالکاس سید و شد قریه بود فرستاده بود و او استخافه سید و شد کرد
از و استخافه نموده بود سید و شد ارباب طغش او کرده با کرده ای از شیراز بر سر برانصوب رفت
شکر بفره از آمدن و اطلاع یافته مراجعت نمود و در جمعی از اعراب جویره آل فضل بعد از فوت سید مبارک جزیره

علازم افر سبکسال بنیان نموده بود و در وقت سید و شد اجتماع را طلبید و در پیشان
قرار دادند که بمنزل خود نموده از بعد نروا و امین و قابل نشد و در طلب شده و امر نمود و از نروا و سوا
تعبیر و نقصان را می چند مر حله غایت کرد اکثر مردم از قریه باز ایستادند و با قوی قلیل رفت اجتماع
از شده و امر داد و غایت گشته با او بجایه پیش آمدند و در سوا فرصت یافته آل فضل و اقبال و شد
اما معلوم گشت که مرگ قتل او جمعی از آل فضل شدند که در قریه او بودند و با اجتماع بود و سیر و شد
بودند غالب آنست که جماعت رفیق او بموافقت و تحریک افر با و غیرت خود این جرأت کرده باشند
علی اقی القدر برین بعد از قتل او اعراب و سیر و شد و جمعی شاهی شیون و طغیانه بر سر عبد
لقمان که بکشت این فغانان بود جمیع شده قلیو شکوک و جویره کوچک را قایم کرده و در آنجا اقامت نموده
حقیقت حال بدو که کتی تیاره عمر کردند **تاریخ ارباب** **تاریخ ارباب** **تاریخ ارباب** خیال فاسد چند نفر از شیخان و سبکسال
بشهر چرخ طبع شهری افضای آن مینماید که بوسه و مس شیطان قریه گشته بموارد خیالات فاسد
در سوبدای خیال ظاهر را و چند ما طبقه کیلانی زیاده از دیگران باندک و سوسه از طریق مستقیم عافیت
سلطه جوشی و منج عافیت اندیشی و غرض حبه با عوژنا شایسته و اعمال خطرناک جرأت و جهالت
مینماید و اصل از ذرات عافیت و مال حال اندیشه ندارد و مؤید این معنی آنکه در خیال چند نفر از شیخان
شباب و خیال فاسد و اراده بهما حاصل که از غفلت و بیک جزیره در سوبدای فاطم خان داده یکی از ایشان
سید هم نام خود را رسول و نائب حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن بامیده و در سفر و بکر را
از خلقا و اعیان خود نموده و در آن حال و ابتدا باطهار این مقام و در نفر در سالت حضرت شاه
ظلم و سرفرازی شاه دست ظهور حضرت داد و منشوری با هم سالی حضرت از جانب خود منتقل و عطا
و نصایح و بیک من رسول حضرت صاحب الامر و فلان فلان خلفه و داعی شدند و در قلم آورده و هر خود
با داب سلاطین بران منشور زده و در زمان ارسال داشت فرستادگان منظر بکشف و اعلام
و چنانکه از موجب استبعاد و استعجاب گشته اند و طر فاعضل علی را سر مایه مطایبه و استعجاب
کس فرستاده سید و شد که در این باب منظر آورده اند و قول خود مقرر بود از سبکسال و بی عطف
و باغ خود را مستحق جزا و مورد سبکسال گردانیدند و در جمعی از اعراب جویره آل فضل بعد از فوت سید مبارک جزیره

ملکی و در پرت ملک داری فتح غریب لازم آمده از راه پهنه باد برادر سرور فرجام خود فرمودند و درین
قتلای همایون در مازندران بهشت نشان و دفع شد **سویح نام** ای که غلامانور ملک آواز خیمه
جهان بر اشرف اعلی اعلا صد نگاهبان بایل و غایب گشت که ملک کرجستان را که از پیشتر
حوادث دوران ویران و از ماکثر غضب قیامت لب شاہنشاه زمان از صاف و نامل ویران و
نشان نبود بحلیه آبادانی در آورده و جمعی از ادیان را بدینجا فرستاده که قامت نموده بزرگت و
عمارت پروازند و از بقیه کسی که در میان آنکه دود و دیمه بپاشد و در میان
بر آنکه گشته آواره و یار او باد شده باشند چون نایره غضب فی الجمله تسکین یافته و ظهور گشت
از جهل و غرور و لکد برد و دست خود زده سرگردان و یار بی نام و نشان گشته و دیده من
و زمان داده و بر حق غریب نماید لهذا پسر سلطان الکبری دهرت را منور ارباب و دانشی توانست
داشت بلب ارجحه خانی سران از فرموده بدانصوب فرستاده حکم مطلق بفرستاد و حکم مطلق بفرستاد
و او ایامات خود از فراغ بدینجا فرستاده در سرزمین اطراف قلعه فرات فوج رحل اقامت اندازد و جمعی از
در طبقه و طایفه ایامات کوشاب اقامت انداختند و بیکر خان حرب الفزقان نصیر
روی توچه با ولایت آورده بر آنکه کان کرجیه نوید بخشش سعادت بخشایش یافت روی و طمان
آورده و بقدری آبادانی بهر سید و بنی عدالت شاهان روی و جمهوری دارد **مذکرات** که درین
سال باراده و فقیر و ابرو متعال از دار ملال بسرای باقی انتقال نمودند **مذکرات** که درین سال
اعیان حضرت اعلی که در قلع الموت مسکن داشت و بهین اشفاق و مرحمت شاهی بود که باری خبرت میگذاشت
درین سال مریض گشته و درخت بهر شغل گرفتند **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
مفران سبط اقدس بود در اصفهان مریض گشته چون مقید بحاجه ودا و اتو و از غم و دشت به ناسا
و متر از عینود عرض من گشته در فرجام و دایع غرور و دلت کرده بیایم بقی شتاف مارت ایل شمس
الذیل و برادرش سلیم یک شتم گشت **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
در نظر تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته از زمره ائمه و مفران مفضل اعلی بود در فرجام و دایع غرور و دشت
معالجه و مژده اطباء مقید بقیادت بخت تغییر آب و هوا از مازندران بهر در آنجا ایل و رحل گرفته

در عالم بقا منزل گزید چون پسرانش که بودند حکومت که در اول حال بهر سپید خان هرگز نکرشته
درمانی الحال پسر سلف سلطان غلام خاصه شریف نقیض یافت **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
سرکار خاصه شریف سلسله معالجه خوب بود و در آنکه حسیه مولانا زین الدین حکیم زردشت گشت
تقرقات و بعضی مشهور و بی بدل بوده بلکه قدر حرم عظمی و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگر
حکامی قرب و منزلت و حرمت یافته بهشت شرف مکالمه و مفرانی امتیاز داشت و محل اعتمادش بایر بود
در غیر ذلک که بهار شده چند روز حیات مستعار از صدق فرغ مبارک اشرف نموده اجزای ترکین را
بمعاجین مات ایخته جهان باقی شتافت **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
انکه و مستوفی المالک ایران بود در در شنبه هم شهر رمضان بی آنکه بیمار و ناتوان باشد در شای
شغل و قدر و کثرت بخود فرودفته از بهوش و حکم باز ماند در نوزد تائب و تب تا صبحم حاش
بر آن مولی بود اطباء صفایان تشخیص حال او نمودند که بعضی غش فوی فرار دادند و بعضی گفتند
که احتیاط فاسده در صحنه سمیت یافته و بعضی زیادتی خون فاسد مایه بهوشی بیشتر و در صبح روز دوم
بخود فرار دادند و در قرب بهشت اذ شغال خون گرفته بود از صحنه صفت قوی طاری گشته همان لحظه
روح از بدن مفارقت گزید بعد از فوت جمعی از اطباء آثار و علامات سم منظمه آن شده که در صحنه کوهی علم
عند الله بالخلد خوش او را چنگاه در صحنه مدرسه که در جنب منازل خود احوال نموده بود که بهشت از آنجا نقل
حیات عالیا نموده در ارض کرلا و جایر و در صحنه حضرت سید الشهدا مدفون گشت الحق هر
کیم الذات خیر خیر اندیش و نیکو خواه خلایق بود در باب اسفند او تواریخ خوب یافته و در ملک تعلیم
از آنجا این تاریخ ثبت افتاده **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
در ایام خود و جو حاتم میدان کرد و جهان را زبان بانی عاقل از مدح و ستودن زار و اک صفت خود باز ماند
چو رفت از جهان انجمن کمال خرد را شودی زانده ماند **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
بگوشتم رسیده بدل گشت تاریخ فوتش بگوشت او چو شد نام نکیش ماند **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
خواج محمد فاسم مستوفی شاه جنت مکان که در صاحب دیانت کم طبع به نقیض یافت **مذکرات** که درین سال در ملک از فراغ و از غم
مذکرات که درین سال در ملک از فراغ و از غم

تازه و گرمی سستان آمد کل ز غلوه که خوارستان آمد و خرد و زکند و باده نمان بود و غیر خوش
خرمیانه که مردم سستان آمد و نه از مقدم کل و در فصل بهار بلیل دل شده از نادر و افغان آمد و سالی
سالی کل چهره رخ فروخت ز می قابل زکند و این آمد و در سال بزرگم داد و جانی فرین
و امپراطور نظام عالم است در در شبیه است و پنج شهر ربع الثاني بعد از انقضاى نه ساعت و بازده دقیقه
از مشرق لکاه و جوت بهر چنگاه جل نعل نمود و از فروغ خدا فرین طالت اندر و دی را از انچه انوار الهی
روشنی داده و سر آرای بارگاه شرف و اقبال گشت حیو و نبات را موجب آراستگی و بهر استی
کردید لافیه و بفرخندگی تازه شد و ز کار جهان مشکبوش ز می بهار جهان انکه و لاد شد
جان فرای و هوا عطر نیر و صبا عطر سالی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در اندران جنت نشان ایام
نشانی فرای بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بهر و شکوه مقام عزت بخش باطن طبع اقدس
بودند و چون از نور و زلال فرزند ماه و چند روز گذشته موسم بهار و ایام خرمی سبزی گشته هوای
کرمی آغاز نماد و بهنگام عطر نیری و شت و کوه عیلاق شد عثمان استب نیکو خرام اندیشه را بهجانب
و از سلطه اصفهان انعطاف داده و ساحت ان بلیده ارم نماد از اخبار رسم سجد صبا پیوند رشک
ارم ذات الهی و کردید و چند گاه ان خطه خلد این عشرت گاه شریار و بادین و بود و در قایم **متن**
در شرح اقبال که در اوایل ایستاد و ظهور و جوت انکه خسته یک روز بانشی استاجلو که بر سال دوم
رفته بود و عود نموده و محمد اقام اعلی منبر از غطای دوم همراه او بر رسم رسالت بدگاه جهان بنیاد آمد و
از جانب سلطان عثمان بادشاه روم مکتوب محبت و استقامت آورده با صاحب صدقات
وزیران و ارکان دولت سلسله آل عثمان نظر انور در آورد و تاکیدات کرد و استحکام بنیان مصالح و
استقرار قواعد و سنن نموده بودند معروض گردانیده و اعزاز و احترام یافت **بکر** آمدن و الی ولایت
کچ و کرمان ملک میز است که درین وقت بیاید سر بر اعلی آمده سعادت با طوبی در یافت و ولایت
از توابع هندوستان و بالنگا شد و سجد پیوسته و بفرمانهای ممالک هند اطلاع که در ظهوری
و جهت بعد مسافت اگر و بهی که در لالاک هندوستان است باندک جنگی از ایشان باطنی شده
دست تسلط و اقتدار فرما نغمای ممالک هند و نغمه و البان ولایت گوناگون و چون بعد از انقضای

کرمان و سستان و هرگز و کلمه و هابون اعلی است قرب است و حضرت اعلی شاهی ظل الهی داده و تخریر ولایت
فرمودند در سده منوی که در محل خود سبق ذکر بایسته که خلیفان حاکم در الامان کرمان برین مثل که از توابع ان
ولایت و حکومتگاه ملک شمس الدین بود که از زمره ملوک املکت فرستاده و قلع و محاصره کردند و
خبر کرد و بیاید سر بر اعلی آورده و متاخر غایت منبر بوالی ان ولایت در قلم آورده و مصحوب ملک شاه حسین که از
ملک است و ارکان سستان فرستاده بودند ملک مرزا و الی کرمان که بزرگترین ولایت و ملوکاتی انجاست
آورده گیتی سستانی و هابت انحضرت هر اسس جناس بخود داده در میان خوف و رجاء عزیمت
پرسی درگاه عرض استنباه خرم نموده روی امید و فراغت بدگاه رسیده و منزلت آورده با سعادت
وزیران سلطه مقام امن سعادت استخوان بوس مشرف شد و روی نیاز بر سستان سعادت شکیان
نماد و بزبان عجز و سکت اینحال ادا نمود و لافیه که ای خرد و سر و ان جهان شزار و بیم و غمت
کیان با خلاص شد و یکی بندگان بدگاه جایت سرانگشته ام و مغرت اعلی را از انطور اخلاص و بندگی
اورا منظور نظر من کرد و انیده و نواز شمایانه و تشریفات لائق پوشانده و قایم و کرد و درین
و سایر نفقات و اصطلاحات خردانه معزز و گرامی گردانیده ملک موردت بر مسلم باشند و وقت نظارت
نزدانی باشند و او سرور و شادمان و بیار خود عود نمود **بکر** آمدن جناب پادشاه عبد الرحیم خواجه
و در خارج کلان خواجه بخاری که در جلالت و جویباری مشهور و مطلع خلق اندیاری و در خدمت سلطان
او که معزز و محترم و قریب و منزلت در حساب شاه و ملک از سایر خواجای ما و از انتم امتیاز تمام دارند
بمقتضی و طواف بیت الله الحرام از انجا آمده از انجا به سلطه اصفهان آمد که شرف ملازمت از شرف
در انداخته و خدمت حضرت عزیز سفر جزا نر نماید صدور عظام و سعادت و علایکرام حسب الامر مشرف
با استقبال از فرزند تبارخ روز چهارشنبه است و بهر شرف و تعظیم با عزت و احترام شریف آمده در منازل
ملک فرود آورده و حضرت اعلی شایر توفیر و احترام شایسته بود باقی و تشریف برده ملاقات فرمودند و
با نایب قیامات پوشانده و اصناف و تکریمات خردانه معزز و گرامی گردانیده منزل و اقامت بر در بلائین محبت
شد و در حال این حال و بر عارضه بیماری و بداد و چند گاه سقیم المریع بود اطباء بمعالجه و مداوای او مشغول
از جانب هابون اعلی بر ستمهای اشتغال اینکین و نوزیست های محبت فرین تخریر ظهوری حد ممالک سستانی

اسلام را پذیرفته اند و صدق و یقین را که از علم خداوند زبان بگشاید جاری ساخته و در هر جا اهل
 اسلام انعام یافته اند که حضرت رب الارباب شتابات بن امور خیر را عا جلا و عطا کرد و کار
 فرخنده انار بهایون عاید کرد و سینه از غنم و دولت منیع با شکر **که عزت بهایون علی بن ابی طالب**
ملکی بجای خراسان و قباچی که خلیل اخیال بدیداد چون همواره متحیر و تصرف ملک خندار که
 مورد و فی این سلسله است و چند سال بود که از حوادث روزگار چنانچه از صحیفه و قانع قرن اول این کتاب
 در طی حال مرزبانان خندار و لا و بهرام مرزا اشارتی بان شده بحرف فرما فرمای ملک هند و رستان
 در آمده مکتون خاطر بود و بسیار روابط و منشی و مصاهرت و موالات کتیبایان واقع بود متصرف
 بهر دو طرف را گذار شده بودند و موجب طعن افشاد و تشیع هرزه در میان و پیوسته کویان دولت
 و دشمن بود در سال گذشته بخان علمای طبعی هند و رستان در میان اظهار استیجابیت فرمودند و در وقت از
 تقریر و ادب و عریض دولتخواهان که در آن دیارند بوضع میرت که جمعی مفادین خوش آمد و محمد
 حضرت بادشاه و الا عا به فرستاد مانع و ادن خندار شده و مشورت بر ذمت چت شامانه و حجت
 پادشاه اندام شد که عنان عزت بجای خراسان محطوف است بمیان تائیدات الهی اتم خندار
 بروحی که لایق طریقت است و تصوری و فنوری در میان حجت و دد منشی نشود صورت یابد و هم در از
 دست درازی دینی ادبید که درین چند سال که در آذربایجان و لرستان مشاغل غلبه پیش آمده و دولت
 بدفع اعادی مقصور بود و طایفه کم فرصت از یک عشا و طغان بطور افروخته چند مرتبه تیرنجی که در سالهای
 گذشته خیر بر پشته شکر تاباخت خراسان فرستاده بودند و بر جافم نادید نموده گوشمالی برده
 شود و تبصر درین سال که از یکدیگر بدلات در میان جمعی فتنه جویان منهد و فتنه افروزان فقیان
 جمشیدی انتها از فرصت نموده شبی علی الغله بر سر قلعه بالا مرغاب آمده بطرف دزدان قلعه راه یافته
 جمعی از قزلباشیه که عاریس و کلبان قلعه بودند قتل کرده کوفت لالان قلعه را که از متبرین شایلو بودند گرفته
 ببلج بردند و قلعه را متصرف شدند و بیاد غیس نیز آمده شد نظر از شملور ابر و مقتول ساخته اند چون
 رستم محمد خان و لدولی محمد خان در سرحد با بین بلج و خراسان نموده معاونت محمود قزلباش در کین
 سبب در سال گذشته باد و سه هزار از یک بر سر و جفتد تباخت اند خود و تر شیر و شیرخان رفته خبری

بسیار کرده بود درین سال در مقام انعام در آمده شکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکادیه و ساد فلان
 اگر چه رستم خان از عزت ایشان بالا گرفته بهر آنکه مردم ادب و دش فلان شعلهای خود در اندند
 اما بعد یکدیگر در آن دو الکا خبری بسیار کرده مراجعت نموده و فرایقه نامی از سر دزدان بر تاول از یک
 کور ساپاهی گذشته بخراسان آمده شکر عظیم بافته از معرکه پرور رفته بود درین چند سال بی نام
 و نشان می نریت درین سال بقصد اگر در کین بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد و محال
 از اعمال خراسان آمده قلعه بنا نموده و دزدان قلعه قنات دارد لاجرم بنا بر مقدماتی که خبر بر پشته
 در ضمیمه ایام بنیر نصیم بافته حکم قضا خراسان بقصد و بر پشته که طوایف رفیع قزلباش و ملازمان و کاک
 اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجای خراسان نفست نمایند در خلال اخیال و ذلت مقدس
 حضرت امین علی بن علی الهی از عا به اعتدال منحرف گشته چند روزی سقیم لایج بودند اطباء مسجده بقا
 حکم معالج و مداوا پرورده از باب خلاص ندر و نقد فای بار باب استحقاق و بیجا رسانیده از
 برکات عا کویان صاف و العقیده که هر صبح شام بدان مواظبت نموده تحت و انت عدم الشال را در
 بیز و متعال مسیلت سنبودند مرض روی با خطا آورده حکیم علی الاطلاق محسن عا بل کر دست کرد بنا بر ضعف
 ایام نقابت چند روزی توجه خراسان در عقده خویش افتاده متفرکت که عیسی خان فوجی نشی مرکز
 نور جهان عظام و علیقلین خان دیوان یکی باشی مرکز آتایان و ملازمان درگاه و منوچهر یک یوز باشی
 لا غلامان و لد قزلباشی خان سپهسالار سر کرده غلامان و نقیچان بوده خبر رستان دقت و زشتی اور
 قشلاق نمائید که چون زیات جلال مقتضای ربانی بد مقصوب رسد موجب هما یون چون دزدان
 حسب القوان عمل کرده امراء عظام و فوج قاهره فوج فوج از هر طرف و وی توجه خراسان آورده بر طبق
 فرمان جهان مطلع در ولایت نیشابور نامت نموده منتظر وصول موکب طفر قزلباش بودند شرح منقک
 تفرشتان بجای خراسان و قباچی اسطر خیر اثر در طی حالات سال آینده بر ستیاری توفیق حضرت
 کلک سوغ میگرد **که ای دستان سلاطین اندک در سلاطین** **که سلاطین و سلاطین**
در حق احوالات اندک چون آوازه نفست هما یون و شکر قنات اثر قزلباش بر طرف خراسان افتاد
 و آنکاف سرحد و حد ما در اندر نشو عیافته و لور و کوشوب در سباز از یکدیگر و چغای از دست سلاطین و در یک

از افعال باجبار و جبارت علی او بسیار از زبان بطور موبسته بود تا دم و پشیمان گشته و مقام اعتدال
 آمدند و سلطنت شکار در محمد خان برادر امام قلیخان بادشاه ما و از انهر برای خود باصلاح برادر
 علی ای تقصیر بن باینده مرز امام جوده آقاسی خود را که عرف از یک قورچی پستی است با کتب
 مرغوب فراغت اسلوب نگاهانه بر رسم و رسالت بیایه سیر اعلی فرستاده با وی صداقت و الفت
 و پشیمانی شده بود و ولده اش که از جنات مکرر مسافرت عظام رضوی مشتمل بر خیمه
 اعیانیه مرز ابوطالب و از مرز ابوالقاسم است که در زمان فرمانروایی عبدالعزیز خان و سلطان عبدالرحمن
 خان ولده او در مشتمل بر مقدس تعلیم خان بر حسب تقدیر و اقتضا و تقاضا بخوار خود آورده بود و در خدمت اعیان
 این خدمت شرف نوشته بعد از آنکه حقوق بندگی و دعا گوئی موروثی استعفا نموده بود که از قلم
 حضور بقصیرت فرزند ارجمندش که بجهت کلفت و شازده غمراه اش رستم محمد خان و خود عیان
 گشیده شود و در مقام عطوفت و خلص توانی باشند مدت العمر از جاده دوستی و خلاصت افتاد
 میشود و انواع تعلقات نموده پیشگشای لایق ارسال داشته بودند و بخیر از احوال مرز بن محمد از انهر
 و سلاطین از یک مسلم گشتن آن بود که امام قلیخان و الی و از انهر مدفع سلاطین فراق که بر شکست
 دارند و تسلط یافته دست نظام دل ملک سمرقند و از سیکر و از شکر با مضروب گشیده بود و بسیار از شکر
 سلاطین زاده های فزونی در انطرف آب شایر خدی که بی احتیاطانه عبور نموده بود و حرجی عظیم و نیرای قوی
 و قوی عیان شکست بجانب امام قلی افاده تا موازی پست نیز از کس العده علی الراوی انوسابه
 ما و از انهر در مرکز تعقل آمده و چه در وقت انهم از روی اضطر از خود را بآب انراخته غریق طغیان گشته
 و امام قلیخان شکسته و بد حال به بخارا باز گشته و کس نبرد برادرش محمد محمد خان سلطه فرستاده اعلام
 نموده بود که با شکستهای ان خود و با و پیوسته دیگر باره متوجه فراق شوند و در محمد خان بواسطه قرب جوار
 رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ و در خود گشته از برادر نیز فی الجمله از نرسیده شده و بد مطلق بود امام قلی
 خان از بخارا به مقاعد گشته با معبودی بی تکلفانه بلخ آمد و با برادر طاقات نموده بعد از مشاوره
 نگذاشتن با انگوشش مبارک را با فوجی از لشکر بانی بلخ و صلوات بخند و همراه کرد و امام قلیخان بخارا
 انعام و جبر گشتی که از شکست فراق یافته بود دیگر باره لشکری فراهم آورده و بر گردی با انگوشش مبارک

فرستاده خود بر مشاقب رفته گشت و مکرر بمابین بخارا به عظیم و قوی پست و نیز به نرسیده گشت و از بخارا و بلخ
 افتاده جمعی کثیر در مرکز تعقل آمدند و با انگوشش برین حال باز گشت و بجانب ارشاد تابش ثواب بای
 در میدان مصالح نهاده بمابین امام قلیخان و سلاطین فراق خصوصاً از سون محمد خان بواسطه جانب
 ارشاد باقی صلح گونه واقع شده که اگر کشی کردند و هر یک بقدر خود شتافتند انقضای پانده محمد مرز از شکر
 در دو لنگه اند و مبارک نقش جهان بواسطه قربان درگاه بعد از ابلاغ رسالت و گذر اندین سخت
 و بد با با کازانچله چهل و پنج در سبب انحصاری و فرقی و جرحی بود از جانب در محمد خان
 انهم را خلاص و نیاز مندی و صداقت و دوستی پیش از پیش نمود و چون مرز و مند سخندان بود
 بلوان امر رسالت که باینی اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف نامه گردید و جانب بدایت ملک
 عبدالرحیم خواهر نیز از جانب امام قلیخان ترانصات دوستانه نموده التماس کرد که چون همیشه بدین ما
 میانه سلاطین عظام و طوایف نام باعث اتلاف الیام بوده آنش فتن و فتور از لال و عطف و صلح
 نسکین داده و اسطو صلح و صلاح که موجب سودی خلق است دست میشده اند اکنون در حسب اتفاق و تقصیر
 آسمانی چنین واقع شده که این خبر خواه سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنابر عارضه بهاری و قوی
 ضروری حکام سفر مبارک که مکتوبه و مودت و ادب سعادت است چ پست است لزام گشته بخاطر مرز که با و از انهر
 باز گشته هرگاه اراده از بی متعلق بمان شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق کرد و مقتضای امور
 مر جوشه با و فائز از این اراده و ذلت دیگر از قوه بغیر آید و بخیر از اوصاف حمیده و خلاق پسندیده خیر است
 سمیع شده بود یکی در زمره بعضی بعضی شده معنی و در عهده العالین اند و جز ترغیب حال عباد است لیری
 از اطوار انحضرت بطور غنی پیوند توفیق است که چون در محمد خان با وی الفت و دوستی گشته انهم را صداقت
 و خلاص منیاید حضرت اعلی شاهی ظل الهی بقضای مضی ماضی از افعال سابقه از یک انعام فرموده چون
 امام قلیخان نیز از ذکر پشیمان گشت فلم حضور جراید اعمال مرز و از گشیده در مقام رفعت و عظمت باشد
 و این حجت خیر خواه متعهد میگردد که بمابین قواعد دوستی و مصالح را بر وجهی مستحکام دهد که بعد الیوم عجز
 و نیز در ستان طرفین هر قدر و آسوده حال بوده بدعای دوام دولت بد فرقی و شتغال نماید و در پیشرفت
 فقر و ضیق و ما و از انهر حسب الاستعدادی این دعا گوئی خیر اندیش از آب شکست قیامت تر فرزندش

درمان بوده موجب حصول نیکامی این ده خود کرد چه میداست که بنوعی ضووت و ذریع سلاطین خرمین
خداوند و نوب اسر مسلمانان و با مال گشتن عجز و زیر دستان چون ادا که سعادتی برسد
دست نداد یعنی رحمت شاهی توفیق اینده عایقه از شوبات بجه و انتها و عافیت و استواری
خلق اسر که اگر سبب برده در بوده باشد حضرت اعلی بلطف کرم با فرموده اند که از انطبقه خود درین
چند سال که ما را در آفرید بجان و کرمستان مث غل عظیمه منبسط شده بود فرصت یافته از غایت دست
درازی و بی اندامی بطور آمده تدارک آن بر رقبه غیرت و محبت شایسته لازم مل و جهت و علا سفر
غیر از فرسان بجمیات مختلفه در خاطر تعلیم یافته و چون نذر حرم خان اعلی فرستاده اظهار خلاص
صدقت نموده در مقام اعتدال و تدارک مافات سبب بنابر آفت جلی کسبت با تاجا و دستان
مذکور خاطر صدق این مراعات جانب سیده خفیه و الله اش که از شوبات اشرف و اعلی
این دیار سبب شایسته است که ما نیز اعلی فرستاده باد و ستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم که
امام بلخان نیز در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر از اینکه مسلمانان در زمان دولت میان و
و عهد سلطنت ابد متروک و غارت و عافیت باشند اندک در خرمستان و با جوق وقت انقباض
و موجب ترفیع احوال خلائق و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بطور اید الفاضل باشد زیرا
مورد الطاف شایسته کرده بیده و صلاح ملک و بر سابق شردن را بر سالت بلخ تعین فرموده اند
خان و الله اش که تیب و ستان و اشتقاق ضرر و نه در قلم آورده همراه با بیده مرزا و از فرموده
و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز که هم باز گشتن جزم کرده بود مورد توجهات بادشاهی
و مشغول انعام و رحمان و تفقدت خدیو که در کوه در و شادمان در و اندر کرده بود و بعد از وفات این
ایات نفرت آیات بتاریخ سیم شهر ربیع الثانی از اصفهان بجانب خرمستان در حرکت آمده از راه
بیلا نیک و طبس کیلکی روانه شده شرح حالات انصاف خیرتر در قفق و آمدن محرم صالح بیک و سواخ
از ایام نشاند که در سال آینده هر قوم ملک بیان میکرد **از سواخ** اندک جیش خایه که از جانب
نظام شاه و علی احمد که ولایت چند کن و ملک خیر میبهد که موسس مرتب بود دولت آن سلسله
و ناظم مهابت سلطنت نظام شاهیه سبب بر سالت بر گاه خلافت بنیاد و ای از امر ان سلسله و خیر

مرو سنجید و معقول سخن گفتن و از دست داشتن از آن غافلان ولایت و کرامت و از سابل علی کلاه و با شعار فارسی
در پیکام دشت در مانند از آن بهشت نشان سعادت بساطی و سی در یافته از جانب نظام شاه عرض
اخلاص و حدائق موردی نموده بیکتشی لایق گذرانید و در هنگام توجیه صفایان رضایت
روفته مقدس حضرت امام نامن خاص علیه الخیه و الله حاصل نموده متوجه شد مقدس متلی
کردید و بعد از استسعاد بدین سعادت خطی با رکتیه با صفایان آمد و در سفر خیر از خرمستان و قندهار
که در ذیل هر قوم میگرد ملازم رکاب اشرف بود **از تاج** **منوچهر سواخ** که درین سال رویداد
قضیه مکل شدن شاهزاده نادان سلطان محمد میرزا که از انا قضا و قضا بطور آمد بر قضا و در گذار
پوشیده بخت که لایق بحال صاحبان دولت تخصیص شهنشاهی باک ملیت نیکو سرت است که
در میان هر حال نظیر بغایت احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد و خرد بین را پیشروای کوی
و گفتار خود ساخته هوای نفس آماره در کاری که بر ناز و پیشانی نیجه و حاصلی ندرشته باشد چها با
شروع نماید دشمن بدین من این نیستند که بخیر - بانفس خود کند براد هوای خویش چا هست
و میده پنا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش نظیر خیال و مصداق انفعال صورت احوال
هر زاری بخیر و ناله است که تا با و الله بزرگوار که هدای مجازی و سایه پرده کار حقیقی است در مقام خلاص
و یکدی بود و مراعات ادب میشود چو از آن اوار عطف خسته و نه و الله اشتقاق بدانه بر و جناب شمس
می یافت همانا درین اوقات از کوه فروی قدر عافیت نداشتند از جایه مستقیم عاقبت اندیشی اطراف
حسبه بود و باغهای جلا هم در میان باغهای که مافی ادب و خلاص بود و مبارک است میبهد و تخصیص در آیات
کودت مقدس را در فرودگاه چنانچه مذکور شد عارضه بیماری درت داده بود جناب شهنشاهی که بعضی
و حضور پر خنده منتهی ان بود که نزدی کامیاب دولت کرد و از بعضی غافل که تمام سلطنت و فرمانروایی
بر حسب کرم و در بلک بلخان مایه انداخته و بختار و رقبه داده و تقدیر قادر مختار است کسی را رسیده است
افروشتن که دین را نواند که گشتن مجلا چون اطوار جناب مرزا از انشاهی بکوهان صفای اعتقاد و برض
مقدس رسیده مرزا مذکور مستحکم دیده و سلب اعتقاد از خود کرده بخیر یک کار و بایان عالم فضا بنافست که در
تا بخیر چشم خود دید و آنچه دید و از خود چنی چشم از مشاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کامیابی

و با وجود عدم پشائی با چند نفر از جمله داندان از فرمانان تراده نموده بود که بطرفی برون رود و از اهل حرم
 عباس و در حجره بن یک تو شمال را وقوع اجتماع در حوصله نگذرید حقیقت معروف شد و مراد
 مذکور معترف شده بعد از ای نادیده بر نرسید که حضرت اعلی از عواطف جلی با نچه بود رسیده بود
 انگار فرموده اغراض عین فرمودند اما جمعی که متکفل برون بردن او شده بودند بسیار رسیدند
 و حساب معینت جناب مرزائی حسب المزم انجام یافت **و یک روز** آنکه درین سال مزاج مبارک آن
 از مرزای ابو طالب ابن اعتماد و در مرحوم حاتم یک کعبه ای منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و دین
 باید بقدر و تبه از چندین الا عظم و اعلی مرز و ممتاز بود و تحریف یافته سببی که ظاهر بود و جز متعین
 نفس نامه که لازم شد جوانی است نبود و الا حاصل از منصب عالی معزول گردید که چندگاه از شیب دفر از
 دولت قدر اخیر تبه علیا شناخته تجربه روزگار منتدب کرده و منصب وزارت سلطان خان و لد
 شاه علی مرزای نواده عبداللہ خان که بمصا برت این دو مان سرافرازی داشت و در حصار ایدان موبوط
 نویسی و از علوم متداول فی الجمله آگاهی داشت متوقف گشت **و یک روز** درین سال
 جمعی از اجماعه و بعد و تان قی که در انولایت سر شورشی و شاد بر آورده از او و افراد ایشان غلبه قیام
 میر رسید برست و آمدند چون دفع شترانیکه به شتران موجب استقامت ملک و آسودگی خلق است
 در صفایان بسیار رسیدند و یکی از متبران شاد ملو شاه فلی یک نام که در خدمت شتران بسیار
 کشوده خاصانیک و بدیشان بنده گشت بعد از یک اموزا صاحب نکر و ذبحیت استنای باطنی بود
 غضب شادانه گشت شریک سیاست گردید **و یک روز** که بدی کرد و بدی باری شد هم بدی خویش گرفتار
 شد **و** ای دارالمؤمنین هم از بنوا فخر مسدود گشت مسلمانان از شتران خلاصی یافته **و یک روز** جمعی از
 و عیان گردید و سال و دوازده عمر زندگانی کرده در مضاجع خاک خودند **و قاضی خان** **و یک روز** که در و خ
 سال گذشت در قصبه طرنت ری مریض گشت و در اوایل این سال رفت عالم آخرت کشید نفس او بدست
 متعلق نقل کردند و ای از سادات عظیم القدر سیفی حسنی بود که آنجا غنچه در دار السلطه قزوین و قاضی منصب
 جلیل القدر قضی القضانی مرز و منظور نظر سلاطین بوده اند و او سید عالیشان که کمالات با جلال
 حسن و فضایل و کمالات نفائی در استقامت داشت در زمان دولت بهایین منصب قضا و حکم نظر از قضا

چندگاه بران شغل شکر بود و چون دوش از ان شغل در جبهه توفیق حج بیت المقدس دریافت کردند
 یوسف بنیل خمس عشره و الف چنانچه در واقعات الی اشارتی بان شده بحسب عظیم الشان صدارت بلند
 یافته و از دس سال من حیث الاستقلال بان امر قیام نموده طلب علوم و ادب استحقاق و بیجا از نوید
 انجام و اقتصاد بهره و در بودند یک سیر مفسد سار داشت که باکتاب علوم مشغولی میبود بعد از فوت
 والد در همین سال از ملک بالذات الهی در دار السلطه اصفهان برض آید از هم گذشته در عالم جوانی فخر
 جاد و انی شناخت **و یک روز** حاکم شتران در ملاقای سار و بهار شده بشهر آورده و در نزد مرز
 پذیرفته معالجات الطبایعیه و فیقا و الی طبیعتش دست از ملکوت ملک بدین گوناگاه میل سرسبز انقباض
 نمود نفس او را بشده تفسد و رضویه نقل کردند و ای از قبیل هر کس و از مرز جسد نویت با یون اعلی بود
 و حضرت جوهر رشت و در انماشی از ناصیه او شش مشاهده فرموده در مقام تشریش در آمدند و دیوار مهر
 توجهات شادانه بود تا آنکه بحکومت دارالمؤمنین استر با دسر ملیدی یافت بهجه سال بدراشی انولایت
 استخانت داشت با خلق اند یا رسولک سپید نموده بین الجمهور سلامت نفس مشهور و بصفت عدالت
 و نیکی می موصوف بود او را در مدت وراثتی با طایف شتران و متفرقین اهل صابن خان مشهور برنگار که همیشه
 در حدود شتران طایان و زریده شور افراشی میبودند محاربات قوی و نیروی عظیم و پراده و نیروی
 بهایین و شجاعت و دلیری بیست و نوزدهی یافت چنانچه از ان طبقه متفرق و خصوصاً کولکن و اولو که هر قدر
 و حصان از سار برانقوم در پیش و بکثرت و قوت پیش بودند صاحب جودی نگذشت ایالت انولایت
 به بهبود خان هر کس تعلق گرفته سلوک او بر وفق رضای مردم اند بار نمودن بران مرز و دل گشته خبر
 که در ملک غلامان مسلک و در حصار طرنت و کادان بود و تقوی یافت **و عارف عارف از ان و الف** **و یک روز**
شیخ سید الدین محمد علی شتران از اوصاف کمال و ثمره از فضل و افضال از حبه خصال و در حقیقت اهل انقباض
 دفع نگارش یافته ظاهر حاشش بود و در دانش و تبحر علوم گشته و بدرجات عالیه اعتبار و خلاق چه کسی است
 باطن فیض مولانش بقره و در دانش نهادی موصوف و سیر سلوک معروف و بازموا اهل صدقین
 بود درین سال روزی در مقابل شهور به تربت عارف ربانی با باکران الدین اصفهانی با طایفه مشغول
 بود آوازی از قبری کهوش شیخ رسید که در عالم دهانی یکی از اهل قیام و آسودگان سناخانه خاک را و یک

قدار که چگونگی از تصرف منسوبان این دو دمان هر دو رفته بحرف متجانس سلسله که گمانه داده کرد
جا بجا تقریبات مرقوم ملک بیان گشته در طی این دوستان مناسب چنان دید که اگر تکرار میشد شرح
حالات سابقه و لاحق را و بکاره از ابتدا تا انتها به بسیاری ملک و وزیران بر صغیر بیان نگار گشته
بیان وادی اخبار را موجب سربازی گشته ارباب قنوت و صحاب مردمی بسبب توجه با حق اعلی
بر انصوب باعث نقصان دوستی شمرند در حقیقت اول در وقایع زمان شاه خست مکان خیر برپوست که
که مملکت قدر مرقوم بعد ادنی و کره بعد از مری عباسی حیدر امای عظام فریادش تصرف این دولت
برپایه در آمده ابالات و دولتی ارجی سلطان حسن مرزا این مرام میرزا شفق شده بود و چندی
بعد زمان تمیز که لو حکم به استقلال انولات بود بعد از آنکه ایام زندگانی مرزاد مذکور دستاوت و فرمان
برداری عم عامله در سپری گشت قدر حاجب الغفران نواب سکن در جاه سلطان محمد با شاه بظرف حسن
مرزا بر سر گذر و زمین و اور برستم میرزا که چنانچه تفویض یافت در زمان طغیان از یکجه چینی که چنانچه
دویم در طی احوال مرزایان مذکور و تمیز ملک ظهور گشته میرزا بان مذکور از که خردی طغیان از یکجه که از خط
درشته از بی التفاتی برادران خود روی جانب هندوستان آورده مملکت را تصرف منسوبان تصرف
غفران دستگاه جلال الدین محمد کبر با شاه بن هماون بن مرزا با بر فرما خرمای مالک هندوستان
و او نه در سینه انشیل مطابق سده سبع و الف که در خراسان نقش طغیان از یکجه بر لال پنج ایلات
کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاه علی شکیس یافته نام ملک موروث خراسان محمد و تصرف
او لایبی دولت بدینسان در آمد بنا بر رابط الفت دوستی که در میان ابان علی علیه و قنوت حقیقت فتح
خراسان حضرت با شاه و لاجاه غفران دستگاه اعلام نموده معصوب مرزا علی بیگ نام قورچی خطبه نو
فرستادند و در نامه محبت این دوستانه که با تصرف ارسال شده بود قلم مودت تمیز در باب قدر اربابی
شده بود که چنان الطاف الهی و توجه با حق ان ابوت بنای تمام ملک خراسان که در تصرف طغیانان بود
مع شکی ناپدید برت در آمده سواهی قدر که در تصرف منسوبان حضرت علی در تصرف دیگری نمانده و از آنجا
و بیگانه که قبا چنان مملکت انهم فی الحقیقت برت ما در آمده در تصرف بیگانه که قنوت حقیقت دوستی قدیم
طریق محبت و پدر فرزندی جدید افتخاری ان میکرد که از بن حسن او و خواهرش دوستانه در بار گذشت قدر

مضافه نموده اساس قنوت دوستی را بطور این مردمی بکاره استحکام دهند حضرت با شاه و منصور از ان
ایمان و شعار دوستانه اغراض نموده قوتی این مردمی نیافت و حضرت اعلی شاه علی شکیس علی شکیس علی شکیس
و سپس طریق پدر و فرزندی از جای نرفته رابط صداقت و اتحاد از دست نداده تا انکه با شاه علی
بجوار رحمت ارمیوسند همین فرزند از چند شش با شاه هماون با کاه نور الدین محمد سلیم با شاه
قائم مقام پدر عالی کمر کرد و در آغاز جلوس ممتاز و سلطان خسرو حسین فرزند خود که ادعای سلطنت
مشغول بود بعضی اهل اقرب حوار خصوصاً حکام فراه و سیستان با فوجی از مینو طغر و در ویرت متوجه انبار
گشته مملکت را تصرف نموده قلعه را حاط نموده در جینی که ابیات جلال در آذربایجان بود حقیقت محض
تصرف رسید با انکه باندک توجه داشت انی در کمال سهولت و سانی متفرق و مستر بود چون هنوز بنا بر
مشاغل مملکری که فرود تا بسیاری از امور لایق را عین میکند و از منظر بر شش نغمه و ادب
نیت که در مملکت و دولت بطور نیامده بود این حرکت نا بهنجار را که شیوه است همانا که مملکت
ست از این مردمی دور در سینه از عظام را منع فرمودند و ابی بیگ خان چقای که از جانب سلطان
علی حاکم قدر و در قلمر تصور بود مشهور عاطفت و فرمان استمال خرد در یافت معصوب حسین بیگ
نامی از اطایفه خداوند کوشا ملو فرستادند که چون میان ما و حضرت با شاه و لاجاه رابط محبت برادر
سلطنت و با یکدیگر با لکاد مملکت مضایقه نداریم او بفرمان خط برادرانی انکه مشغول ابات اما مرقومان بود
که بعد از فرستادن ابلی مشیر و قدیم مردم بر شش و بطور انگونه خاطر جوئی که ملک برت در آمده و باز
که مشتبه حضرت بر نگردد شش قدر را که در نظر دولت دشمن مشتبه بدیم از سبب سبب دلایق نیست
بمقتضای قاعده صداقت و دوداد از مردم میبایست باید و لایق باز گذارند و بعد از آنکه کار علی سلطان
طاشر که از مجریان اطایفه تبعه خراسان و کاه کاهان خرد بود و بنوی گشتن که با تیر برسم رسالت انهم
بر ششهای دوستانه و خواهان مهر با نماند که راه در رسم متظان کاه کاه ایست بطور اندر شادانید
ایلیان و یک که متابع بر قنوت ملوک بانه و صبح بولک و یکو این سلسله که گمانه اظهار محاط قنوت و مستوفی
و از انظر راه این که گمانه نماند نفری بر کفشی ایلیان مترتب نیست و بقدر علی که قنوت شادانید
دوستی نبود بدینجهت که خبر بر ممت مدعی سید انولات در تصرف منسوبان و سلسله ماند که میرزا

بر خور و از مشهور بخان عالم که از امر بزرگان سلسله بود و از جانب پادشاه و الاجاه خطاب مستجاب می
 بخشی برادر می سرافراز بود و کمال محرمیت داشت بر سر رسالت آمده حضرت اعلی و شاهی محاور داشت
 بهر باقیه بکامگاه اهلما رجعت و دوستیهای بسیار در آن اظهار معاطره دار و تقاضای کرد و حضرت بسیار
 رابطت الفت نموده بود و در اغراضی که از آن طرف میشد با فرموده و میخواستند که حضرت و یکاکی میانه
 و حضرت پادشاه و الاجاه زیاد از آنست که با یکدیگر مضامین با یکاه و مملکت داشتند و هم یکی در باب
 قضا و کذا که دخل خراسان و ملک موردت این برادر و دوسنی و دست مردم و در نزدیک گوشتیم بر آن
 متعارف صورتی دارند و از عالم معنی بخیر سخنان لایق در محافل و انجمنها بر زبان آورده محل رونق و یک
 مبتدا بند سز و در محبت و مقتضای دوسنی طرفین آنست که آن برادر کامکار رجعت نفع خلق اشد و انکار
 که از ولایت بند و ستان جنایت دور و در بین میانه سنگ شایه محبت است باقی برادر و عزیزان
 که در دو گیم زبان مرز در بایان پیونده گوشت ظاهر پنهان عالم بسیار کونا به است و هم تجدید آواز و صحبت
 و یکاکی این دو سلسله و آفاق و اظهار اشتیاق یافته رابطت الفت و داد و تبادل استحکام پذیر و بر سلاطین
 قرب چهار خصوصاً طوایف از یکدیگر که معاندند و در طرفه مراد است فاق و اتفاق جنای و قزلباش با یکدیگر
 ظاهر گشت هر آینه اجتناب از متبج انواع فایده شمارند و اگر بانه که اشتیاق بر طبع شریف حضرت بسیار شود
 باشد مارضای خاطر انور بر مطالب عالی و نبوی راجع میوزیم تا بر رسم سیر و شکار با خود و خویشیم آمد که
 چند روزی با اتفاق مشو بایان حضرت در شکارگاههای انولایت بنشاط شکار پردخته و باز گردیم و از سلاطین
 حضرت زده و رسم مهران میری و میر بانی بطور اید و بر عالمان ظاهر کرده که باز گذشتن آنکه باقی
 محض خصوصیت و یکاکی است در میان معاشرت و جدائی نیست در نیل یک یکدیگر که تو شمال پیشی که از
 خامان درگاه و حرمان سیر پرده و سر بود و چنانچه در محل خود است گذارش یافته هر دو خان عالم بر سالت
 و تجدید قواعد الفت و رف اهلما را تجدید کرده بود جمیع خوش آمد گو بایان تقرب جو که بوسه و دست شطانی فتنه انگیز
 و آنست طلبد مانع حصول مطلب گشته این همانست را و لغوی ای نام نهادند و از آنست که از گاه
 و گاه و لان خیر خواه نیکو اند که و نتخواهی صاحب و بیعت آنست که دشمنان را حسن سلوک و گردانند
 و دستا از حرکت از پیش و هستی باشد و هر آینه اجتناب از موجب و از آنست که دولت و اندک ملک و جانی

که کار خاد و تسبیح و دوسنی و بین السلاطین در ظاهر هر موجب و با وجاه و جنت و باطن استحکام میانی
 سلطنت باشد از خود بخانند و اگر از نیکو اندکی در بسیار گفت اید سخن بخانی گشت انصاف حضرت
 اعلی و اول بنا بر خسته تا ر این سال بر حسب عده که بخان عالم فرموده بود و نه سوچی که در فوق مذکور
 گشته بر رسم سیر و شکار سواصل رود و میرمند و از خدا رب عزیمت اند بار فرمودند از فراده مشهور حالت
 بعید العزیز خان عالم قندار و سایر امرا و اعیان جنای که در اینجا بودند و صحبت وصال یکدیگر با اعلی
 که از معتمدان درگاه بود و ارسال فرمودند و بیامداد که چون سفر خیزد فرسایان سایر صالح ملک ایشان
 افتاد و از فراده سیر و شکار آمد و هم طریق که توجه موبک میا چون را با نظر ضامن سیر
 و شکار تصور نموده اند و می یکدیگی یکاکی با استقبال آمده سعادت رکاب بوسی در بایان که فتنه
 که در بین حدود و بنت طشکار برد و نیم است آن نیز در رکاب شرف بوده از جانب برادر کامکار
 میمان پذیر بوده و از هم میر بانی بطور اید و در حد و خاطر مطمین و آسوده دارند که سواهی اعزاز و احترام
 نسبت به ملازمان حضرت پادشاه و الاجاه برادر بخان و اول بر برامری مخطوط خاطر صفایان
 و غرض اصلی از این نصف سوچی که بخان عالم گشته بود هم آنست که بر عالمان و نجیبین معاندان از یکدیگر
 قرب جو از طرفین ظاهر کرده که ملک و شایکت و در میان جدائی نیست محل رونق و یک گشته و بعد از
 فرستادن و مان یک از فراده سیر گمان و صد اهلخان روانه شده چون کنار آب سیر میزند و خیر صایم
 اقبال که در مرز اقلی سلطان سپاه منصور عالم که ترک چند نفری از جماعت جنای که عبد العزیز خان
 جهت محاربت و استحکام فتنه بند سیر فرستاده بوده مطلع شده بر سر ایشان رفته گرفته بود
 آورده و بطور قدس رسانید حضرت اعلی و او را مورد عقاب و خطاب کرد اندک دشو بایان و ملازمان
 پادشاه و الاجاه خورشید کلاه با خلق و از خود سر سبب انحراف حیت و گرفتاران مذکور را
 عفت اختیار رعایت فرموده و رخصت دادند که بر سر کار و در قدرت بر جو خود و در اما عبد العزیز خان
 و اعیان جنای چون بر صفیون فرمان معاطف و مشور التفات شایع و غرض میایی گشته و مرزا
 باقی کابلی را که از ملازمان متبر پادشاه و الاجاه است با عریضه اخلاص نامی میلانده و فرستاده اهلما
 نموده بود و مذکور حضرت شاه از این اراده منصرف گشته از بهایان باز کرده اند اگر شکر تشریف و در مارا دیده

درم نوری بجز مخالفت و فلو داری و جنگ جلال جابر و نیت چون از بنجام نفاق آید و بوی نفاق بنجام
نرسید و ساحت انو لایت مغرب سراج خات جبه و جلال شده بود و بحاجت طلب متمسک شدن
لابن دولت و بنیو حایر ممانعت بود الفصوله که از ان کونه خرد ان صدور یافته مخالفت و بیگانه را از ان
و بیگانه که مکتون خاطر صفا این بود که میزدند موجب اخراج شرف کث در دین گرم خان گردیدند
و خسرو سلطان میرزا و کی با فوجی از افواج قاهره بر سر فلو زمین و اور که بخت شاه کلان مغرب بود و خسرو
بنا رنج روز چهارشنبه ششم شهر رجب ظاهر شد و مغرب بنام اقبال گردید عبد الغفر خان در قاهره حاضر
تا فوجی شوی که بنیام داده بودند با حضرت اعلی در کشاکی بنشیند و مخالفان و حصار بیگانه بنشیند
بعد از ای ناولید بر شک حبشه بنجام سبب فلو داری بود خنده و بار دی و متلی تو بنیو خرد
آغاز جنگ جلال نمودند مع هذا حضرت اعلی شاه بنیو خردی روزی چند بنیو خردی با دست اندک را میزدند و بنیو
اقبال را از بخار به و قتال متوج گردانیده بدستور انظام بخش عالم دود و جهندی بودند و مکرر بموافقت
یکدیگی دعوت نموده فلاح از چندانه از بنظر بطور بیروت کشایدید لالت فعل و در بنیو خردی و عواد
نموده طرفین امن و سلامت اختیار نمایند بنیو خردی و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
انگ در این سلطنت و ادب جهان داری بر دوت است خسرو و لایم اور و دزدان و از بنیو خردی و فلو داری
خاطر در این انکسیر و بخش از بنیو خردی و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
عساکر نظر شمار مجاهره و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
تو بخانه و بلدران که از لایم و ما بخانه فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
و جرات فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
بر باره و در و جازیده در عرض مخدود و در رخصا و در ساس فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
ز نور و مانع بیت العکبوت است بنیان گردانیدند و در در جبر علی چون بنیو خردی دولت است
عجمان از هم در رخت و زمانه که در خاک اوار و سید بنیو خردی و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
از و خردی که کشتا طالع و عجمان است و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
بنیو خردی و سبب این با مال جابر و در و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری

وزیران احوال فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
فعلت بداد و از طرف خود از بنیو خردی و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
امان طلبیدند حضرت اعلی با جود انکسیر و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
در استه جود و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
در حرکت در و دمان و داند و از ساس و سخط فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
عبد الغفر خان با سیر اماره و بنیان خصوصاً بنیو خردی و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
و خواجده آفتاب و شاه عجمان و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم
از فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
ظاهر آید ان عالم صورت و سلسله بنیان و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم و لایم
و جاکری که در فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
آداب و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
مجله های مجاهره و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
باز رخصت و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
با جود الطاف و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
بعد از فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
در مسجد جامع که در این است و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
الملک الکبر عاری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
با فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
بافت و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری
تجالات و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری و فلو داری

در نیت پیشکش از تبریز ایشان عطا فرموده و زاد در اصل باری و سپاس ساری نازی ترازو عرقی بخیر
 احتیاج غایت فرموده یکی را با اموال و حساب سالم و غایب روانه فرمودند و مکتوب محبت ازین
 برادران حضرت بادشاه و آلاجه فرمایند و باری بفرستند و باری بفرستند و باری بفرستند و باری بفرستند
 بر فاقه عبدالعزیز خان در فضا ارسال فرستند و در این نیت و آلاجه از تقدیرات آسمانی و فضائی
 فضائی و بانی بی اختیار دید و باطل و جود و حسن بیان فرستند و در کلید از طلای بخشش و دهی
 انجام و دوستی که فضا ابواب صادقت و یکسانی توانی بود و تربیت به بر یکی اسم فخر و بر یکی
 اسم مالک تربیت بخشش بر این نقش کرده و خدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت و برادری
 بجام دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوتاهی خردی فیما بین مغایرت و یکسانی بطور
 ابواب استثنائی و یکسانی که سالهاست بین الحائزین مفضوح است و در اندیشه بر تقدیر
 اینصورت و وقایع اکنون بدستور بملازمان عالی معلق دارد و ترصد است که کل و آلاجه
 ایران زمین را که از عطیه خانه ایزدی باین برادر تقویض یافته یک قلعه تصور نموده و کلید اختیار
 که بر آینه مفتاح تعالیه موصوفت و داد است در قبضه اقتدار خود تصور نمایند و همچنین را از مقوله
 تکلف و تواضات متعارف رسمی شمرند بجان احد الف و السام را در عالم خلق چه باید کنند
 که فرمان روایان و املاک و اسلحه با کمال تسلط و اقتدار و چندین مویجات و نیت که هر یک در عالم
 و نیت و تعلق بر سخن بیگانه همانانی تواند بود که آن لم یکن الکاشنه بقضای مصلحت ازلی این شیوه
 ستوده را بیکم سلطان خرد و فرمان فرمای عقل کرد ذات کائنات باطن عدالت و شایسته
 اضافه مضاعف علیان است از دست نمیدهند اصل چون اجتماع عازم رقص شدند کس نرود
 حاکم از میند و فرستاده از صورت واقع اعلام دادند که قلعه را با عظام شاهی سپرده هر کس
 رقص و بار چند رشته باشد برایشان میوند و کوفت با نفاق و دانه شوند اما از اجتماع بعضی شایسته
 و توهمات لایق امری در نهایت غرابت و علی بسیار ناچار تصور اند که چندی خود را و معرض هلاک
 و بوا و انداخته شرح واقع که چون خبر و سلطان با قوی از انواع قاهره سوچی که خبر بر پرت بانی قلعه
 زمیندار و رسیدند شاه کلان و مستظفران قلعه بدستور عبدالعزیز خان در فضا سلوک بر این خلاف

اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری و نام است روز تلاش منتهایه کردند بعد از آنکه خبر فتح قلعه
 قندار بدیشان رسید از قلعه داری مایوس شدند با کمال آس و نومیدی بیرون آمدن از نیت
 و جنگ و جدال که فیما بین و وقایع بود خائف و هراسان بوده بقطعه ای که آباد اسپاه فرستاد
 در مقام انتقام و آید با خود محرم بسیار مذکور هنگام فرصت و سبب دوی که توانستند خود را بطرف کامل
 روانه روزی حشر و سلطان محبت دفع مظنه و دل نگرانی و تألیف قلوب و اطمینان خاطر و اجتماع
 فاعده و آداب بزرگان آنها در خصوصیت دستاخی و دستاگرده طرح ضیافت و میهمانی انداخت
 و شاه کلان را با خواص اعیان منطقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست بنوعی از اعیان قرنهاش
 شده بودند که شاه کلان بسیار معنائی بقت کوفته با چند نفر از آن منسوبان سلطان و پادشاه
 اند در مجلس قرار گرفته و همگی بوجه و همدی و آلات جارح با خود داشتند و سلطان
 تواضات آیینانه کرده و رسم مردمی و آیین میزبانی و میهمانی نوازی است بطور آورده بقطعه ای که آباد
 موجب افزونی و نیت و موهم دل نگرانی انعم کرده و در تکلیف اسلحه براق کشودن که عرف عادت
 قدیم بزم آرایان مخاف در کار است تا ملوکانه می و یکبار اسپاهیان جان دستور بر این است
 نمایان شدند و سلطان بر حق و ولایت مردمی باران و مخصوصانه شب کلان اظهار نموده که دین
 کری بود و منزلت در میان براق بسته نشستن چه لازمست که بر فضا و باران خود اشاره نماید که آلات
 جارح و براق کشودن بی تکلف نه شیوه و دست نوازی سلوک دارند و آنچه موجب باعث آسودگی و
 بسته است خواهد بود چندی از خدمتکاران بر رسم عادت پیش میرودند که وظیفه خدمت بجای آورده اند
 براق کشودن نمایند و اجتماع آباد و شایع نموده و مضامین نمایند و شایسته کشتن خدمتکاران که وظیفه
 عموم خدمتکارانست از آن منسوبان مرگ و هم یکبار و جانی تاوان از کمال سفاهت و جهالت و بی کوفه
 و جود برده و حال پیش خدمتان نمودند و حشر و سلطان از مشاهده خیال بجهت آنکه آباد از منطقه سببی
 رسد و خیال و یکبار داشته باشد احتیاط و زنده از مجلس بر فرستاده از دین بیرون رقص نمایند و شایسته
 تصور غلط و خیال باطل هم برآمده اکثر دست بالات جارح برده و حشر و سلطان حواله میدادند و چند نفر را
 زخمی کردند طایفه فرزندان که چند نفر از زخمی و انطافه را در حص و بر خا خجوی و با شمشیری بر سره که از نوا

می باشد از طرف جواب شکر کشیده در مقام دفع ضرر و قلع کنندگان درمی آید غوغای عالم بلند
از هجوم عامه ای متوجرت کین نابره فتنه آشوب نتوانست شد خواجهر معزل ز میدان روی از
و عنادی که باشد کلان در دل داشت شش دست کرده بزم منتخبه اور از پای در آورده بعد از کشیده
شدن و سپاهیان جنگجوی آشوب طلب با نطق روی آورده از تقدیرات آسمانی دست فتنه داری
کرد و محفل بزم سرگرم گشته بطرفه العینی اکثر المکرده طوطی شکر و هدیه بر تقدیر شدند و چنین واقعه
عظمی و حادثه کبری بی اختیار رویداد و سبحان اسمی جل و العلیهاست که از نهادن تقدیر علیه کاخ
می آید از باب ظاهر طرح جش و سرور انداخته اسباب انعام سر انجام میدهند و بر کنه بان بریر
قضا و کارکنان قدر در اندیشه کار و دیگر بوده مصالح و منافع و مشاغل و تماشایان عالم ظهور را بر
بدیده تسلیم و رضا کرب بن جاده نیست فعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید علی **فصل** در قضای
نیک و بد عیان کنش خلق بدین دلیل که نه برای جمل خطرات کسی بجز آن چه اید نمیتواند زد که
نقشه حوادث درای چون و چرمت **الفصل** ان تیره بخان تیره و کار از تحت برکتی و امار بدین
عادت گرفتار آمدند و چون این خبر و تحت المکره باد و می معنی رسید حضرت اعلی شاه علی تخت تمام
دست داده بجهت بلخیان قلب عبدالعزیز خان و در قضا با خبر و سلطان غایب غارت و غارت آغاز نمایند
تا اگر از تفرقه بفرار مردم این موضع سیرت که از خبر و سلطان بی ادبی ظهور نیامده منطقه دادن
بادی است که کشنده قصه حضرت اعلی شاه علی با المکره هر روز لطیف تازه و در زمان غایتی بی انداز
نسبت هر یک بطوری آورده بایشان ظاهر شد که اینها بعضی توهم غلط و فکر باطل انطافه دادن و
جملات چند نفر متخوی فتنه انگیز و قویافته از وساوس شیطانی بادی از حرکت با بجا نشاند
باز ماندگان اجتماع از آن و میان جمعی که در اصل ایشان تا خبری بوده نقد و دلجوئی کرده همگی را
بعبدالعزیز خان و در قضا سپردند که در میان خصما سلامت بقضای ربانی بجا و مقام خود رسانند **فصل**
سادت که در اتمام اقامت قضا کرده بدو آمدن بطی فرخته پیام زهد یک نام است از جانب
شاهزاده و الا قد خسته شیم مرسل سلطان خرم این شاه و اولا جاده که در این کارگاه جهر سلیم بادشاه فرما فرمای
حاکم کند و سنان که چون بشنید مفسر معنی رسیده از او از حرکت دیانت فیر روی آیت بصوب

خراسان در روضه رضویه توقف نموده منتظر وصول رایات قطاریات بود و در وقت حرکت اشاره عالی
بفقدار آمد و بساعت بساط موسی استعاده یافته سجده خجسته و تسلیم بقدم رسانید و محفل خلاص
فرزنده که از جانب شاهزادگان کامکار نامدار با دواب تقطیع و قواعد سلیم ترقیم یافته بود با نقاب خجسته
و پیشکشهای لایقه نظر قدس در آورده بوقوع توفیر و احترام می مغرور و سپاهی گردید و چند روز در کرب
جهانگت و در وی معنی اقامت داشت پیوسته بقرعالت مجلس خلعت و عامل خاص غرض خاص یافت
و حضرت اعلی شاه علی تخت بجهت شایسته کامکار عواطف خروانه و شفاق و مهربانهای
چند فرزندانه بطوری آورده و جواب مکتوب بر وجه خوب مرقوم گردید و بطی مذکور عرض رسانید که چون
حضرت شاهزاده از جانب پدر نامدار عالیقدر بدین الا حقین خطاب عالی شاه جهانی مخاطب و مختار گردید
التماس شهنشاه است که از موقف معنی شاه علی تخت بدین خطابهای مغرور و گرامی کرده و امداد در حق
لطیفه این بیت از اوداد طبع جزا ملک مشرفی کشانده کجک عطفه مسلک گردید **فصل** در نیت از این
بخت و کار جوان که نور دیده خورشید گشت شاه جهان و در همان ایام دخت سعادت یافت و شمول
انعام و حسن روانه و بار چند وستان گردید **فصل** در آمدن اسفند یار خان و در عرب بمرخان و الی خاندن
بدگاه مسوده است با و چون سلاطین خوارزم تجسس حاجی بمرخان بدر عرب بمرخان که همیشه باین درگاه والا
نوسل حسد در هنگام شدت در خاطر تیره اندوخته می داشته در وقوع حوادث بجاه باین درگاه می آورده
و معاوضت منسوبان این دولت بمطالب خود قایم میگشت انداخته آمدن حاجی بمرخان و اولا داد و در زمان
استیلا عبدالعزیز خان از یک و پسر و بدین درگاه و بجهت توجده امداد و جایون بر ستم سلطنت اندازار
تکلیف یافت و طی و تابع این ایام سمت خمر یافت درین اوقات برادران اسفند یار خان با بدربار بی شغافان
لیکلیک و در گرفتاری اختیار ساخته جن اسفند یار خان با اعمال ناخوار برادران نگار نموده معاونت پذیرا
تنازع میفرموده بدرامیل کشیده و کجیل گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون سیر برادر بدیکه که طریقی
شده بودند اسفند یار خان تاب مقاومت نیامده خود برودن انداخته بعد در استرا ادا نموده غریزه
معنی نمود و در سفر قندار بمکمل مفرقین پوسته مورد توجهات شاه گردید بعد از مرگ حضرت از سفر قندار
احکام با ستم مغرور و سرخیان حاکم این فانی در باب سعادت مشارالیه غرض ادا یافت حاکم و المومنین استر ادا

تغیر اخصار درجه بلند شهادت قایم گشتند اما عاقبت بقوت ظاهر اسلام و نیروی دولت فتح و تصرف
قرن حال مجاهدان حوزه دین گشته بران حصار استولی شدند و محصوران نیز اسیر و حصار
چون منبع آب شیرین بود برقرار داشته عارسل و کلبان عین نموده چون از کفر و هر روز و طبقه
بر تکالیف این عمل تا بخار صدر یافته مجاریه میزد و حضرت شاعر فرمایند و لیری نموده خان شجاعت
شعار از و نور حجت و غیرت اسلام فتح و تسخیر طایفه هر روز و استیصال فرنگیه را بنشیند شجاعت
ساخته حقیقت برض عاقلان شده حلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت بین المهور و کلاه
میشد که هرگاه طبقه فرنگیه بر تکالیف را در هر روز و غلی نموده باشد مانع آمدن سقا و جهازات
شده اند و شدت عمارت قطع می باید و موجب طرابی آن طایفه گشته از انقطاع می شدند بر حجت
و طایفه خدمتگاری و باج گذاری که بحسب ظاهر از ایشان بطوری بیست تا عاقبت بهمانی در تسخیر
اجتمع گشته و جدا می کنند اندیدند قبل ازین جمعی از فرنگیه انگلیس از جانب الی انگلیس در کابل
بنام آمده اظهار صداقت و خلاص و خدمتگاری نموده بنا بر ساز و کار میانه ایشان و طبقه بر تکالیف
و خدمت و از فرق نصاری فی الجملة اختلاف مذمب نیز با اظهار داشته اند از خدمت اشرف تر متقبل
و متعهد شده بودند که هرگاه ازاده خاطر اشرف تسخیر طایفه هر روز متعلق کرده است با عمارت
نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندری که فرنگیه انگلیس متعلق گرفته بود جهازات گرفته
نگذارند که جماعت بر تکالیف مانع آمدن جهازات کردند در بنو ق کفرنگیه پای از دایره ادب بیرون طایفه
با عمارتی که بخیر بیست اقدام نموده اند دفع و دفع انطقه در خاطر رسوخ یافت مضمون اینحال که اگر چه
نظرانی نه پاکست **هود مر** میشود چه پاکست **جماعت انگلیسی** را نیز اخبار نموده ایشان نیز در خدمت
آماده خدمت شدند و انقضای خان شجاعت شمار با خود قاهره عارسل متوجه منصوب گشته خود از بندر
که ایوم به بندر عباسی مشهور است اقامت گزیده و اقباج قاهره از در بابا گشتیها و مستغایر عبور نمودند و قبل
جزیره هر روز شدند گیشان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هر دو طبقه در آمده ساکن طایفه از بخار و تسخیر
و اوصاف حقایق طوعا و کرها بعلوه تخص حجت نصاری و مسلمانان بلواری قلواری برداشته و از جانب
بجای هر قیام نموده مورطها قسمت کردند و جمعی از طبقه انگلیس نیز با گشتی ازاده در آمده در یکطرف قلو

کابل در باب بیست و یک که اقامت انداختند و هر روز از طریق جنگ و جدال و قیام می یافت و در این باب
پای جلالت و در آنکی پیشین شده بعضی شرف شهادت بنویسند و از آنکه جانب خانی خیر در یا
حضور نموده شهر در آمده و غازبان پیش از بنشیند و در هر یک کبری ساعی گشته در آنجا بطوری ازاده و جفا شود
از آنکه خانی غازبان سببها پیش برده بیای بر وجه رسیده شروع در حضور زبر بر جاک از در آمدن
صحیح القولی در دست کفار مسوخ گشته که عرض و یواز قلو هر روز که فرنگیه ترتیب داده اند از نسی دفع است
سنگه آنکه به حکام یافته و غازبان عظام زبرد و مرج از مرج حصار خالی کرده با روط انبار گشته
مژند و بار و طایفه از مرج را بهیو ابرده فرود رخت میوز و و انگلیس بجای خود اندک و فرنگیه بهیو
غازبان مستعد و بر شش شدند و محصوران بقدر قوت در داخله کوشیده هر اسم قلو و لوری بطوری
تا آنکه کابل محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند و فرنگیه حجت نصاری و هم گشتی اطمینان انگلیسی
نوسل حجت نصاری از قلو و لوری بازده گشته و حال و احوال گشتی ایشان در آورده میانه اتمام گشته
قبل از آن جاز نام قلیخان و عظمای انگلیس قرار یافت بود که بعد از فتح طایفه نصاری با غنایم و اموال
بدین متعلق بوده کرده مسلمانان بخیر و خیر انگلیس متعلق باشند چون طلب کتب تسخیر قلو و شهرت بحصول بیست
جانب خان بر حسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را جماعت انگلیس گذشت که بر طبق رضایت
باشند با ایشان علمای بنده انقضای بعد از ده ماه و چند روز آمده و ایام محاصره و جنگ جدال و نیروی دولت
و اقبال که همواره قرین حال مستحسان این دو مان و آلات قلو و فتح میان هر روز که در شانت و صفا
شده همان و از کارهای نامده فرنگیان است متخا و پای دولت اند چون در دیده محمود شاه والی هر روز
و اقباج او بدست در آمدند و از طبقات خلاص گشتند و آمده بودند جمعی که با کفر و موافقت و معاونت نموده
بجای پیش آمده بودند بخیر و سزا رسیده در عایا و بخیره و غربا که در حبس و در دست که در دیده مالک بوده
نجات یافته سالم و غایم در ساکن خود اقامت گرفته و جانب خانی حاکم قیاس نموده در عایا و برای مستمال گشته
در ظل عدالت نموده از برای قلو و غنایمی که بدست در آمد چند عدد توب بزرگ و باید بچ خود و کلان که
فرنگیه بقتون خرمیه ترتیب داده هر یک کار نامه استخوان قدیم النسل و تو حیان فرنگیت و دیگر شایا
هر خود بخیر و بیافیت قبول نظر اشرف است جهت سرکار قاهره شرفیده هر که در خدمت خود و نظر و در شانت

رونده شده هنوز موبک بجایون قال در در السلطنة هرت نزل احوال دشت که اخبار شورش فساد کرده
و انقلاب افزوده و کشته شدن سلطان عثمان از گردش جرج و کج روی سپهر بوقلون در دشت
بکر اخبار شورش و انقلاب دهم که کشته شدن سلطان قراقری نامی افریده و هم شرح واقعه مذکور
شوی که از او دین استماع شده و ایلچی دهم نیز متعاقب آمده بیان کرده است که سلطان عثمان درین
سال از سفر فرنگ مظفر منصور عود نموده بود و بین الجهور مذکور مبارکت کرد و همین سال باراده
سفر هاز و عراق عرب غربت فشانی حلب دارد و گویند که با شاه اعظم گم نهر ارباب
عرب و هم اعنی حضرت اعلیٰ بی ظل الهی العلم عند الله نقص عند بهمان در خاطر داشته طایفه بکری
که عظم سپاه دهم اند عرض نموده اند که این غربت که متوجع مقام دهم موجب تنگی فتنه و آشوب
مرحوب عرب و فزایش است لایق دولت نیست و مع ذلک در قانون عثمانی در یک سال و سفر بی باشد
و هنوز عسکر دهم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار دارند مگر فتنه اند درین سال
این غربت موقوف است که در سال آینده اگر صلاح دولت بابت بمصلحت جمهور محل اید سلطان
عثمان از غرور جبل و جوانی و عدم اطلاع بر تو دین مغیره عثمانی باغوی دلا در باب که درین حکام
دربار اعظم شده با بکری آقاسی معاند بود و بخیر است اقتدار و اختیاری که طایفه بکری را در این
بی باشد کمتر شود و چند نفر دیگر از خوشه مذکور بیان صاحب اعیان طایفه بکری را معاند ساخت و غربت
فشانی حلب رنج و عازم کردید نه بکری آقاسی با جمیع عظامی طایفه بشورش آورده قتل دلا و
بابت و چند نفری از عظام و معتبران که در انوقت صاحب دای و مشوره امور دولت بودند با خود و مختار
ساخته کسر بخت داشتند و فرستاده مذکور دلا در بابت و اجتماع تا و نخواهاند و فضل ایشان را
دولت موجب تحریب بنیان سلطنت است و ما رسد که ایشان را ضعیف کنیم و انکسار است که حضرت داشت
اجتماع را بدست بکری سپارد و کج تر رساند و عرض نموده اند که در قانون سلطان عثمان چنین آمده که طایفه
بکری بنابر صلاح دولت مجبورند بهمان شهادت رضای خاطر بکری بسته بقتل می آورده اند حال آنکه ملت
که اینقدرم ظهور میوند و سلطان عثمان مقدور مذکور را انکار مبلغ نموده و مدد بدات خطیر اعیان طایفه
نمود و طایفه بکری اعیان خطیم نموده در دفع و دفع اجتماع رنج و ساجی کشته دلا در بابت و رضای اینهم فر

خود را بسرای داشت ای انداختند و قوی کثیر از فتنه کاران و علم سراسی و سپاهی اغلای جمع نموده در دفع
فتنه اکثر این طایفه بکیت شدند تا از جانبین مهم جنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میان بقتل آمدند
و بکیر بانی آثار غلبه ظهور آورده و باندین سراسی با دشمنی و خشنود و سبکت که با شاه با سلطان
مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با و است کرده و از سلطنت با و شاهی
داود بودیم و مصلح و موجب و موافق رضای بکیر باقی نبود و حق بیت او در زمان سلطان عثمان
از واقعه مذکور فتنه که کشته بمصلحت چاره جو بانی کس نیز بکری آقاسی فرستاده پیغام داد که من
بجست خود رسالی اطلاع از قانون بدین ندانم و بنیای کشته بکیر رضای شایسته
میکنم بعضی از اهل اندر بر صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشتند بکری حیره شده اند علاج
درین است که با شاه با و با حاق بکری بنده برده خود را بخانه بکری آقاسی اندازد و بابت آن توسل
جوید که بدست و انیکر که از اراده سلطنت باز آیند و سلطان عثمان بمصلحت بکیر آن در صحنه
از سراسی سلطنت بیرون آمده در عین سیر و غوغا و کمال اضطراب خانه بکری آقاسی رفت با بکری در
اندرون سراسی دلا در بابت و ذیر اعظم و در فضای اوسیه با حسین با شاه و در زمانی و فتنه آقاسی و حاجی سوسانی
نامی از معتبران طایفه سپاهی اغلای و جاد و شش با شاه و دستاچی باشی که صاحب اختیار سراسی است مثال
بدست آورده و بکیر تیغ نیز از پای آورده اند و بواسطی سلطان مصطفی زنده و از انکس خود بیرون آورده
ندست با و شاه می گفتند درین استا شخص مذکور سلطان عثمان بنیران بکری آقاسی فرستاده و توسل و چون
بکری آقاسی خبر یافت که با شاه و قمانده است بنیران با و شاه با و حاق شایسته آورده و از کرده نامم
مقام حمایت داده با عظامی بکری بکیر که از آمد و گفت که چون با و شاه با و حاق شایسته آورده و از کرده نامم
اولی نیست که با قضا می روت و دفع بدیای با و حاق او را بدست آوریم و چون بکیر مطلب بود بمحصل بکیر
سازند و دفع شدند درین عهد با و شاه در مقام اعتدال و چون بکیر با و حاق شایسته آورده و از کرده نامم
بکری ازیم اگر سبدا این مهم بسی بکری آقاسی نیست بدید و با و شاه با و حاق شایسته آورده و از کرده نامم
عاقبت اشقام کشته خاطر دفع بکری آقاسی فر و داود بر سر او هجوم آورده فی الفور بقتلش برداشتند و سلطان
از خانه بیرون آورده بقتلش سر برید و قتل کرد و جوار بلده مسطیبه است و سرش را در میان گفتا کرد و انکس

سازامورنی روی نماید که بکار به سلطنت بادشاهی با قرار گیرد بهیچکدام از اقطاعی که بکار افتادنی خود میدی فخر از آنرا
از میان برداشته و در روز بکر عموم طایفه سپاه از بکری و غیر هم لباس سوکادی پوشیده و مخصوص
خودگشته حافظ را خود تفریه میداری نفسش را در از بیدی طایفه بخلیم و بکرم بشمار آورده و بجزیره نکلیش برود خسته
در عارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر او دفن کردند الفص اسم سلطنت بادشاهی دیگر باره بر سلطان مصطفی
مخلوع اطلاق نمود طایفه بکری بجزیره از پیشتر صاحب اختیار امور دولت شده و در اعظم و ارباب صاحب
ایشان تعیین یافت و چون سلطان مصطفی بشورید که طایفه و مایع موسوم بود و الله پیش مصطفی
منوج قطع و فصل تمام سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب از جانب حضرت علی شاهی علی الهی
مستعمل بر وقایع و سوانح مذکور که با مقتضای تضار و یداره و تجدید قواعد مصالح و دوستی و دوستی و دوستی
بطبی مستخدمان فرستاده و بطبی مذکور در دراز سلطنت مراتب پای سر بر اعلى رسیده مکتوب مذکور را بنظر
در آورد و حقایق حالات بر تالی غرض نمود که الیوم طایفه بکری که قصد بادشاه خود کرده و در جنبی که در جنب
شده بود بقتل آورده و در میان و آنچه امان سلسله امان مطمئنند و حتی از کینه از آنرا در جهان که سلطان
مصطفی بشورش و مایع شهرت یافته و از سلطنت او محفل است که آورد و دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند
سلطان مرز نام برادر سلطان عثمان را که کودک خود رسالت بادشاهی اختیار نموده طالب خوش سلطان عثمان
باشند و طایفه بکری بدخمت راضی سلطنت سلطان مرز نیستند و این گفتگو نمایان و فتنه یافت
بسا بر ممالک سرایب نموده در هر گوشه متعلی سر بر آورده و در هر سری سود میرسد و در خلال اینحال ملازم خان
حاکم ارستان با یکسفر عاوش از بغداد واده شمع بر بخورد که عراق عرب نزاع و جدال که فیما بین عاوشی اسلام
بغداد و قوه عاوشه متوجی که در ذیل هم قوم میکرد و معروف است **شرح وقایع و اخبار و السلام بنیاد**
عراق عرب محل از وقایع حالات و السلام بنیاد که مدت مدید و عهد جدید که تابان و خطای سپاه بغداد
نموده سری متناگشته بر آبای یکی از پشیمان صاحب افتد ارگشتگی مداخل و خارج انکار بغضه اختیار خود
حکام و تابانی که از جانب سلطان دوم می آمدند داخل نمیدادند و اگر ایا با بعضی اطاعت گونه بطور می آوردند
باش را در سری حکام فرود آورده و جرمیست سرانجام میخوردند هر کدام که با پشیمان می نشاندند بنگارنده و راه حجت
می میدادند و اگر کسی می نشاند روزی میگذرانید درین عهد و خبر تالی که تالی میخوان میخورد بود بکرم و خشی که از خطای

و تابانی مقبره بود بلکه بکار افتادنی خود هر کدام صبی ملازم خاص خود که در میان رویه سبکبان می نامند بهم رسانند
هر یک باره حکومت و خود سری سر طایفان و عسبان بر آورده بودند و نکلیش بر پشیمان با شاهی حاکم بکرم و خشی
بکرم با شاهی افتد و اختیار پیشتر یافت و بدخمت نمایان و حجت بدیده اند و هر خبر در مقام دفع بکرم و خشی
شده و در جنبی که با قوی از خود نمیداد و سبکبانان خود حجت اخذ مال نمودن حذر بود و هر خبر بکرم و خشی
که نکلیش او نمیداد و خود بار می انداختند غارت اموال بکرم با شاهی کرده بر سر خانه او رفت و در کوهی عجا
ممانعت نموده و بنی الغریفین هم بخار به انجاسه بکرم با شاهی در راه این خبر شنیده سپاهیان را که هزاران بودند
با نعلات و دودهای جمل با خود متفق ساخته بشور خود نمود الفص سپاهی میخورد و کرده کشیک کرده
با هر خبر و از این فتنه و کرده دیگر با بکرم با شاهی در شهر بودند و نمایان و حجت اخذ مال
بکرم با شاهی اهل قلعه را نیز فریب داده اکثر از شهر قهر و گردان شده و خود از قلعه شهری انداختند و جملا
بکرم با شاهی بر قلعه مستولی شده و هر خبر را بدست آورده و او را با چند نفر دیگر که مطنه خلاف دست از میان
برداشته اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده و سبکبانان و سپاهیان خود داد و چند نفر از شیخ
مرز را بر حیدر که با هر خبر متفق بودند در گشتی نشاند و آتش در گشتی زد و خانه های بیابان تفرات داد
چنانچه بعضی اسباب و اشیاء و هزار تیر تفرات رفت و بر حکومت عراق عرب رقم انحصار کشید و چون
عسبان و طایفان بکرم با شاهی پای سر بر خواندگار دم رسید ارکان دولت بایالت بغداد را با خطای
نامزد نموده فرستادند که مقامات انجا موافق صلاح دولت با صلاح آورد و متفران و اهل طایفه از خبر راست
بکرم با شاهی کدول بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پشیمان خوشگشته با حکام
خزین شش طرح استاشی انداخته کس خود نیز حجت خان حاکم ارستان فرستاده اعلام نموده بود که این امور
از روی اخلاص حضرت شاه عالمپاه از من حد و ریاضت من بدست ارادت در ترک شدگی ان ارستان نود و بیست
نویسان از درگاه مستطهر و امید دادم و ملک بغداد را که سرورنی اخضر است بخت حضرت نگاه داشته اند و حجت
ملازمی بهر فرستاده و او را بدگاه جهان بنیاد فرستاده و مطابق حالات متوجی که بکرم و خشی عرض کرد و چون
حافظ احمد باش مجدود و السلام رسید بکرم با شاهی کل سپاهیان بغداد را خود متفق ساخته نکلیش و کرد و داد
از اطاعت و نیت و خود و نیزه و آویس گشته نای العود احمد در داده و از کشت و از دیار بکرم حقیق حال بدگاه

بادشاهی بادشاهی عرض کرده از درگاه بادشاهی علی باشا حاجی مشهور علی باشا که گشت از جانب
 سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون باختر رسید در خمر تبه بکرم باشی اطاعتگونه بنظر او آورده
 او را قبل از راه دو و چند روزی با او مدارائی میکرد و او نیز حکومت ناقصی را میسر شده روزی میگفت
 ارکان دولت سلطان مصطفی ابن مسعود و خویشانش را میزند پس بدو مغزول ساخته بود
 باشا نامی را نصب نموده که او بنهاد داده خواست که اقتدار و استقلال مقوم و از میان ببرد
 بکرم باشی در ملاقات ره زاول کنون خاطر او را از طرز سلوک دریافت دیگر راه را ندید و دست
 خورده خصیان بنظر او آورده با فوجی بر سر آورفته در گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرد و
 بقتلش مبادرت نمود و علانیه کوسر مخالفت میگوید بعد از و کور حسن بابت که حاکم موصل
 بود با ایالت بغداد و نیز مدخل نیافته بازگشت و بکرم باشی کمال اقتدار و استقلال داشت
 شرح وقایع و باقی حالات بغداد و سبب توجه موبک بهایون با مصوب و تصرف در آمدن انول
 در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد **تکریم اجبت موبک طر نشان و نشان موصوف**
قاهره و قهرمان و توجه نواب بهایون حیره بصوب بغداد چون مدت اقامت او در
 کردن شکوه در دار السلطنه بهت بدو ماه و نیم کشیده معات خرد در بهرستان صورت انجام یافت
 ندای کوچ در اده غسان خرمیت بصوب مشهد مقدس رضویه اعطاف دادند و در خمر خان حب
 الاثناس سلطانین با و در انهر با همی از ملازمان معتد مصوب موبک مقدس گردانیدند در حد و حد
 خواجیه جلال الدین اگر غوریانی که در بهرستان بود پیشکشهای لایق کشیده که اینجی بلوازم خدمت
 و انبار نزل و اقامت برده ختمه مصدق خدمات پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلا
 واقع شده چند روز در آن آستان ملایک استیذان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و قدم نهادند
 درین سال تولیت مرکز فیض آمار بهر ابوطالب رضوی تقویض یافت و چون مصالح دولت قاهره
 در آن بود که جهت استحکام مقامات قنداره و مشیت مقام اسفند بارخان و الی خوارزم که در سلسله
 به مصوب سمن و کرافته و دیگر امور ملکی درین سال عا گرفت نشان در بهرستان قشلاق نمایند و خمر
 و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل عا کرد که محل موجب عسرت و ضیق محبت و فقدان مالکات بود

بنابرین انواع خدم و خمر را بجهتین قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق
 فرمودند و در مشهد مقدس منقلی بر فوجی از انواع غایر و معتشلاق معین خود رفت و حضرت اعلی
 از فرخ ازین امر خبر بدو و سبای با معبودی از منظر مان رکاب اشرف و مقربان سباط و الایجاب
 بازند و ان بنشین نشان در حرکت آمده قصد در خمرین را بر سرستم خمرخان غایت فرموده با مصوب
 فرستادند و ابراهیم خواجه اعلی خمرخان و ایلخان خواجهای بخارا در رکاب غفر انصاف بازند
 رفقه ایلخان بخارا از بخار حضرت یافته مشمول انعام و جمان بازگشتند و ابراهیم خواجیه چندگاه در
 موبک مقدس کا بیاب غرت و منظور نظر شفق و مرحمت بود و در سال آینده از اصفایان در
 یافته بر وجه لایق روانه و بار خود کرد **در باب فضل و کمال پیر انجی**
مروزی چون ذات اشرف بهایون و طبع قطانت سرشت بهر بر و در اخفرت که بنیان قدر شناسی
 و معیار سخن سنجی است بصیحت فضائی و دشوور و سخندان بلاغت کسر رغبت تمام دارد و اگر بکشت
 بنابرین اخل خطبه جلانداری و عدم فرصت که فرما و زبان جهان را از ان جاریه نیست و با ده بهایون
 خندان سلطنت را از ان کزیرنه گاهی صحبت فضل بخش فاضل و سخندان روزگار کشته اتفاق افتد
 اما همیشه بالطبع مایل اند که از نرم آریان محافل و انش اگر تاداره کوئی سعادت حضور اقدس فایز گردد
 وجود جهان خمر نری چون که هر که انبیا گرامی شمرده صحبت او را جهت تنقیط خاطر و نباط ضمیمه منقسم شده
 و خاطر کثیر تاثیر مستو جان بوده و هست که محافل انس و جماع قدس از وجود جهان نادره انوش
 صوری در سبب معنوی و ختمه باشد لهذا درین اوقات ختمه ساعات که در دار السلطنه بهر اتفاق
 نزول افتاد بصیحت کثیر البجوت ملکه در باب فضل و بهر سحر و از بلاغت کثر ناظم مشات معانی یکجا
 ملک کندانی میز افضحی هر دی که از جمله سادات و اشرف و اعیان انولایت و تنسب سلطه انصار
 و بهر بر و طبع فضایل و کمال است که ستمه بهر بر و انی پراسنده قالی طبع در خمرانش و نیزه گشت
 و گردن مسعودان روزگار ستمه در گشتند از اده خاطر در ان مشعل گشت که همیشه حضور اقدس و فضل معسر
 از جو و کرامتیش ازین خمر انجوه را بصیحت فیاض شیطه و از اده طبع سحر و فرشتش شتیج و مسرور باشد
 تحلیف مراقبت و معنای موبک بهایون فرمودند و امر قضاوند بر انجام سبب سبب سبب سبب

و جلالت کاینکه از هر طرف جمع آورده و مصلح سرانجام داده برود و خاتمه بر سر راه واقع بود بپای
عالی استوار بقدر لطیفان برود و خانه بسنگ و آجر و کج و نامک تغییر و ترتیب دادند و در هر طرف
خیلی که در وقت باردگی از خلل خیال میریزد تعبیه کنند هر جا منتهی آن بود که بر و ایام از آسیب
سبب مینماید و خراب کرد و بسنگ و آجر و نامک بر سر استقام داده برود و خانه طبعی گردانیدند
و در حیوانی خیا با بنا طرح کرده آنچه پیشتر در جنگل بود تیر و داران از درختان سبط عالی خالی کرد و خاک
در یک از جای دور دست آورده ماهی پشت بلند گردانیدند و در دو طرف آن جویها کشیدند
کتاب باران از ستوا و جویها ریخته برود و خانه جاری کرد و چنانچه در بیان داده حاصل عیون و درین
اصطلاح کل و لای سم ستوران آلوده نمیکرد و مضایق آن خیال را بغیر از غریبه توسیع داده بعضی
جای را جوی می نمودند و آنچه سنگ خارا بود سنگ بر آن خارا تراشیدند و مصالح بر آن ریخته
و در آن چنانچه ماسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل و در اندک استوار گردید و در اندک زمانی این کارها
بر تیر و ایام استوار و در کارهای جوی که اکنون خاطر انور و مستند به خاص علم بود صورت تمام
و اکنون شتران بار در پهلوی یکدیگر فرافتن عبور میانید **شوقیات** **قبر محمد و فاطمه زهرا** **فدی** مشهور
بسیار و خواج که در زیر دریا بجان بود در سفر کربستان لقب فدی یافت و در سال بود که در ملازمت اشرف
بسروده از مقران بساط اقدس و حرم مقدس بود شرح شمه از احوال او در طی حالات سابقه
نگاشته که کتب بیان شده خواهد بود و مولودش از موضع جوی خرو و بن است از وزارت و نه الفضا
خان قرا نامو ملازمت اشرف رسیده و در بر مستعمل آرد با بجان گشت و از کار دانی و توقیرات
اموال و یوانی و در روز بدها و علیا ترقی کرده صاحب دای و مشورت بود با شرف و شرفی و ربط تمام
و به بند کوفی و شیرین بیانی در محفل پهلوان چلیس و سپس گردیده بود در بن سال ضعف معده ری
گرفته متوجر مصالح کمتر است در سفر قندهار کو نقش از دیاد میرفته در الکانون فرسان از کلاب
اشرف باز مانده که کتابی آید در موضعی که مدفن اما فراده بر کور امام زاده محمدت رحمت زنی است
و در مشقه مقدس معنی مد فون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان
و محتاجان خود را معاف نمیداشت این بیت از دست **می** نهادم رخت رحلت دهش برود و **سبک**

سبک ای عمر مبارک دست رس میرسد **محمد صالح** **بک** در بر سابق شیران که از رسالت ما و از الهام و کلام
در زمانه از ملازمان کلاب اشرف بود منصب وزارت و کلاشیری و دار المؤمنین فم سرفرازی یافت
در بن آشنایاری عارض گشته و حالت بیماری و شرف مزاج روانه دار المؤمنین مذکور گشت و در راه مرخص
یافته و در و شتری فم فرمان یافت ایلی فم که گاه استقبالی شده بودند استقبال نفس کرده بر فقه
مطهر معصوم آوردند **عجب** سرد آمدن کلام و لا ویز که چون جاگرم کردی که بدت خیز اینجا مستطاب
گرم کردن ندادند **بک** خط حکام خویش دل را نماند زنت زمانه ستمکار و بی تیریزی الاصل بود و در وقت
فرود خان نشو و نما یافته ترقی کرد بعد از ملازمت اشرف سرفرازی یافت هر چند گاه منبضی از مقام و یوان
مشتولی و زنت بسیار آمد ای خلیق کرم الزات سلیم النفس بود و در ایام عمل خود با خلافت سلوک رسیده
مینمود **و ای ستمکار که در ملک و سلطان نشی و عین و انکسار و عظمی و کانی دولت**
عقد و عیون **محمد** **بک** در ماه فروردین شب ای خیر او از ملک بقیه ای چهارم از فقه و منس
تاریکی داده طراوت را بلند آواز کی داد و یکباره ببار داشت با خبر از آن مرکز نو آغازت ضابطه چهارم
خویم روزگار برتی چهار فصل شست و چهارمینی نور شید جهان آنکه فرمانروای طلام چهارم شست
ساعت و چند دقیقه از شب و شنبه نوزدهم ماه جمادی الاول گذشته باطله شکوه و جلال چون
ما چه شرفی ای ملک اعتلا و خرو و پهلوان بخشگاه دار الملک شرف و اقبال غلامیده او رنگ چهار پایه سیما
وجود قیاس از شرف و جانی داد و بر توانوار بر پیشش خاک بر کفکان بنای رانش و نمای تازه داد و شرف
ببار و خزان از راجت هم آغوشی حریفان بزم عشرت بعد زب و بسیار آید که در آنجا کلامی
بجمله کردی و در نایبی دارد و نود سرایان نیز دستانی باغ و مستان گاه از مزه و شرف قدم کل و
رجان نوا می غمظی طرب و خوری ساز و غزلخوانی آغاز می نمود و گاه از نیم تقاطع و تقدی شیرین
جباله اوراق کل بر لبان ساخته بیابانی میزد میزد از اندوه فراق که غریب مان ستلا میگرد
تار و افغان در گرفته از نو تیره دیده چشم خون میکت و نذر آری **چند** سبک رسم سزی سنج کبی
بند آمد کی گاه **بچ** چون نوغ و رس جلدت ملو خوری با خرو عهد صبر شیری و دلا شای هم آغوش
و طفل بخت و شب و کای با شرف از زبان توأم و طغان آمدند حضرت اعلی در زمانه از فتنه و طغیان

جشن و سرور و نور و زرد خسته مغربان بساطه الا و ارکان دولت جهان برادران انجمن بخت فراوان
 سوسن زبان بدعا و شای منبر یا رنگام بخش کامران رطب اللسان بودند و نربان صدق انفعال
 می سرورند **شما بخت** و دولت نزار بار باد همیشه خدایت نگهدار باد بود تا ابد در جهان نام تو
 بر آید ز کشتی همه کام تو **الفصل** بعد از فراغ از جشن نوروزی در سرزمینهای بهشت اسامی اندک بر سر
 و شکار بردخته **لذت** از شهد باری بردند و گرد از روز گاری بردند **فصل** **مستوف** ایام خجسته
 اندن مغرب لایقانی ز نیل یک نوشمال با شستی است که بر سالت بنده وستان رفتن بود و حیدر یک
 یوز با شستی خرد و اغلو و میر و ای یک که بعد از فتح قندهار رفتن بودند شرح رفت و اندر نیل یک
 که چون خان عالم که از جانب بر سالت آمده بود از امر بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و اراضی و
 بزرگان که در محل خود خبر یافته با بران اند حضرت اعلی شاهی نیز بعد از احسان نظریات امر و مقدمات و معین
 این دولت مشارالیه را که با جلالت وانی و سنجیدگی و علو و آداب وانی و حسن سلوک متصف
 و با اعتماد و محرمیت و از یاد قرب و منزهات از افران ممتاز بود شایسته امر سالت و سرور و ارفع
 دانسته و بنا بر در محل خود ذکر شده همه خان علم خوانده فرمودند و چون بدین خدمت نامور گشت
 و بهجت معروف آن دولت که از روی اعتقاد و صوفیگری سر و جان و مال در راه
 مرشد و ولایت در پی نداشتند بومی بدین خدمت اقدام نماید که در نظر دولت و شمس شایسته
 و پستیده باشد لاجرم بروجهی که در خور همت و غیرت و لایق نام و ناموس دولت بود و نیز
 انفر بردن و عظمت ملوکانه و اسباب و تجلات بزرگان از اسبهای نازی نژاد میابوند
 درینهای مرغ طلا و نفوس می مانند که بهترین زیب و زینت سپاهی است و اقسام مرغ آلات و شایا و تجلات
 بزرگان را زاده از عهد و شمار خود و جمیع کثیر از ملازمان و پیش خدمتان و عمل کارها با دستهای ویرانگی
 تمام از خدمت اشرف جدا شده در مراقبت خان عالم روانه شد و چون قدم به یک بند و شان نهاد و جا
 و هر ولایت که رسید بشرایط استقبال و لوازم اعزاز و احترام قیام می نمودند و چون بلاهور رسید
 پادشاه و الا حاکم فرمانفرمای ممالک بنده وستان بیکر کثیر شریف برده هنگام بازگشتش بود و نیل یک
 حب الغرموده در لا چور توقف نمود خان علم بیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشارالیه در ملاز

در یافته لوازم بخت و تسلیم و ادب تقطیع و یکم چاکرانه بجای آورد و از جانب بهمانون اعلی پرستشای
 دوستمانه و نیازمند بهای برادرانه نظیر آورده نامه بهمانون خال خانانی را با نجف پادشاه که را نید و در
 رسالت و شریک سفارت بروجهی که سرور و محبت و دوستی طرفین بود و فرود گشتی نگردد حضرت با شستی
 و الا حاکم در رسیدن متعادل از روزی که تو که یافته بر سالت در دارالامان و بلی خشتی می آید و نندری
 که در حال ولایت و روز و سول و کرده اند بروجهی که متعادل است بعل می آورند و چون وعده افرو
 نزدیک بوده انحضرت در لا چور توقف نموده به سرعت متوجه بلی میشد و نیل یک حب الصلح خان
 عالم اظهار محامل قندهار بروجهی که با حور بوده با ارکان دولت و بلیان حضرت نموده چون جوابی که موجب
 تسلیم خاطر باشد نشنیده و غریبت آن داشته که از بهمانجا بازگشته بیشتر نرود و گفتگوی صلاح و
 متقاعد نمیکند درین نشان از جمله پادشاه سبقت ذکر یافته حقیقه و بن حقیقه مرصع بلبل بزرگ که با شستی
 مغفور و سرور اللع یک بن مرزا شایخ بن میر تیمور که ارکان برانی افشش یافته بنا سبب کور کمانیت
 حجت انحضرت فرستاده بودند و درین رفتن و نیل یک تمام نیافته بود متعاقب می آورند و رسید
 و بعضی از تحت و هدایای پادشاه و هم نیز که حضرت اعلی و انوش برادران حجت انحضرت ارسال
 داشته بود درینوقت و رو دیافت و رقم مبارک که در باب گذرانیدن آنها با هم نیل یک غرضه
 یافته بود و رسید لاجرم با نظر و در با لیاقت متوجه بلی گشت بعد از انعقاد جشن مذکور که را نیدان
 مذکور در کتاب سعادت انتساب حضرت پادشاه و الا حاکم برادر سلطنت کرده رفت و عواده منظور
 انتظار عاطفت و اشتیاق بود اما هر چند در باب قندهار با ارکان دولت و همزمان سر سلطنت بکشت
 جوانی مقرون بصواب غیش شده و حقایق احوال از ولایت خود مخفی نداشتند و در حق عرض و شایا
 و اربای دران مایه که بعد از آنکه هم قندهار بروجهی که تجر بر پیوت صورت و غوایان خبر چند و شما
 رسید نیل یک را محرک انواقعه است چند روزی با او سرکران بودند تا آنکه حیدر یک بوز با شستی
 خرد و اغلو و میر و ای یک در و غر سر خان متعاقب یکدیگر رسیده و غرضات حجت ملاز شاهی و بلیا
 دلیده بر که در باب قندهار دران اندر ارج یافته بود رسا نید و نقد در نیکر گشته اظهار مرست و ابتیاج
 نموده و بعد از استقرار فواید مصادقت و دوستی که بجا این واقع بود منظر گشته و در جنتی که حضرت

با حوال خلق اندام را راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال که میان عمر خضر و بکر سوباشی نزاع و جدال بسیار
عمر خضر بیک جناحه خضر برپوش بقتل آمده بکر سوباشی اعتبار و اقتدار یافت و دست خور و غنای خود
از باب تحول و غنای معاش و موافقه او گرفتار بود و در جهت خدب قلوب سپاهیان مانع از
دست و داری و در کتاب مورخین می باشد و هر طبقه ای که در این بینم بود که سلطان ستم دارد
از شدت شکرانش بر او مرغ بسج از باب نزع و دقت از جور و تعدی بجان آمده دست از رزاعت
کشیده و خلق از فتنان جوایب در کمال عسرت و بی سامانی میگذرانیدند از کتک بالذاتی درین
میشوشت و آشوب صحاب رحمت نیز از نقاط مانع از شکالی علاوه سایر کربات و مکرهاست که
خط و غلا در آنکس پیدا شد و خلق و مفسدین و کثرت و شکالی غارت مانه و جمعی که بقدر شوقی داشتند
خود را قمار می کردند و فقر و شکستگی گرفتار آمده اند و سلسله ای که قدرت برین رفتن داشتند که
روی بفرقی آورده و قریب یکصد نفر از نفس از کور و امانت و سپاهیان از شهر و ولایات جلالت
فروده و در باجم برانگشته شدند و برخی بجانب بصره و عربستان حویره و نیز رفتند و در هر جا از قریب
جستند روی با بجا آورده و جمعی که از مردم عالمند بفرمان و خیرین خود را بمرض چرخ آورده و تن بعبادت
چکر گوشکان در دادند و اقام این کارستان از صفایان متعاقب آمده و بی نظارت از متوجه بفرمود
بیچ متزلزل نمود و بیچ قریب از قریب مالک رسید که از مردم عراق عرب جمعی را که سر و پا ندید که نبوت
لایموت نظارت و تصدقات و معانان قناعت نموده و قناعت اختیار کرده باشند و در دین
زیر سامان بودن و باشند اند و نه حالت بیرون رفتن از سبیلای جمع و فتنان نانی از تاب و توان
کرده کرده و در سر راهها بعد حسرت و هوان در آن روی نمان جان میدادند و درین حال حافظ احمد باشد
که در دبار بکر بود از کاه سلطان دوم سر و دار شده بدفع از باب طغیان و تشبه تیردان مامور گردیده بود
و نظام و دشت ملک بغداد برای در دین و موقوفه و در مکر و انجده سلبان باشد نامی را بایالت دارالاسلام
موسوم ساخته و همراه نموده بودند که بعد از دفع طغیان او را در ایالت اتولات متکلی گردانده و او خیری
انجده از کاه و بار بکر و بایان سرحد و سنج بکشان گردانده و با مواریسی نیز از کس بر سر فرود آمد
و چون حدود دارالاسلام محل نزول از سپاه کرد و بعضی از او باشند و تمام کرد و انجده بود و سر خود گفته

برون رفتند و سپاهیان و ایامی از جمعه و جمعه بکرات و قنات ازین صدور یافته بود و بواسطه
مسدود ساخته بدستور متعاقبت بکر سوباشی اختیار نمودند و بیشتر از پیش در مقام خلاف آمده و
در سبب قتل و داری بود و خشنه و حافظ احمد باشد و دفع از انظار سرکش و استیلا و انکار از بدعتی
خاطر ساخته چون بحالی قتل فرود آمد و عسکر بغداد نامواری چند کس که پیش ازین در قتل و داری
در بر این سپاه موقوف با کمال جبل و غرور و صف از چنانچه در نایب کار برده و قنات
عربی صعب انفاق افتاد و شکران سرور که اضعاف مضاعف بغداد بایان بودند غالب آمده و عسکر بغداد
مغلوب شدند نامواری بکمز و با نضد و نفرت و خیار از جنود بغداد و در بنبر که گشتند و قتل و کشتن و
بر حال قتل و داری بکر سوباشی را ترزل و در خلال حال راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان
نزد امیری عظام نزد پیش که در همان درستان و در حدود و در مسند استعانت می نمود و اعلام نمود
که من جمیع القلیب باستان عرش نشان شاهی که بجا و دجاء عالمیان است و توسل حسیه شیر از کاه عالم
پناه بای ندادم و با سوابق که ملک موروث از حضرت بنسویان از درگاه و قنات و در دیرگاه ساخته
مغرب سر اوقات جاه و جلال گردانین بنده و در خواست و اطاعت و انقیاد امری بطور غیره صفتی
بیکر سکی قلم و همدان و حکام امر و در حقایق حال بعضی عاقلان شده جلال رسانیدند و حسب الامر
بجهت ضبط سرحد و دفع حضرت و سبب شکران عازم سرور تا قتل و نبیره و تنگ شده که با و انکار و بی
دست و داری مجرشی ملک قلم و همدان واقع شود و با از آواره حرکت قریب از کس چهارگان برین
روزگار و داری را نیز استخلاصی روی و پندار استعانت بکر سوباشی که مکر از کمال اضطرار و سینه و در کمال
عجز و زبردستان و چهارگان آنکس که با کمال عسرت و مفسدین و آماج با کمال شکران بود و طرف
سرور و بغداد بایان بودند و هر روز و شب غارت یافته سرگردان بایه جبری شده بودند و بکر و سرحد
دفعه مکتوبی بجا آمد بایان نوشته معصوب معتدی از آغاز بایان خوانده و لو شاد و سرحد و در خلاص
انکار از احوال عراق عرب معلوم نگشته است که احوال عجز و در غایب آنکس که در دایع مایه مالک ملک علی
الاطلاق اند بایر شیع و خط و غلا که درین دو سال از حوالت و در کار و قنات غلام پذیرفته کثر
جلاوی وطن اختیار نموده اند و خرابی در ملک پیدا شده و جمعی که برین روزگار مانده اند از سپاه

در بیت از غایت اضطراب از بیم حادثه بپایه سعادت تواریک بپایه بهایون شاهی در ده اندر کون
 ملاحت ترفیع حال چهارگان و خلاصی در ماندگان و ادای جبرانی در جود و اتفاق نزول افتاده گران
 نیز درین هنگام ترک مجاد و ترافع نموده باز گردید که عامه خلق اندر بار از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنگنای
 عسرت خلاصی بایند صلاح اندیشی اقرب و ترفیع حال خلق و غنای عیاد امید که بر دست
 خدا و زمان جاه و سپاه لایست اولی و نسب میناید حافظ احمد باث چون از مرسله امر و قرب حصول
 ریش آن اطلاع یافت با وجود آنکه سنی هرگز کس همراه داشت و سپاه قزلباش مفت خوار و ترافع نداشت
 بخاطر آنکه قزلباش دلیلی نداشت که در روز دیگر کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین
 وقت کسان معتمد نزد کمر سو باشتی قبول فرستاد و اگر از جانب تواند کار انظام معات این ملک منوط
 بر آبی و صلاح اینجا بکشته و ماحکومت بغداد را با و مسلم شستم و از پیشکش و تر جانی که میداد که شتم
 باید که مملکت را خود ضبط نموده قزلباش اگر او را کرد و بشیر و قلدرانه ندید درین آه حضرت حافظ احمد با
 حوالی بغداد ناشر این نبوغ غارت یافته خرابی بسیار در آن دیار و قویات و خجسته و درایا با حال
 حواش و توایب بودند بعد از رفتن او که صفی قلیخان و امر بیشتر رفتند و عایا با مستطار در دولت
 قزلباش فی الجمله الطینان با فز و رسکن و اطمینان قرار و آرام گرفته و امر نظام حقیقت و فتح خود را بعد و
 دولت اسلام و بازگشتن حافظ احمد و اطاعت و انقیاد پیش از پیشین که کمر سو باشتی رسیده با اهلایم غنی قزلباش
 عرض داشت نمودند و این اخبار در در السلطنه اصفهان سیاحت سر بر کشیان رسیده با اهلایم غنی قزلباش
 لایحی حضرت بهایون بد نظر و اتفاق افتاده دیات خبر دزدی شان فرج آیات بر مضروب و حرکت اند

نگار بر پیش جنگی بهایون بصوب عراق و دیار کرد و دیار دیار

خبر از سلطنت چون ذات حمیده صفات بهایون شاهی خلل الهی به بندگی و دلائی سلطان
 سر ولایت بمسند اربابان عرصه امامت معطوره و جود و از نور اودت و خلاص خلوص بندگی و حسن
 عقیدت و تقصایم بینه خود و ملک استان سعادت ریشیان غر و شرف معنی سلطان خطه بخت شمار و
 آرد و بی خاک روی انروزه و مدرس و در مطر اندر سوزن دیات مرا قد تیر که اندر کلام سلام علیهم اجمعین و غیره
 خلاص کزین انحضرت سوخ تمام و نهند لیکن ناب و طور و گونه و شغل و در کار و صورت صلح که بنامین

انحضرت در دوی و قویات در نظر ثنائی عهد و منابر بپایه مستود تا غایت در عقده نفوذ ماند و حرب الامور
 هر چه بود با و قاتل از قوه بفعل غی آمد در وقت که در دوی بیاد است و خود عصبان نموده بقتل سلطان عثمان
 چنانچه کشت دلیری کردند و در هر سری سودا شوی بدید اندک حکام و باث ایان روی در سر جدا با و و منابر
 صلح اقدام نموده بچیک مقید با و دینی دیگری نموند و بختیص مردم نموند که در مطیع بر روی بودند و نه متفاد
 نزلایش و خذلان احوال مسکنه انکاک و مجاد و بن عشیات غالبیات بر ضمیر شمرش و بر فوطه و انداخت
 در جنبی که غریب قشلاق باز گردان فرموده و متوجر انصوب بودند با اهلایم علم اقبال و شایر و غنی فسخ
 عزیمت باز گردان فرموده بقصد زیارت روضه مطهرت پناه خطه بخت و حضرت مقدسات ائمه کرام
 سلام الله علیهم اجمعین که چشمه مرکز خاطر و مکنون ضمیر نور بود و بسفر خیر و نیر و متوجر که بدید که بقیه
 نظامیان سعادت خطی نابز گشته از بر نور و در موکب مسعود و بخت قدم سعادت از دم شرف استقامت
 در احوال مسکنه انکاک و شرف و وضات مقدسات بدید آمده چهارگان در ماندگان بی تواریک از جنگ
 ارباب ظلم و عدوان خلاصی روی و پدر از لطایف غیبیه که باعث بر مضای این غریب شدند که چون
 حضرت اعلی برسم متفاد و عادت مسعود که در امور کلیه خبریه بی تغافل و مشوره الهی در هیچ امری شریع نمیشد
 درین ماده بکلام حمیده ربانی تغافل فرمودند در اول صفه یعنی منبع سد الرحمن الرحیم که بن الجهور دلیل انتفاع مسعود
 و مبادی مفرست بر آمد بدین اشارت بشارت مستبشر گشته ساعت بخارا که مسعود انقباس سعادت از آن
 نمایند از و السلطنه اصفهان بر مهنونی قاید و توفیق با قلیلی از منو و قاهره که در ملک مقدس حاضر بودند
 با جهان جهان شوق و عالم عالم شرف قدم توکل بر پناه مقصود و شاد و در اتفاقا حسن توکل علی احد
 از و ادات طبع نیاید و سفاقر و مینی تاریخ این سفر خیر از ثمر پناه درین قطعه بیان کرده **در بیت**
 که غم بخت شاه ولایت **میداشت** ششاه جهان در دل آگاه **اسباب** غریب هر چون گشت **نمایا**
 کردید سر کرده قدم عازم ان راه **چون** گفت توکل علی احد و روان شد تاریخ چهار شش که در ملک طاعت
 و صلائی زیارت تجاس و عام در و اندک کس از روی انطلب علیا در دل با شش متوجر که موکب خلاص
 قزلباش بودند و مشور عا طفت بالقاب ایات و دانی با سم کمر سو باشتی غر احمد را بافت و از حضرت موکب
 مقدس اعلام دادند و صفی قلیخان و امر نظام که بیشتر آمده مایه مستطار و استخاضا شده بودند نظام

در اسلام رسیده خدام قنات غضب نمودند و حکم جهان که با سواد و خرد را یافت بود ارسال داشتند و نظر فرمودند
که بود عداوتی چنانکه بمنمود و فاعل خود طریقی منزه بانی بود و هر مغرب سلوک کرد اما کبر و سوباشی که ازین کرد و جزو
خدا باشد از سنگی محاوره و اضطراب خلاصی یافت و از جانب سردار مذکور توبه ربابات نمود و کشید با جزو
خدا باشد بشیوه ناسپردار باب جلد و اتفاق منبش آمد و صلوات در رسم مدعی که منقوش است پس بود و در بطور
نرسیده و چند روزی طریقی مدار سلوک کشید که هر رسم ملاقات و شناختی را با امر عظام بود و موکب یونانی
موقوف بند شد و گاه دیگر عذرهای نامقبول نمک جست و طبع اهل میگردانید تا آنکه بعد از چند روز در
ابواب شناختی رسد و ساخته در دوش شهر و قلعه خاک بر کرده توبه و با دلچ بارودی امر انداختن شروع کردند
امر عظام از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توبه و با دلچ محفوظ بود منتظر نمودند و تحقیق عذر و خفاقی
اورا بعد از استشف عرض کرده منتظر فرمان قضا جرایم و وصول موکب منتظران بودند و در صورت کنگار
عریفه امر دیگر گاه علی رسیده و خفاقی حال معلوم گشت چون غرض اصلی نواب تایید از آن کتاب این سفره
مساحت طواف زیارت عبات عالیات بود دیگر باره از موقوف جلال مشور غره و قبال با سیم کبر و سوباشی
غرضه ارباقه اورا بخوار داشت تا آنکه رسد و در آن مشور را قبال درج نمودند که هر گاه در جلوه جهان
و بعضی چنانچه مکرر عرض نموده ثابت قدم در سرخ دم بوده باشد حکومت بنماید و در مشورت و مابین
اورا که مساحت زیارت مطلب دیگر نیست و میرولی یک دار و خفته خاندان از غایت تاریکی گشته اند و
تا باز گشتن اوستانی طی مسافت میشد و چون حامل توبه رسیده و پیش از غوی چندی از متعینان توبه
با او ملاقات نمود و آن صیحه دولت از نو گرفت و بعضی از جملا و مید و آن یکی از دقایق او را قبول آورد و داده
داشتند که او را نیز از پای در آورند شخصی از انطباق که گویند عبد الرحمن نام داشت عاقبت از این کلاه مانع این حرکت
شبیخ شد و میرولی یک خود را از حرکت انجوم می گاه بر آن انداختند و حرکت شرف رسیده و امر دیگر سوباشی
سبایان نیز در راه مخالفت و قلعه داری بعضی اندک رسیده و امواج بحر غیب اندک و طلائع آمد و فتح و شرف و
و سر او را در باب جیل و انطباق غدار که در بن خرد سال خود سری بر آمده و پیوسته قتل و کینه و محسوب بوده اند
و بار و می و قزاقش بجیل و تند و نرزد کانی منباید پیش نهاد و است الا که دانیدند و بعضی خن صغوی قویجی نامی
با متعرب الحرف زینل یک یکدیگر تو شمایل شیشی سلوک از رسالت نهاده و مورد تربیت الطاف شایان بود و قویجی

از قویجی فاعله از درنگ بیشتر فرستادند که اگر سوباشی بر سر کوس خالفت و قلعه داری زند با اتفاق امر عظام
که میباید در وقت یک بد شهر و قلعه و بطور احتیاط در آورده راه خروج و دخول و مبد را مسدود کرده و در اندیشه بلوایم
اسباب محاوره برادران و سرداران مذکور نیز برای فرمان گشته از اخبار دانسته اند **در کفر حاکم قنات**
امیر نواب و اهل قنات و قنات و قنات و قنات و دلائل فتح و علامات ظهور که در عبارت این
سفر مبارک همچون روی نمودید و در آمدن قلعه و حرکت سب که از قویجی چکیان تابع بنماید بود و شرح بر سبیل
احمال که محمد مذکور از طایفه یک آباد باطله اشامات قلعه و جهان بود در ایام قویجی بدو نشان بر خروج
نموده و قطع طرف و نهیب غارت اقدام میبند و از خروج امر از قنات در حدود رباب از اعمال درنگ قلعه
قایم کرده و بعضی بحال تابع بنماید و از ترس صرف شده اظهار و تقوای در میان میبند و از جانب پاسبان بنماید
مرتب و بعضی یافت و بر کشته متعرب قلعه آمدند درین سال محمد مذکور فوت شده و سرور در درو و در قنات
داشتند و از منفعت موکب مقدس خبر یافتند که سرور امر عظام فرستاده اظهار شایستگی می کردند و امر
جهانگیر یک قوم فاقم سلطان اجملا را با مولای پانصد سوار از قنات پانجا فرستادند که اگر سرور برادر محمد را
در قول خود صادق باشد قلعه را تصرف شده است از استقبال موکب تایید برند و جهانگیر یک قنات پان
پاسبانی قلعه رسیده و سرور برادر محمد مذکور در اول حال حمله و در میر اظهار الطاف و انقیاد نمودند و در حکام ضرب
علی القلعه سبیل از خدمت شرفی و روح جمعی که از قنات شش متوهم بودند از قلعه بیرون آمده و اگر کوبیده و شمره
بیش از گشته جهانگیر یک گفت که جمعی از قنات از اتفاق فرستاده هر کس دست یافتند از پای در آورند
و قریب به هفت هفتاد نفر قتل آمده و بیسیف در کمال اضطراب و حال و انتقال و خشم بیرون رفته و قنات پان
و قنات خود نموده و در اول پای دولت فاعله در آمدند و حقیقت حال بعضی عالمان شد جلال رسیده چون
عبور ربابات و قنات از قنات واقع شد قلعه را جهانگیر یک مذکور سربز و **در حاکم عظام که در قنات**
در کفر حاکم قنات و قنات و قنات و قنات و دلائل فتح و علامات ظهور که در عبارت این
نوشته است سی نظام بنماید و رسیده و تزلزل خواند و کبر سوباشی در تمام قلعه داری در آمده و ابواب حرکت در حال
گشود و در دگر صغی فیضان و امر از قنات پانجا فرستاده بودند و پیوسته گشته اند که از حد عبور نموده و بطرف غدار
رفته و در آن سرزمین بار اصل قنات اندک اندک آمدند و رسید از جبر با نظر و انقطاع باید و امر عظام مکتوب و پیوسته

بدست آورده در برابر دهنده تقدیر کمالین حب الغرمه را داده عبور بخشید که بر سوباشی و اهل قلع از
 عزیمت عبور است که اطلاع یافته موازی بکلیه از نفر از جوانان کار آمدنی بمنه کردی عزوه تا برادر بکر و عکر خدا
 وکیل و صرر فا که از غلط و متعثران انطایفه بودند بدین نظر فرستادند که در این سوباشی از عبور مانع اند و چون
 زیاده از یکصد نفر مرد و شخصیت هفتاد و سه سرب بالمر آنکه میشت بودند که سپاه مخالفان نمایان
 صف قتال از دستند امر اعظام از او فورضرت دم و انگلی و نیروی اقبال همیون قبل از آنکه گشت
 و گشت لشکر قرلیش بر مخالفان معلوم کرده بر صف سپاه ایشان تاخته و سرگردم کرم کردند
 و در همان حمله لیرانه اهل مخالفان شکست یافته و ده نریمت پیش گرفتند و سروران الفوج
 بر سره گرفتار شدند که خدا را سبیل یک نام سفری حسین خان عالم راستان گرفته بود که برده
 و نفر دیگر معلوم متولد و اوراق نشد باطله غازیان هنر عیان تر تا سر حربه خاف نموده تا موازی
 سبب نفرت قتل در آوردند و شکستگی فاخته باطنه راه یافته و لا در آن سپاه مضوره بفتح و ظفر
 انحصار یافتند در تنگه از صفی قلخان و حسین خان و سایر امرای و کما بعد باخته بر یک ارباب
 بنفست با نر حربه گشته هفت و هشت نفر از بره رسانید بطعن سنان از آب انداخته بودند و
 در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتنی که کار نامه فتوحات متجهان و در کار است و بعد از آن
 برادران خرد و بین و در میان عالم بقص بریده تا مل و تمحق نکرد شکست یافتن بکینار نفر و متجهان
 خود از شصت هفتاد نفر سپاه بی سامان و براف کسند چنگ نموده اند و خرنایابی ای نیروی
 اقبال و تایلین شاهی نخواهد بود و جملا شرح این فتح مبین بعد من افسوس رسیده امر و نام و در چنین
 و اکثرین گشته و از بین و سبب و لیرانه حربه و اولیری و ولاوری و جزو قرلیش در میان کرده بی حاجت
 شیه عیافه سر بقله فرو بردند اما بوجی زیاده پندار غرور و سرست و بی شعور بودند که از سبب گشته که در نظر
 دور میان مرآتبه انفس موجب مزبور جنباشی و آگاه دلا در از یاد آگاهی نماندند و اصلا از غافل
 جملار شده و با سخطام بروج و باره می پرده خنده و خود را آماده قتای مطلق سپاه خنده بکری از سواج
 استمال قتل و سبب استمال که در این حربه و سبب کمالین و استقبال از راه و در نظر و در جمعی از سوادگان
 و ارباب تجارت از طرف حلب بجای عراق عرب می آمده اند چون حربه و در اسلام رسیده اند بکرم سوباشی



از آمدن ایشان اطلاع یافته بطرح مال فوجی از صوبه بقله را با استقبال قافله فرستاده که با اموال و سبب
 زودتر بقله رسانند که مبادا بدست جنود قرلیش در آید و اگر و تاخیر در یافته رقم نمیکند و کل قبضات
 این چهارگان کشیدند و اهل قافله سرگشته و جزان دست از مال و جان شسته چشم بر طیفه عینی داشتند
 که صورتی روی نماید که اگر مال رود بجان امان یا نبند و بعد از آنکه و گرفتار آنکه و بودند چون حربه و در اسلام
 رسیدند از آمدن سپاه قرلیش بآند یا اطلاع یافته بودند و پنهان قاصدی فرستادند که اگر
 درود قرلیش صورت وقوع داشت بهشت گرفتاری و چهارگی قافله را بر سر در لشکر عرض نماید و چون حربه
 رسید امر اعظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از غازیان را با استقبال آنکه و فرستادند و در
 در صحنه ای در یافته و با نر شکاری و در میان گرفتند و تمام اهل عدوان طوفه شیه غازیان کشیدند
 با عیافان عقب غازیان شد و جرت زده گان قافله از آن طیه نجات یافته بجا مد الطاف و بانی
 و شکر و مایه بزدانی قیام نموده و در جنتی کسالت و در اسلام مضرب خیام ضرر و در انجیام شد
 بود بکری مردم قافله مذکور سالها غارتا باره وی کسان بوی آمده در زمان امان برود کار جهان و ست
 معولت نوشته و ان زمان آمده حال گشته اند از آنکه و در استقامت و در اوضاع و احوال و در اسلام
 و امر و در فتح و متجهان و در استقامت و در اوضاع و احوال و در اسلام
 خود سربان و با شس از استقامت افتاده محل فتق و فتور گشته بود و بر نور معولت و انصاف از سبب
 امن و امان کرده و سبب ان بدست یاری کارکنان قضا و کار فرمایان قدر سر انجام می یافت و بجا گشت
 بس و یقین که چون حربه و قاصدی بکرم سوباشی و اتباع او را در آنکه از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه
 منتقم جبار ملکات ظلمه و مستخلص غره و طوفان از جود و قاصدی اهل طغیان و عدوان عیسویان حضرت
 اعلی حواله شده بود و اگر بکرم سوباشی بوعده و قانموده اطاعت و انقیاد بطور می آورد و با قهر و زور
 بیانی باز آنکه با و می بایست گذشت همانا حضرت معقاب القلوب بکمت یانده و لای انطایفه را که
 زکار گرفته ظلم و عدوان بودند و یسکی ان بدست که بصیقل حسن عهد و بیان بخلایر بجای خلا
 مایل و داعب سبب که با کمال مدارا و نهایت مواصلات و چندین آثار لطیف و نفیذ که از جانب ان شریف
 بدست ان بطور بیست در شکست یافت رخ نموده از ان عدول نورزیدند تا مکه کافان عمل یافته رسیدن

بجز رسیدن قصه موکب طهرتین هابون بود از سرستان قورچی باشی و زینل یک از او زاب و رنگ عالی
قلو محمد ملک متوجه شده در غره شهر ریح الاول بظاهر بغداد رسیده در حواله از او بوضیفه نزول نموده
شاد و روان غلظت و اقبال فراخند و رفع حجت را بکمر بند و یک کس نزد یک سو باشی و غلطای قلو
فرستاده با طاعت و انقیاد و ایفای وعده دلالت فرموده تا سه روز صلت دادند که در کار خود مگر
بصواب اندیشیده طرفین اس و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز نماند انقیاد و بطور نیاد و رنگ
جنگ و جدال بوده بعد از آنکه توفیق حضرت ذو الجلال قلوب تفرقه و غلبه متفوق گردد و توقع عفو و امان باشد
باشند اگر چه بیعت بر غیر طاعت در نیاد و شریح در قوب انداختن کردند و فرستاده پادشاه
نزد خود را نداده تهدید قتل دادند بعد از سه روزی که حضرت شکار مجامعه قلو مأمور گشته بود در آنجا
استوار عظیم گردیدند و بلو انهم اسباب قلو کشتی مشغول شدند در خلال آنجا بیابان جلال رسیده
که حسن بابت حاکم موصل با ستغاف بکرم باشی و فرموده احمد باش با موادی با قلع و از باطل
رجال کبک قلو بغداد می آید و خبره فرادان همواره دارد که قلع رسیده قورچی از افواج ظاهر و فغان
کاب شرف بر کردی متعهد الحاقانی زمان یک ناظر میو بات بر سر ایشان تعین شدند و مبارزان
قلو کشت از هر طرف مورد حمله و سبب سبب تربت و در تعین مصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور
می آوردند و تخیض جانب غلبی طرف نازین قلو کرد و پیش محمد یک و دیکرمو باشی مخالفت مینمود
و بحسن اهتمام قورچی باشی و قورچان عظام مغویز گردیده بود سبب سببش آورده و در اندک روزی
بپای بروج رسانیده شریح و جزیره باره و بروج کردند و در عرض بست روز کار جهان بر مصوران
ننگ شد که جمعی از حارسان نازین قلو تخیض در پیش محمد مذکور جاریه بجز استیمن یافته فریاد امان
بر آوردند و در تبست و یکم قورچی از قورچان عظام حرب فرموده قورچی باشی از طرف نازین قلو
هجوم نموده از در پر کرد و جانب سبب قورچی باشی بود و لیکن بالاد قلع و قلو نازین قلع شد و در آن
نامواری سبب قلع بالاد قلع بالاد قلع قورچی باشی تیر و قلع شد و در نازین قلع که نای کشیده صلی
فتح و غلظت طفره در شهر افتاد و در لیلان قلو که از نازین قلو روی بشیر آوردند بکرمو باشی غلطای قوم کرد و شهر
آرامت گشته از صدای رعد آوازی که ناو و لوله و شوب مبارزان قلو کشتی خبر داشتند اشک از غلظت

بیدار شدند و چون نازین قلو از دست رفته جنود نازینش داخل شهر شده بودند ترک سعی و سستی رها
کرده در پیش محمد مذکور و یک یک از اعیان و غلطای قوم در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی
آمده از خوف جان در سایه مروت شامانه پناه میجوشتند قصه در روز یک شنبه است و سیم شهر
ریح الاول قلو کرد و در اساس دار السلام که چندین سال بود که از تصرف منصوبان این دودمان بیرون
رفته بود کشته چپک از پادشاهان سلسله صفویه برکنکره ان حصن حصین رسیده بود و قوت
قاہر و نروانی و نیروی دولت و اقبال حضرت اعلی قاقانی مسخر و لایای دولت روز افزون گردیده و تفرقه
در آمد امید واری بکرم بلا انقیاد حضرت باری عز سست گزنا انقضای زمان در یافتند و منصوبان این
خانان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف برداشتن ظاهر تر نشین
مرسد حضرت و ارباب الطایف از دست هابون را بمقتضای نیت درست و حسن عقاید قلو
نایم آل محمد علی و سلم توفیق خدمت و وفات مطهرات ان ارض مقدس تعالی کرانت گناده
القصه بعد از فتح قلو در پیش محمد مذکور و عبد الرحمن حلبی و چند نفری که از روی خلاص نشین شده بجز
غضب قیامت لب با عمل نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف شامانه گشته از احوال دیگران حسن
نموده هر کدام شنبه مذکور بودند با آنکه خلاف و عداوت ظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال مینمودند
و جهت بر این تمام شده بجهت مخالفت و سختی افواج عقوبات شده بودند و من تشیع و ولایت
ملیس و طهرتین بجان و مال امان یافته بقیه طاهر اهل عدوان بخیرای اعمال ناصواب رسیده در سایه بر سر
معدلت آدم گرفته ساحت دار السلام مسبط امن و امان گردید که سنگان شهر و قلع و چشم بر خوش برون
دوخته فرقه رسیده و قیامت شامانی از امان نمی یافتند فی الجمله از طبع جمع و قلع و قلع را می یافت چندین بار
نفس از بس و حیوان و در دستان و حجابان متوجعان گویان روی بمیکر هابون آورده اهل اردو
تفقد حال ایشان مینمودند و از بر نورد و موکب اعلی و نزول اردوی مقلی و مستحق در معاش میکنان ملک
پدید آمد و عسکر تنگی و سیر و قراخی تبدیل یافت با عطا در انم حرف خبره اعظم حکمت بالانقروانی در ارتقا
این ستر کرد و حسن خال سیم اسرار حسن الارجم چنانچه مذکور شد بقال برآمد خلاصی خلق اندازد از بلایه قلع
و غلام که بمحضت و در دیات منصوره و قو عیافت و در روز جمعه است و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع

حاکم کوری نقیض یافت و پیر کوزه خان و امروغی که خضر نشان قلندر با و سپرده هر یک بقرعه خود دست افشیدیم
با موازی یکدیگر از تنگی آن رکاب شرف کجی ابرت قلندر معادنت و امروغی بودند و غارتان شش سینه
قشون او در قتل قلم شده ضبط و در بطن قلندر گذرد و سایر فروع تابعه و نظام و سنن الکامیام و اقدام
اورند **توقی** که درین سال عالم فانی زید بود و کرده در مصالح خاک غوغا و **شیخ** **الحق** **عربی** عرب جبل علی
کا از فاضل و دهر و فضای عصر بود و شکر از اجزائش در معین اول این دفتر در طی احوال علی و شیخ زمان
شاه جنت مکان در فترده کلا بیان گشته در اول این سال قبل از سفر الاسلام بغداد که هنوز زیارت
در بیک وقت خیر و زکوة بود و در صفیان مرخص گشته بعالم بقا پیوست پشتمانی سجده کرد و مقابل
دولتخانه مبارک نقش جهان احداث کرده معمار بهمت و آلات با و منوخ بود و در حرم مسجد منور کرد
جمواری با فاده علوم و بنیاده تنقیح مسائل بقیبه و پشتمانی سجده قیام دینت قوشش در سبیل جنبه
معتبر و موقوف بود و در بین تحریر تاریخ و فانشن چنین بخاطر رسید **شیخ** **لطف** **الله** **دست** از دار و در
دخت برت از زبان بی مداد غرق عقی که از دنیای دین **شاه** **جانش** **آمن** و **الله** **دست** سال از بخش
همی جسم و عقل **کف** **باین** **نکته** **ان** **هر** **کار** **چون** **دولام** **نام** **اصفا** **کفی** **سال** **تاریخ** **و** **فانشن** **ز** **شمار**
شیخ **جعفر** **نام** **بزرگ** **کتر** **شش** **بسیار** **صاحب** **حال** **و** **موقوف** **محمد** **فی** **الولد** **تربیه** **بلک** **مراتب** **علی** **از** **بدش**
در **پیش** **ب** **یازمان** **کانش** **با** **مختار** **و** **طایف** **و** **اورادات** **مفر** **گشته** **منظور** **النظار** **مشت** **شانه** **اند**
علی **بغداد** **حاکم** **مر** **و** **شاه** **جهان** **بود** **در** **اول** **این** **سال** **و** **از** **درو** **و** **سپاری** **عارض** **گشته** **دست** **الطبا** **از** **عاجله**
و **از** **و** **فا** **مرده** **دلی** **حق** **البلک** **اجاب** **گفت** **فشل** **از** **مشمه** **مقدس** **معلی** **برده** **در** **درد** **ضربه** **ضویه**
مدون **ساخته** **شالیه** **و** **کاخ** **جوانی** **و** **ادان** **حبوس** **هایون** **شاهی** **طل** **الهی** **از** **فرامیغ** **مطرق** **آمده** **در**
سلطه **ملازمان** **در** **گاه** **انظام** **یافت** **در** **اول** **حال** **مضب** **و** **اندازی** **با** **و** **معلن** **دینت** **محسن** **خدمت** **آداب**
ذاتی **از** **درو** **مقر** **بان** **ب** **طغر** **گشت** **و** **در** **ایام** **ط** **از** **یک** **چون** **آمار** **گازانی** **و** **جلادت** **هم** **و** **ای** **نصرت**
حالت **طاهر** **و** **نایان** **بود** **منصب** **و** **اتداری** **بسیار** **در** **شش** **لطیف** **خان** **بیک** **نقویض** **افتد** **و** **ترتبه** **امارت**
ترقی **کرد** **و** **ایالت** **و** **ایالت** **طیس** **یکلی** **با** **و** **معلن** **کرده** **و** **خدمت** **سال** **اندر** **صد** **از** **شر** **اشر** **از** **یک** **کلی** **موج** **مخلفات**
منوده **در** **جهان** **از** **یک** **بلند** **آوازه** **شد** **و** **بعد** **از** **رفع** **سلطه** **از** **یک** **بر** **خدمت** **سال** **ایالت** **و** **ایالت** **از** **ولایت** **خراسان**

سفر از حدار میگردید در جبهه که عالم مشفق نفس معلی بود و یکش خان استیلا جلوه عالم شکر و وفات شد
 حجاب خان بایات مرو سرافراز شد در ایام حکومت مرو میان او و متوعد او در یک محاربات غلبه بر توابع میسر شد
 در آن مرصه کار نامها از و بطور مجرب و قاضی حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر محبت کسرهایون بود و بعد
 از وفات او بایات مرو شاه جهان معاشر خان چکنی نفوذ یافت **خاصه علی اکبر مستوفی** **اصحاب دار در آن**
 بهشت نشان جایار شده در سیلان گلاره دشت که بهاری در میان اهل اردو و شیوع دشت اوزان فتره
 حیات را در نور دیده بر حواریان و نتر خانه ملکوت اتصال یافت وی از شایع موضع اندازار مار بین
 اصفهان بود که خود را از اخضا غار فر ربانی شیخ ذو النون مصری بشمار اند بسیار مرصه حلاق القول سلیم
 النفس مدین بود و در اهل حال بنابر طور درستی و درت قلی صاحب نویس نتر خانه هماهون شد بعد
 از وفات آقا ابو الفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجہ مذکور در آن منصب سرافرازی یافت چند سال
 من جت الاستقلال بدانهم پرداخته و مرصه منظور نظر عاطف بود ششم مذکور با قاضی نامی از اهل اصفهان
 که در آن دفتر بود رجوع یافت و نیز در همان چند روز در شت حیاتش معارض اصل منتقل گردید و در کعبه فاک
 منزل گردید منصب استیفا خاصه میرزا باقر که صاحب توفی دیوان معلی بود متوفی شد **غفت قباب**
خان خانم صبر مراد بیک بایند تر کمان کدو جرم جم علی قلیخان مشا ملو داده و در مشایخ و در اهل
 کوه کی حضرت علی که علی قلیخان در سلطه گرفته بر بنده لکی و آتالیقی انحضرت سرافراز بود غفت قباب
 شایر اهل ایلان تاریخ الیومنا قد استکفل خدمت نو داده بوستان سلطنت بوده از سایر پسرستانان جرم
 عزت بدوام خدمت ممتاز و مرصه بلند نه که مبنی داری سرافراز گردید بانوی جرم ختم و محل وفات و اعتبار
 خاص بود و در سال نظام پرور اندک از قتلان باز در آن در اقامت بر و در قاضی به نظر محض اصفیا
 نمود حضرت علی نظر بدوام خدمت آن مرصه خوش اورد که بلائی مقلی نقل فرموده در آن ارض محض در وفات
بر ابوالمکارم **مغری** وزیر غلامان و مجلس نویس هماهون در وفات توفی خج شرف در کتاب نظر رضا
 هماهون بود جمله رسیدگی که بهاری داشته باشد آنقدر از وی وقت کجج تمام رفته بعد از استقامت میرود
 آمده خط استراحت اختیار نمود ملازمان اسباب کجج سوز خلم داده و وفات سواری فرستاده و در ا
 بیدار کنند سفر غرت اختیار نموده بود ملازمان غلبه سکنه قصد کردند مقید نیفتاد چند قطره خون شش پاشید

نفس او را بکربلای معلی رسانیده در مدتی که در همان چند روز جهت خود ترتیب داده بود مدفون شدند
 حضرت اعلی از فوت جهان جاگر قدیم الخوف صادق العقیده متأسف گشته نظر بدوام قوت سلطه
 هم او را بجزا هر ضابطه بزرگ او که با استعداد و قابلیت کسی از پدر و برپیش بود تقویض فرمودند
 وی را سلسله سادات بزرگ و در نظر بود که خود را از اولاد و افتاد زبده اساطین سید جمال الدین
 اصفهانی میدانند و سید جمال الدین از خدمه مقبول خدمت حضرت سلطان الاولیا و برادران الانقیاء
 شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بوده از زمره مریدان و معتقدان بهزید اخلاص و نیکو خلقی ممتاز
 و آنحضرت را نظر توجه نام سید مذکور بود چنانچه در بنکام رحلت بنا بر وصیت شیخ او بشیر ابطحیل
 و تدفین آنحضرت اقدام نمود و الحشمت را الیه تیرت سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عصبی
 الی پویندازاد ملازمه شرف نشو و نما یافته بمحیی حیدر حسن خدمات مریدانه بپایان
 برتری یافته از جمله مرقبان و محلمان بر سر سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان در کباب سعادت انتخاب شدند
 خیرات عراق عرب همه بودند و در حلت نمودند از جمله **سید جمال الدین کاشانی** که از فضلای بهر و متعبیان
 روزگار بود و در سال گذشته از پیش نمازی مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهانی با تقویض فیض بود
 درین سفر خیر ملازم موکب معالی بود بعد از فتح در مسجد قد مقدسه کاظمین و مسجد جامع نینوا و نجف
 اشرف خطبه ای شریف بنام نامی همایون او خواند و در کربلای معلی بهاری یافته در همانجا بر حلت نمودی چو
 سعادت مدققت از ارض مقدسه را فیت **حکیم نور الدین علی طبرانی** مشهور بحکیم جزائی قصد زیارت
 عبات عالیات رفیق موکب همایون بود او نیز در کربلا پیار شده سعادت مدققت از ارض مقدسه
 که همین نزدیکی محبان اهل بیت است فایز گردید **بیرا غایت الله العالی** نوده خواجه نعمت شادگیری
 کربلا و در هر روز و درین سال و در روز العباد گشته درین سفر مجله بود در بغداد و بعد از مراجعت کربلا
 و نجف مرض گشته به عالم بقی شتافت و نفس او را بکربلا برده در حایر مقدس مدفون گشت اکنون
 وقت آنست که اسب جنین فام حاتم در مضار و قایم سال نو یک و دو و آمده تمام احوال مآل عویش خنده
 کلاک سوانح نگار میکرد و قایم **سید علی محمد بن علی طبرانی** در کربلا و نجف و کربلا
مستم قرین و هم **علی بن علی** باطلیه مبارک که از ای عرصه در کار گشته در روز چهارشنبه

سلطه ماه جمادی الثانی در ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته بزرگ عالم منجلی سلطه
 بحر دکان زنده عا که در جنب جهان قدم بر بطن جهان ارامی نهاد گلشن ساری حمل را از فرودم همایون
 تربت و تازگی بخشید نوع و سان چمن که از دم سردی انفرادی یافته در جله نقاب غشی بودند با بیزران
 نغمه سرایی جلوه نمایی آغاز نهادند از کیفیت بهار سربیزی که در وقت لاله بهار زیارت گشت **لافت** گشت
 جهان رنگ بهشت برین دل چمن آرا و چمن دلشین سر و خوبی علم و اخلاص حایر و جهان تازه و سرشته
 لاله رخا چمن غشوی چهره فرزان دمی بنی شهریار جوان بخت کامکار در ارض مقدس کربلای معلی
 نوزد جهان افروز را در یافته مبارکی و فرخندگی در و در مطهر حضرت سید الشهدا و خاص ان اعبا
 شرف زیارت و طواف آن نوباده بوستان اصطفا و ارتضی قره العین قبول عذرا و مرقد مشهوره
 لب تشنگان با دیده کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و حسن افتاد خود را بر لال کوثر شال دریا
 سعادت زیارت آن نشسته لبان وادی شهادت حضرت و طواف جاها فرودند و در ریات مشاهد
 مقدس از صدوق پوششهای بسیار زیارت و فرشته های ملوک در تازی و غیره که در انجام فرموده
 جمیع خدمت و وفات مقدس و صلی و اعتیاب بل کافه سکنه و مستحقین این خط طبره را ذکر و آمانا با انعامات
 و صدقات سرور و شاد کام گردانیدند و از علوی شوق و حسن افتاد و آردوی خاکبوسی ارض مقدس
 نجف اشرف بکرتید بکار کربلای معلی قصد زیارت و وضع شکرش به سوار عرصه امانت و خلافت بران
 سده شریک توجیه فرموده کره بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نموده و از زمره صفی زکین
 صادق الاخلاص سار و سلطان مکملی برادر مقرب الفاتحی زینل سبک توشمال باشی با بنابر و نور کار دانی
 و عدالت در عیت پروری شایسته نمود تولیت و خدمتکاری و وفات تقدسات عظیم کرم علیه السلام یافته
 تولیت آستانهای بزرگ و حکومت بلده شریفه طبره را با تقویض فرموده موازی با قصد کس از طوایف
 گزین فرمایش خودی نجف کرده فورجی بشیر کی خود جهان مذکور را نیز از دانی داشته نامی داده و دستند
 و ضبط و ربط و نظام و نسق در اعانت سرکار است مذکور را برای حساب اوست و در موباد دارند و بعد
 فرخ خاطر از امور ضروری و نجف خان غریب بصوب دارالسلام معطوف داشته و دیگر باره سعادت زیارت
 مرقد شریف کاظمین علیها السجده استعدا یافته صدقه پوششهای در تازی و بسیار بسیار انجام

و چون ماه جمادی الثانی از عشرت نامی گذشته ماه مبارک رجب گریام و قدر و قدر مقدس حضرت سید الشهدا
ابی عبد الله العباس علیه السلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیح در باب زیارت ایام و تقیه
رجب مشتمل معطر و مرقوم و مخففت و مشوبات غلیظ که بران مرتب است از حضرت عالیات
انجیر کرام علیهم السلام و اردست حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرافت این ایام و ادراک این سعادت عظمی
و در یافت این عطیه کبری از صفای طوبیت و صلوات اعتقاد غنیمت دانسته اید و بی اعظم را در برده
گذرانیده با سود و بی از ملامت مان و کباب قدس و یکس ذوق ادراک این منزلت عظیمه
و سبای العود ثم العود گویند در راه صدق و بیان بدان اماکن مشرف بازگشته بتوفیق زیارت ایام
و ایالی تبرک و فقه مذکور موفق گردیدند و بعد از حصول این مقصد اقصی و حصول بدین مطلب علی السبیل
و از اسلام خود نموده چند روز بقیه امور ضروریه بجا آورده و خند و خندای کوچ در داده روی توجیه
خط مبارک ترمین رای کریمین الجمهور رسیده است و او آورده و در کمال مکت و نیاز سعادت
زیارت استانه رقبه عکرمین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن قائم آل محمد علی السبیل
و سلم که بلا شبهه در ب محیط فیض و رحمت بزرگان و محل اجابت و حاجت دعای مستمندان
است فائز گردیده کل سکنه امکان تبرک را از مذکور و مؤثرت حتی الطفال و کودکان شیر خواره بشمارده و آرزو
هر یک را بقضی و قسطنی و آوند از غریب حالات در ثبت از عورت عاقل و عوقی وضع عمل نموده و صاحب تبرک
آمده دعوی نصیب قیمت او میکرد بدست و سایر کودکان رضیع حصه و نصیب او گرفت و از انجا عیان
خیر ذی عیان بصوب مراجعت انطاف داده چند روز در طاق و سلطان وصل قامت انداختند و ب
عسکر طغیان برده خنجر غازیان را در تحت انحراف بیاکن و او طاق و او اند و موکب نصرت نشان بجا
و از سلطه اصفهان در حرکت آمده تبارخ روز پنجشنبه بمقدم شهر صفهان در تصرف سلطنت و مستقر
خلافت فزول احلال فرمودند و **تاج شهنشاه و سوره ایام اقامت اصفهان** فرستادن اقامه ستونی
خلافت بر رسم رسالت بجانب هند وستان چون قیامین حضرت شاهی ظل الهی و حضرت پادشاه
و الا جانش سلیم فرما تفرغای انکس اساسی محبت و دهنی و طریقه اخوت و یکدیگر دلی تبار بطریق
گرمایان این دو خانواده رفیع مسلک بوده تبارکی است حکام پذیرفته از طریقین ضابط حالات و سوانح

دولت یکدیگر آشناء و اعلام مینمودند درین سال گنج و در اسلام بوقیع بیست لازم بود که خدیجه بنت
اعلام شود و لهذا مکتوب محبت طراز محوی بر استمرازم اسم الف و بر روی دستمرازم انب
صدقات و یکدیگر مرقوم ملک نکته برادر گردانیده حقیقت از کتاب بن سحر خراش و فتح و از اسلام
در علی نامد نامی و صحنه گرامی آشناء و اخبار فرمودند و تحت و پدایا و نقایس این دیار و حصه و الوش
برادر از غنایم خود و بر و جلا این ارسال داشتند **دیگری از سوانح** توفیق ایالت و لایحه
چونزه است سید محمد خان و لد سید مبارک تبیین اعتقال آنکه قبل ازین تخریر بیست که سید
برادر سید مبارک در تربیت فرموده با ایالت نولایت نصب فرمودند و او در امر زیارت و حکومت
مستقل گردید و در آغاز دیوبند حکم بهایون بنقا و بیست که با اکر انجا متوجه عراق گردیده
در اسفر خیر اثر در کباب سعادت انتساب بوده و مصدر خدمات پسندیده گرد و نمونی الیه توفیق
ایش خدمت نیافت و در زیاده ن خود بعد از ای نام قبول نسک است بلکه با علان کله عصیان
میادرت نموده و با جمعی که او را با طاعت و انقیاد و ولایت مینمودند خصوصاً شیخ عبداله لعلی شاکر
آغاز نهاد و اینجی موجب عبا را خط مبارک گشته بعد از مراجعت اسفر سید محمد و لد سید مبارک
مذکور امور و تربیت بلبت از جمله خانی و ایالت نولایت معز و سر طبر گردانیدند و شیخ عبداله لعلی
مصحوب او گردانیده بهرستان فرستادند و امام فیلخان بیکر سبکی فارس بایداد و کوکله و دامو گشت
و چون سید محمد خان چونزه رسیده سید منصور با اتمام جان خود بقله در آمده در مقام خلافت امام فیلخان
بر موجب فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار بر تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته و راه
پیاده و سید محمد خان بقله در آمده سید منصور جماعت کل فصول توسل جست بمیان ایشان و در اینجا
قلعه قائم کرده در اینجا میماند و تا جین تحریر مطابق سنده ثلث و ثلث و الفیت و الفیت بر روی طایفه سمری
جزای کافر یعنی خرید یافت **دیگری از سوانح** آمدن ملک اختیار الدین است ازین کج و مکران بدگاه
سده نشان و وی از عظامی ملوک نولایت است در نولایت ابدی محبت و باری اقبال احرام عینه
علیه کرد و ن شال گنجه آمال علکان جاه و جلال است بستاند وی صدق نبوت و صفای طوبیت بن
سعادت عظمی فائز گردیده بر طبق نام خود بخیرا گشت و صدق قول او از طرز خدمت و آداب نوری بر صحنه

خبر خود بر قضاوت او را بدستور و خلعت جانب با مسئول عواطف ساخته الحاکم بن خلیل را با و حق فرمودند
در یازده ماه مأمول نوازش یافته کما سبب طلب روانه لایات گشت و در سفر تانی دارالسلام بغداد با جمعی
از تنکیان آنند یار حاضر گشته مصدر خدمات بسندید گشت و معنی المرام در آنجا مقام خود کردید **در**
از قاجار نقیض وزارت دیوان اعلیٰ سبب سلطان العلای حقیق سلطان و در مرفوع الدین محمد
و در مرفوع میر شیخ الدین محمد و کارس و دات عظیم القدر صفایان مشهور بادیان خلفا و از اخلاص و کرم و بزرگوار
والی مازندرانند و شمه از احوال میر شیخ الدین محمد و کور و فضل او در صحیفه اول در قلی اسامی قریب سادست
و علما و زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته اکنون میر رفیع الدین محمد بنور بکاد تبصره در است
افزونی دارد و خلفا از جندش بزرگو و فضل و کمال از دست و بجای حسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته
در مراتب علوم ترقی یافته خود عاده های فروع و اصول و جامع معقول و منقول و تقریر و نصایب و تحفه
اعلیٰ سرفرازی دارد و درین سال سلطان خان و در شاه علی مرزا که در دیوان اعلیٰ شده بود اجل طبعی در یافت
حضرت اعلیٰ بعد از امان نظر بحال ارباب استعداد و شایسته گان انتمصب علی موئی الیراکو بهر ذرات کمالیت
و استعدادات حبیبی و نبی بنی الا فاطمه و الا اعلیٰ شرف امتیاز داشت شرف و از کفیل ابن امیر عظیم القدر و استقامت
قدر و منزلت او بتجویض انتمصب از جند بلندی یافت بلکه این منصب از وجود کرامی ان معقول
و افضال بزرگو بلند نامی رسید ارباب استعداد و توارخ غریب و بزرگاب یافته در سبک نظم در آه و دانه
از انجمنی رفته و قدر و وزارت از الهامات عجیبی است و در پرتو شاه شد سلطان و اما و تیر تا غایب منصب
عالی است که فرزندی میر صالح برادر زاده شود این اوراق در سبک نظم کشیده و هم درین سال قرار یافت که
خواج میر معصوم که تا طافه خرفانه بنما بود و مستوفی بقایا بود در احکام و اوده سبک که اندک فایده بقایا شود
بجای مستوفیان مالک میرزند و مستوفیان عظام بقایا مالک را در اخراج سال برون نوشته با و بسازند **در**
و نامی و از مردم که چون بوقت غلبه مقتدر است از اولاد او جان بدست قبل ازین است که از پیش با جمعی
در ورم طایفه بکوی بر سلطان عثمان بنی سلطان احمد بلو شاه خود شوریده و از ایدت آورده و در صحرای موسوم
بمیدی قلعه استقبال جسر کرده سلطان مصطفی خلوع علم او را بدادش که و در بالا و از چم فتنه او با شش
و منظمه استخلاص خاطر بر قیل سلطان عثمان قرار داده و از ان میانه برده باشند و سلطان مصطفی که بعد از او

بر سر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون این اخبار در بلاد و مردم منتشر کردید هر با شایسته یکی ازین مردم که
بین محمود یازده با شایسته مشهور است مجامعت طایفه بکوی بر سر سنده چون سلطان عثمان را و سید عصبان و عثمان
ساخت و از طایفه بکوی بر سر سید را در هر جا بدست آورد و بجلایا بقتلش برده و در قتلش بکلیت کشتند
و شیوه جلایان بقتلش گرفته جمعی کثیر از نوذات بی سرو و بار بر سر خود جمع کرده و لایات قریب ازین مردم را
که کلا از ارض روم می نامند بخود و معروف نمود و بفرست یکم بکستبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را
بر تخت سلطنت نشاند و از طایفه بکوی انتقام کشد با فوجی کثیر تا سکو دار و کوهالی استنبول رفت
و در هر جا خنجر غارت کرده بر اصدی از طایفه بکوی ابقا نمیکرد و آنچه با فوج معلوم شد العلم عند الله تا و در هر
بکوی بر شیخ انتقام گرفته و اموال بی نهایت بدست آورده و طایفه نوذات میداد و غنایم و شش سفیدان
و ده انجمنی ازین سلسله آل عثمان بر خلاف متوقع انکار اراغی او کرده و از ان قسوی منع کردند و این حرکت با جمعی
او را موجب خیر و دولت دانستند و در صد و فو او را ندانند و از ان موافقت غلایه و چنان درگاه عالی بایستد
گشتند بارش روم را بدست نمود و درین شکر نامه اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خط
و مانع موسوم بود و بدو بجهت خلوع گشته سلطنت سلطان عثمان قرار گرفت بود که تیر درین اوقات که بکار به
سلطنت رسید شورش و مانع او طبعان کرده اعلان خارج از و بره و قتل و حرکات نامناسب از و در بری یافت
بدو بجهت دای غلایه و شش سفیدان سلسله آل عثمان از بیم ترزل دینی انتظامی امور دولت عیان قرار گرفت که
او را از قصدی امر معاف داشتند سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که گوید که خود رسال بود بر تخت سلطنت
طایفه بکوی ازیم باز خود بر تخت قبیله سلطان عثمان را رضی سلطنت او نمیشدند و الله سلطان مراد با عطا
تعلق و فروتنی بسیار کرد و بقتل طایفه که در ابرایکت که با طایفه بکوی عهد و پیمان میان آورده که من بعد
از مقتدر و از سلطان عثمان حرفی بر زبان نیارند و از باز خود است ان را کردند و طایفه بکوی همان افتد و روی
بر طبق قانون همیشه باشند اندر دستور باشند باشد بعد از انقا و عهد و پیمان و بر خضای خاطر الطیقه و
صلاح اندیشی خبر خوانان و استغاث از مقتیان سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی و یکبار به خلوع
گشت در خلال این احوال و دارالسلام بغداد و در آمدن ان ملک بدست فتنه قریش خانیجه خبر میرود پایگاه
عثمانی رسید جمعی که در بوقت صاحب اختیار امور دولت گشته مشکل تمام دولت بودند و در مقام شاد

انکسار در آمد بعد از مرگ او و گفتگو حافظ احمد با شاه از کین لافزین بگریزید و کار دانی انصاف داد
 و از کجای حالات بعد از خبر داکا است و بیکر یکی دیار بکر بود وزیر اعظم و مسدود کرده انضمام امور
 سرحد فرانس برای و صواب بدو موقوف و مراد بود که در کبر طرف صلاح دولت و اندوخته نماید
 و بیکری اناسی سابق چون در فتور سلطان عثمان بقتل آمده بود و یکی را بیکری اناسی کرده
 با عموم بیکران منتقل شدند که سرحد آمده و بازه با شاه را که قبضه عام طایفه بیکری و دیگری کرده و عیان
 و طغیان از و بطور میرسد و دفع نموده که شجر ملک بغداد شدند و عموم سپاه استیصال کفایت فوری
 می نامند بعد از که سفر مشغول گشته با خزان و تو جان و اسباب یورش بغداد رفته و دیار بکر نشد
 که حافظ احمد با شاه پیوسته با مور مرعوم قیام نمایند و حافظ احمد با شاه چون نوید وزارت اعظم و وزیر
 یافت احکام موکده با حضور با شاه بان و عسکر تمام و بار دوم از مصر و شام و حلب وارد آمد و
 و اطالی و غیره که فرستاده ایالت ولایت دیار بکر امیر دیا شاهی توفیق نمود و سال در دیار بکر
 قتلای نمود که در سال دیگر منوجیه مام سرحد کرد شرح شکر سرحد در مذکور بجزای عرب و باز گشتن
 بی نیل مقصود بعد نشو و نشین و غلبه در قایم سال آینده مرقوم قلم مشکبار میگردد و شاه با آمدن
 شرح احدی اطراف مدینه و شمال و بعضی از موضع این سال چون بعد از حادثه یورش
 بغداد چندگاه و از سلطنت اصفهان از فرقه هم موکب نصرت نشان رنگ در حد رضوان اوقات فرخنده
 ساعات بعد از چربی و اجتماع مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی گذران بود ذات مبارک
 اشرف و تقدیری عارضه روی داده در اندک روزی بصورت گرانید از مضر سلطنت غریب قتلای مانده و
 بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سربلک ساحت دارالکفر حباب و عرض و بخش
 قضیه اشرف که قطره از جهان بلکه جهان قطره از کثرت از سیمت قدم سرت از دم عطرسای شریعتی
 آغاز نهاد و اطیایان خجسته بام از طرف چای سیر سعادت فرجام آمده بعد از دراک عتبه بوسی فریخت
 مجلس بهشت این وادی رسالت و سعادت مشغول انعام و اکرام رخصت انصاف یافته و دیار خود
 گردیدند و از جمله سفر او اطیایان ندر مرزا باشی از بزرگ اطیایان خجسته که از جانب ندر مرزا و والی انجا
 بدار سلطنت اصفهان آمد چون جواد خوشترام موکب قبال بجاات مانده و در حرکت آمده حاکم وزیر و

اصفهان بر سر هم استقبال قیام نموده با عزت و احترام در عمارت سردستان بلخ خلایق نفعش حاصل
 و روزی چند که در از سلطنت اصفهان اقامت داشت کجای طوائف منیرانی برده خشنود و از کین لافزین
 آمد و کی یافت منوجیه مانده و در بهشت نشان گشته در خطبه شرف سعادت کونش بهمان و در
 بساط طوسی فایز گردید و حقیقه لا خلاص صدقت این که آورده بود با هدایا و اندر از نظر اندکس و در
 و داده ماه در ملازمت اشرف بود همواره با انواع نوازش و الطاف شاهانه سرافرازی و بهشت بعد از واه
 رخصت انصاف یافته با کتب عنایت سلطنتی ای روزگشت **بیکری** خواجیه حاجی نام اعلی فرخنده نام
 شاهانه جوان بخت که کار سعادت فرجام شهنشاه قهرم این با شاه و الا جاده کردن بارگاه حضرت شاه
 سلیم فرما نگرانی مالک هند و نشان است که در قضیه شریف اشرف آمده و قبضه سلطنت
 سرافرازی گشته مکتوبی جتوی بر حسن اراست و خلاص و شمش سازنده کوفت و دفعان سبانه و منویان
 و الله عالیتان در دیده بود مظهر انور در آورد و در این محالست نام نامی شکایت بسیار از بی توفیق و بی
 بدر بر کردار بیایستی که کبر بر سر او فرستاده بود نموده بود حضرت اعلی خواجیه حاجی مذکور از انوار شاهانه
 سرافرازی فرموده تا نور و جهان افروز در پای سیر اعلی بود بعد از نور و فریاد اجازت سعادت یافت و جواب
 نامه خوب بدر فرزندانه مرقوم گشته و این مفاد و خبرهای مضایق متضانه درج فرموده اعلام نموده که چون
 اطاعت و الدین فرمان در وجه لازم آغاز فرمایید کار زینت فرمان بر اینا و فرزندانی فرخنده و تقسیم است لایق کمال
 انفرزنده سعادت اندک رضا جوی خاطر شریف بدر بزرگوار بوده و حضرت را بوفور صد شکراری دعایت حسن
 ادب بر سر رضا آورده و از اموری که مکره طبع شریف انحضرت باشد اجتناب لازم دانند که بکینه انصافی بی
 الامر موجب خشنودی خالق و پسندیده خلائق و سر بایه عزت و افتخار و بر خود داری انفرزنده سعادت یار
 خواهد بود و با خفا و ادب غرض مدراشی کرده متفق و دلجوئی اشکر انما به جبهندی بخشد و اعلی مذکور را
 با اصطلاحات خودانه فاضله قضی الامر با نقیضات لایق و اند فرمودند **بیکری** اعلی شاه این که از جانب
 تا مارت که بخیر شیش و گرانته از سعادت روزگار و غدا جانی بیک گرای خمراده پیش که تقویت و میان
 سلطنت قوم تا نارسیده با او سعادت میوزند التجارب بهر اقبال بهمان آورده مدتی در کاب است
 انساب میوزد که باب عزت بود و در دین شریفان محل اقامت شرف از بافته در کین سلطنت موردی

حاکم
 وزیر
 سردار
 اورد
 ۳

بود و حضرت علی همت والا حصول انطباق کائنات معاشرت صبری صبری صبری
 سال معاشرت جنود غنی و دیگر کوزه و سایر کوزه شیت الی و در لوح محفوظ قوم مثبت بوده سلطنت
 قوم نامار و فرمانروایی ملکات ان و دومان بجزر انجمن برادر بر کثر قرار یافته قوم سلطنت او و بعد
 برادر شش سال کرای که با صلح نامار خلفای می نامند اتفاق نموده او را طلب داشته بودند و او
 از خدمت اشرف استعاده همت کرده روانه ولایت خود گردید و هر چه خواه کار و انکه اعیان
 همگی سلطنت محمد کرای و ولی العهدی شاون کرای را پذیرفته از تقریر ابلی مذکور و او را درین انصوب
 جنس معلوم است که از جانب خواندگار مردم نفوذ و فخر و خفت هدایای زافره همت او آورده ارکان
 دولت عثمانی او را با طاعت و انقیاد و سلسله آل عثمان و خاصیت جود و قنایش دلالت کرده بود
 و او از وفور اخلاص و حسن اذیت دست در بر سینه سلاطین سناده خود را از هوایان همدان
 العقیده حضرت علی می شمرد و چنانچه نقش کنش بر کتب مکتوب حدائق سلوک شاهی زده بود غلام
 شاه عباس شش سال کرای بود و با پادشاهان مردم کعبه و انت جانی ملک کرای که بر سر راه تعیین یافته بودند
 در کعبه محاربات نموده غالب آمده بود و حقایق حال و نظام احوال خود را که بر روی اقبال و توجیحات ظاهری
 و باطنی آنحضرت و سیمت توسل مخلصانه او بدین دودمان والا و قیوم باقیه بود بعضی از سلسله
 شکر الطاف و اعطاف شاهانه که درین چند سال شاطحان او وجود و جود و بلیغ بیان او نموده بود
 و حضرت علی از وفور توجه و غایت اشتیاق ابلی او را مشغول نوایات پادشاهان گردانیده و همت
 انفرادی در ذاتی داشتند و مکتوب غایت سلوک در قلم آورده در باب حسن سلوک و مدارا و دوست داشتن
 فصاحت و اجتهاد و ارشاد و بر شانه دوج فرموده با قلع فافره و هدایا و تسوقات و انفره ارسال داشته **دیگری**
 ابلی محمد باب و ایاز همت سید عزیزی بود و سوم و سوره فایز افندی در میان غلامان و اسادات با با نظم
 امیر افندی می نامند بافت ابلی فرستادن او را که چون بیکر سکی برض دوم بود بنا بر قرب و در سلطنت
 و تیار دانه با امیر کوزه خان بیکر سکی بخور و سوط الف و اشتیاقی انداخته با او طریقه مدارا مسلک میداشت
 بعد از آنکه سلطان عثمان و طغیان او بجهت بازخواست انواده و مایوس گشتن از موافقت غلامی و سید
 چنانچه خبر بر مروت بنا بر احتیاط و صلاح حال خود و سید امیر کوزه خان الطهارت و سلسله این دولت از خدمت خود ابلی

مذکور که از معتمدان او بود و باید بر سلطنت فرستاده خود را از مرز هوا خوانان و بنسبایان درگاه شاهی
 شمر و چند از سخنان بازار و بجز صدف و خلاصی بنام حضرت علی نرسیده غرض اصلی او اظهار غایت
 و خلاص جز این نبود که اگر در او و احوالی کار و صدور یافت با او در مقام خاصیت نباشند و او را
 و انچه پیش از این می داشتی و کز گاهی داشت با من اما بنا بر مراعات سلسله نظام چنانچه سید رضیه
 و اخلاق هر چه آنحضرت که رعایت جانب بیکانگان زیاده از آنست بایان مرغی میدادند و میر افندی
 منظور نظر اوقات گردانیده مشور غاطت خطاب از چند خانی باسم بازار در قلم آورده و سناط غایت
 شاهی گردانیده و تسوقات و هدایای شاهانه نوایش فرموده نور در یک نام خودی سناط
 در دریافت امر افندی بر نرد او فرستاده و ایاز در بدایت حال بود و ان مشور اقبال افتخار نموده
 مقدم قورچی را با غار و احترام تلقی نمود اما با لاف و ددنی و آثار ملکه جلا از و طایر شدن گرفت و نسبت
 بنسبایان درگاه اعمال جلانده و بطور آورد چنانچه غریب در ذیل این اوراق مرقوم ملک بیان میکرد
سوم همت این و دینی بر هوس قبله عشق بجایانده و بس **که در تلخ مشهور و دیگر سال ظهور**
هفت چون اخبار روم و سوادری حافظ احمد باب و اجتماع شکر در و بار بیکر نتایج که مذکور شد از انهای
 شبهان و جوایس بمساع غر و جلال رسید بطلانکه مبادات که بطرف اند با جانان گشتند و هم در جلال
 ان گشت که محل عبور شکر روم را از ذخیره و ما بحتاج عاری سازند و آمدند و در میه بطرف اند با جانان از
 دوره واقع میشود یکی راه ارض روم و دیگری راه ان چون ارض روم از عصبان و طغیان ایاز همت
 محل قتل و قوربت و از راه دیار بیکر بره و ان اندک مناسب بیشتر همت از مندر بان بساط غریب
 بسیار دل حجت و بدلا سلطنت بر فرستاده که با اتفاق شاه بنده خان بیکر سکی از با جانان امر و عا کر
 انچه در اوج آورده و جانب ان روزه و حوالی و از امر جان عبور و رسید و همت با من غایت کرده
 از ذخیره و ما بحتاج شکر در ان دیار آثار نگارند و در سیم ملک سبب انفرود و در انصوب نیست نموده با اجتماع
 امر و عا کر شاه نموده چون جنود و ظفر و در جمع آمدند و کس قشونی و شکر خود را و از خود الکاه و داخل و غیر
 دین دولت بر اقام داده بود و حضور بیکر سکی در سیم ملک بعضی عرض داده و با قشون آرسته و شکر
 نامور و بر سرته در کمال شوکت و اقتدار بجانب ان افند و ان فوجی را از ذخایر همت و تلخی بر دقت قریب

گشته که بی از اراد و اعصاب برانده شده اند از آن جمع سه چهار هزار کس که پیش جنگ آمد و از جانب جنوب
قتال کرده گشت و در آن روز از نمای دشت با ستمال سیف و سنان برده بنیابین آتش و شمشیر
بفریفت و مانند کمانی تر از لول با دکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد و
جنود قزلباش بر سر وی دولت و اقبال بران طیفه ظفر یافته قریب شصت هفتصد نفر کشته شد و پیکر
و از سپاه ظفر بنه کس چنان ضایع شد و حسن باش و بقیه السیف مغرم خود را هیچ فلورسان نبرد
دارد و بی این تنب غارت غار زبان و فطیگیان کردید و جلت و با که در شهر و قلع طغیان عظیم داشت
و میر و جمعی از ایشان تلف شدند بیانه حسن باش و زینل بیگ رسولان اندوخته بودند و قرار دادند
در قلع و با ت بر و لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلع نگذاشتند که بعد از شکست علت طاعون از جانبین
بچه معلول باشد بعمل آورند زینل بیگ رضا با شمعنی و او و ایل و کوسل که بوده بودند که جانی نه منظور
معاودت و حب الامه شرف میر قانع را با فطیگیان قلع بفرستاد که هر یک پیکر بی تجارت قلع
قیام نماید و خوبا گشت در جانی که رایات منصوره بقصد شهر کهستان برون آمده در سلطانیه اقامت
بلاذات اشرف سراقازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمده رفت و از تقریر در سفر از حضرات
تسویه یافت **در سال دهم و بیست و هفتمی خان سپهسالار بر پشت بجانب کهستان ظاهر**
عسکریان و طغیان و حمله و تاختان بر چو شندانی عالم صورت و خرد بردان جهان
معنی واضح و لایح و نزد تحقیق است در شرح که هر سری از امور که در شیت الهی قرار یافته در لوح محفوظ
در قلم ثبت پذیرفته باشد بر حسب فعل الله مایشاء و حکم کما یرید بی شبهه از کتب عدم ظهور
می آید هیچ تبریری از تبریر عقلای دهر و مدبران روزگار و افع شمشیر نفا و مانع تبریر نیستند و فطی
العبد یک بر و الله یقدر مژگان یعنی است و چون در سندها با قضای که دشمن فطی و دواست
بعضی فتن و فتور و محن و مشهور در قلم بزرگ کمال تغییر گشته بود که لابد ظهور آید و زمانه فتنه ساز ابواب
و بلیات بر روی روزگار خلاص گشته و بر حسب اذ اراد الله شمشیر آبی اسبابه و سبابین بر سببانی
کارکن عالم غیب سرانجام یافت صورت اخیال و قطره اشغال فرستادن فرجای خان سپهسالار و از
جانب کهستان که باعث ظهور و وقوع چندین قضایا و غیبه و شمع حدوت انواع ضاد و غوغای و تحریر

و فتنه انگیزی کردید شرح و قانع که در نفا با بی سالیهای گشته مرقوم ملک بیان کرده که حکومت و لای
کهستان کاغذ بعد از آنکه خلق انداز کرد و از ادبی او بهیا و عصیان و طغیان ظهورت جلیل نادان
مورد سخط و غضب شاهنشاهی گشته از قتل و اسیر و غزایی از قریب انتفاع افتاده بود و پیکر
خان بکری در دشت قاجار تقویض یافته و با بعضی او مافات با بخا فرستاده بودند و در حرم قلع
قر لافغوج محل اقامت اختیار نموده بنای شهر انداخته هر طبقه خانهای مرغوب و طاقا و حمامات عمارت کرده
بودند و بقیه السیف که حیان را توفیق غفور و مژده امان داده بودند که بهی از او ارکان که از هم قتل و اسیر
با طرف و جوانب برانگشته در زوایا و قیول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان با تمام
بقعه آبادانی بهر سبیده بودند و فتنه کردی از آن دوران و سبب بیان نیز که بم فتنه ازین بود مقام
اصلی جمع آمده بودند درین سال مکرر از آنهای بیکر خان و تقریر کهستانی که در خدمت بهایون اعلی راه ملک
دارند بعضی قدس رسید که میان آن دوران و سبب بیان که بی با خا آمده اند و ظهورت اند و شد و
مرسلات نهانی و وقوع بی با در محفل است که طبقه اضلال رعایا نیز کرده و غریب فتنه ازین حادثه کرد
و راجی عالم از بدین مطلق که در یک از باب فریفت و کلمات و حجاب درایت بد انصوب و شمشیر کجایی
حالات که بیان رسیده در دفع دفع فتنه انگیزان و تقسیم ملک بفرصت صلاح دولت قاهر باشد بعمل آورد
لهذا فرجای خان سپهسالار را که در زمان دوران و پایه سر سلطنت ینان بود بدین خدمت مأمور گردانیدند
موراد بیگ که بی که سمت و کالت بهایون خان را که کهستان کار تیل داشت آماده سال تجاوز بود که اظهار
نموده با سپهران و خانه کوچ در خدمت اشرف مرز و محرم و صاحب یقول و الکا و از جمله قربان نرم اندرس بود
رفیق سپهسالار گردانیدند چون صاحب و فوق بیگ و بدو همان کهستان و حسن اخلاص و ظهورت بیگی
و خدمتکار به محل اقامت نشاندند و آنچه لازم و دلخواهی و خبر از بیسی نظام و نسق التلاوت لایق است
و اندر معلول گردانند و صبه عیسی خان قهرچی استی را که نبرده و فتنه بهایون اعلی است و نامزد و سمیون خان بود
محبوب معتمدان مذکور گردانیدند و حکم شد که از آنرا فرایغ و مشرفان همگی نزد سپهسالار جمع آمده در هر باب از
همراهی بفرستادن و فرجای خان و موراد بیگ که کهستان رسیده امرا و شیردان و فرایغ را با خبر نمودند
و چون عروسی و دامادی سمیون خان در میان بود بوسف خان بیکر بیکی شیردان و محمد قلی بیکی شیردان و محمد قلی بیکی شیردان

فرمایند و سایر اهل عظام و عساکر اسلام با تحولات و رفتنهای که ناگهانی بایشان میسرست اول جیش و عسکری
 یافت بعد از آن چون گوشت گرجان لحاف از بعضی و بال پروق نیامده از آنی بقیل فوج دیگر از
 ایشان خلق گرفته بود جیش جلال و تیر سپاهی در عت عدم انطایقه را بتفریب تیرهای غریبی گرجان
 با شمشیری جوق که شربت داده بودند و حصار نموده قریب ده تیر زقره یکی با اسلحه و برق جمع اندند علامت
 فساد و حسیان از صورت حال ایشان نمایان بوده بواسطه مورا و خاطر بدیع و ریح شرار کرده بیایان
 فرار گرفت و تکلیف کرد که چون رفتن با شمشیری جوق بموافقت ملت همگشتی بر نهادن و شالوات
 جاره خود را بغازیان داده خود را بهر ایمنی سربا شمشیری جوق معاف باشند بعد از آن که کشتی و برق قتلانی
 کفره و غره و شکاری و اردو میان گرفته بطرفه العینی و مار از نهاد انقوم بر آمد و در شنگ با شمشیر قهر خسته
 مروض تیغ بیا گردیدند بعد از ظهور اضواء صورت خود را که کور خست باطن و اردو و خود را بطا هر ساخته
 از غیرت همگشتی یا بوسه و کورت و بزرگی کار میل با زانو و ان و خطای انطایقه مواضع نموده بچیل و بزر
 مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امر گشته انواع فساد و خون ریختن و قتل بعضی از و بطور بیعت تفصیل
 حالات و ظهور حسیان و طغیان آن شوریده تحت تیر و زکار در وقایع سال نو نگاشته که کل سخن بر دواز
 میگرد **درین سال** از تأثیرات تلکی و تقدیرات انزوی علت و با و طاعون در بعضی محال اوقایع بایان نیامده
 در اولاد و ارباب سلطنت آن بلیه بمبار بود که در نفس طبعه زیاده از حد است نیز اگر کس تلف شده
 در موضع و محال قریب خصوصاً مشکس و مراب و اوش و کر مرده و خطای قریب شده و هزار زیاده را عدم
 بمودند و از هر آن فقره و زکار دیده استماع افتاد که هرگز در آن دیار است این بلیه بدین شباه و طغیان
 نموده و بعضی محال طام و قریبی و فرین تیر بنا بر قریب جوار سرب کوه جمع تلف شدند **موقوفات**
 که درین سال جهان فانی را دوا کوه بهالم جاودانی اشغال نمودند **استعداد بار یک** عمر کرد که از هر جوان
 بساط افسوس و معتدان درگاه بود در حکام معادوت از مسخره اثر نفیاد در حوالی نهادند در دوی سواره
 با چند نفر از قاطی مسافت میبود حال بره متغیر گشته از رفتن باز ماند و خبر حضرت اعلی رسید حضرت
 از شمول عاطفت محمد و تخت روان فرستادند بجهت و آمد چند قدمی میبود بطافت شده باز میل کرد
 که تاب سواری نیز نیارده اظهار میطاعتی کرد با شمشیر و در که خط و در سواره و شرف نماید چون بیایند

حیانتش برتر شده بود و دیت زندگانی بمقتضای اصل سیده مشو جبر سخرت شد و بی کمال یک است
 اباعبد الله زمره صوفیان صافی طوبت این دودمان بود و منصب ادبی با شمشیری سرفرازی داشت
 و در اواخر ایام حیات از نور اعتماد ایشک آفا سی بخشی حرم علیه شند بعد از فوت پدر منصب
 ادبی با شمشیری که موردی آن سلسله بود با دعلق گرفت و نور املیت و ادواب فانی بدایع علیا نرفی
 نموده روز بروز پاییز در و ستر نشین بلندی یافته اند و زمره مفران خاص و مخصوصان نرم اختصار کلی
 و صاحب دانی و مشوره بود چون بهر شش صفر و کوه بود منصب موردی با جدی تفویض نیافت که
 بعد از آنکه میر شش نشو و نمایا قلیت ان خدمت داشته باشد بمقتضای آن عمل شود **سلطان**
 و لاش علی میرزا که وزیر و یوان اعلی و غنما و الدوله بود بعد از معادوت یورشش بعد از الدوله
 اصفهان در بعضی کشت نشان علت سرطان در بعضی ظاهر گشته بان آلم متلا که بدید کرد و خبر
 نموده اصلا مقید نیامده رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطباء و تقاضات جراحت واقع گشت
 عاقبت رخت امل بر منزل آخرت کشید بهر شش شاه علی میرزا خواهر زاده شاه جنت مکان بود و همیشه آن
 سلسله شرف معاصرین باین دودمان داشته اند و ی تیر و مرتبه باین آسرافرازی یافت منقطع
 بود و فرزندی از دود وجود نیامده و کات خود را در زمان حیات و صحت بدن بخت اعلی پیوسته
 چنانچه مستود اوراق مکرر از این اعتراف شنیده بود و لودگی مال دیوان نیز داشت بنابر این شگلا شش
 بحیطه ضبط درآمد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت سلطان العلما علیه سلطان
 بن رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت **و در قایم او و بیل ترکی مطابق اربع و ثلث الف سال**
ازین ایدم ایام سلطنت هاپون عباسی با زسیم غنری بوی مبارک بنام و زکار و زمره مانه
 عطرساتی آغاز نهاد و شکر افرو دی که در عرصه جهان دم از طغیان میزدند از فقر قدم سعادت نردم
 نور ذریه کنده گشته در دایا و افسردگی متواری گشته خود شنید جهان پرا با نازان و روشکوه و در عرصه
 عز و شرف جلوه نمائی کرده لای جان با نانی افراخت یعنی در درخت خنبد و از دهم شهر جمیدی الشانی ده
 ساعت و هفده دقیقه از قدر گذر گشته بهر حال تحمل نموده سعادت افزای منزل محمود کت از لطف
 دیم و کس با گشت به افتاد در کار گشته آغاز نهاد سوسن کشتان از دوی دانت بقصد جیش غنچه

هر کدام از امر و حکم فرمایند و نیز در آن مختصی با امر گشته بطرفی زنده بودند فرصت معادرت و حجت یکسان
نیافته از بهمانجا که بودند راه نجات حجت بیرون رفتند سیمون خان و الی کار نیل فرصت در آمدن قلع بعلس
که مقرر حکومت و مقرر دولت او بود نیافته با اتفاق محمد قلیخان بیکر یکی قزاق باغچه قلع در آمدن شخص گشته
و مورا و بعد از گشته شدن امر و نوب و غارت اموال و سبب قتل بنس با همی کفره قلع و بزم خنجر
و تصرف قلع و لانتق و برت آوردن بیکر خان و قتل و غارت و استیصال او با ما با همی کفره و درت و
غیر هم که در انجامی بودند توجه انصوب شد بیکر خان از وقوع این حادثه بی گناه گشته از بی تا بی اید و
که همگی اهل و عیال همراه و مشتند تاب توقف نیاورده در مقام بودن بر دین اهل و عیال و انتقال اهل
شدند در حجتی که بکار آید رسیده بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور می نمودند که مورا و کرجی با جنود و رسید
اموال و سبب بسیار و مویشی و اغنام بشمار می نمودند و جمعی کثیر از آن و حیوان مسلمانان با سیری
بودند و بیکر خان با متعلقان خود سلامت گشته به بروج آمدند و قلع و لانتق با اموال و مویشی
که از آنجا بخواه و را برایشیم بود تصرف کرجیان در آمد و از آنجا بهای قلع بعلس آمد که آن قلع را که کوه
ولایت کار نیل است بطایف الخلیل بدست آورد و جماعت تفکیکمان لوری و سر کرده این شایسته شاهی
نام که کوئال و حارس قلع بودند بعد از اطلاع قضا یا شی که مذکور شد چون بنصار ای قلع بعلس فتادی
نداشته متعلقه سیمون خان از شهر تبارین قلع برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت قلع داری
که وقت ضبط و حاکمات آن حجت بست بیکر خان از طبقه مسیحی که خطه خلاف داشتند بیرون کردند و جمعی از
مسیحی تابع و تیرم با قلع برخاستند خنجر جنگ و جدال شد و از طرفین چند کس بقتل آمدند و تفکیکمان از آنجا
مقتولان و غیره و نصاری و غیره و ما به سر انجام نموده در محافظت قلع سعی موفور نظوری آوردند و مورا
تیر و زکارجی از کفره را بر سر قلع گذاشته خود را با جنود و کرجیه متوجه قزاق شده تا بلده کچه رفت و آن طبع
کسکن بیکر یکی و اعیان اهل و عیال و اموال و غارت نمود و اموال و سبب
بی نهایت بدست آورد و از آنجا تیر جمعی از اطفال و عیال مسلمانان با سیری بودند و تمامی مردم اهل و عیال
قزاق از جای مقام خود رسیده تا بل خدا آفرین اب اسر عثمان باز گشتند و مورا و بر گشته خنجر و کلاه
کعبه و بخند و از ضامات و مناطق بر دخت بقصد آنکه قلع بعلس را بدست آید به انصوب شد و شاف

دور رسد و مقام و جرب زبانها و عدلی چیل سی بسیار کرد و حیلها انگشت که شایسته با همی کفره
دست در کردن مقصود حاصل کند مقصد نیامد و تفکیکمان و امن است بر میان زده در محافظت قلع بعلس
و جواب هر رسد و بیامای مورا و خنجر توسط سفیر نزد کلو و تفک شد انصوب سرعان از جانب امر
و تفکیکمان بیابا بر سر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوی که تیر بر پست عرض کردند و موضع
بیوت که مورا و نا بکار بعد از صدور این اعمال تا به تار قطار و و لخواهی سلطان دوم کرده سرای
محبوب یکی از سفیران کرجی بدیار بیکر نزد سردار فرستاده رفت و بهای از انصوب شد و اموالی
که بدست آورده ارسال شده سردار را بآدن بطرف کرجستان و شروان ترغیب نموده و شروان
این و قانع را مقصد فتح و قلع دانسته مشغول بآلت کار نیل با هم او و کاخ را با هم طمع و سر
و طمع و تیر آمده بیکر یکی ملحق شدند و هر یک نیکه بر سر حکومت زده با نظام حال خود و بهای
مملکت مشغولند و در خنجر قلع بعلس سعی موفور نظوری آوردند حضرت اعلی بعد از وضع این حالات
عبسی خان خوجی باشی را سردار لشکر قلع فر کردانیده بدفع فتنه مورا و و نظام کرجستان مامور
کردانیده و قزاق خان کرجس را که اردوغه لاهجان گیلان بود بجای یوسف خان امیر الاملای خوجی
فرموده مقرر شد که بر سبیل استیصال به انصوب رفت و امر او را که آنجا بقورجی باشی ملحق کرد
و امیر کوه خان بیکر یکی اند با بجان تیر با امر او و کلاه خود بموافقت قورجی باشی نمود گشته و قورجی
باشی نیز برای زمان گشته از موقت جاه و جلال تیر از ماندن بدست نشان متعاقب حرکت آمد
در در اسلحه قزوین نزول فرمودند چند روزی در اسلحه مذکور محل اقامت شهر بار مظهر مقصود
بود و از آنجا بیلاف سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر دوم متواتر رسید روزی چند
چمن سلطانیه خیمه سرافات اقبال کردید که بر طرف غریب موکب همایون لازم آمد عثمان و مظهر
مضطرب کرد و امام قلیخان بیکر یکی فارس باغ اگر خند و آمده در چمن سلطانیه بار و بی طرفین
بیوت و حکم که از آنکه مقصود هر کس تا غایت بیکر حجتان رسیده باشد در و دی که بیان نوی
توقف نموده در کاب قلع نشاء باشد شرح شرف همایون بصوب عراق بعد از ذکر و قانع کرجستان
و قضایای که در خلال استیصال در هر طرف وقوع بیوت رخزه ملک بیان میکرد **و کلاه که کلاه کرجی**

وفاق و ملک این دو دمان که بخانه علی ابن ابیطالب نسبت بخوردی چندی کفر این بان کوی با تراضی این
سیر و هم خبر یک از وصول این لغت لطیف که از لطف و قدر و هم غویات ظاهری و باطنی تغییر یافته بود و از کار
اعمال نامتعارف که عاقل موجب اوارگی و اختلال حال و اختلاط استیصال سلسله اوایل و غیرت بود انظار
بجالت و لذت بسیار کرده بود الحاصل از خبر و حصول شکر و ذی اثر عاقبت و پیرسان گشته در جادو
که درشت توقف نمود از آنجا حرکت کرده بجای سخت و حکما بنام برد و ابل و غیرت یکی مدعی میاد
آوردگی آورد و سنگ نفوذ در شیشه جفت و اتحاد و خرم غایت خود را بی سببی بیاد و او در ملک
و عاقل مفسوده ناکاد و دل که ممکن بود و در غایت خود مراد جفت نموده بدلی
نسبت زایش و این غرض نیک بکنند معجزاتین **و از حدیث یات نصر یات حبیب السلام**
و یترکت من یات لب العباد چون زیات فیروزی آیات جاه و جلال شوی که سبقت گرفتار یافتند
در سلطانیه در حل اقامت انداخت مغرب اتی قانی زمین یک تو شالی که بر سر حد نفوذ و زنده چاه بر سر
اعلی رسید و صفای حالات انظر فابعد از ادرک سعادت باطله سی عرض کرد و از تفریق بنیان و جویان
که منوثر رسیدند غربت مردار و عسکر دم بطرف بغداد تحقیق میوت و توجه بود که جایون در انظر نصیم
یافتند فیصل یک را سردار و سپاه لاکر علی که ظفر شمار کرده اند بجانب بغداد رفته بودند که متغی
از نوحه و موکب مقدس بوده بانفاق امر و عظام و حکام کرام انظر در حرمت ملک دفع و دفع معاندان این
و دولت سعی جمیل ظهور آورده در پانچ در باب صلاح دولت قاهره باشد و چون آورد حکم شد که عاقل
نصرت اخذ و همگی بر سر سپه دارند و جمعیت نموده از صلاح و حواصی و بجا آورده اند و تا موازی می نوازند
از سپاهیان کار دیده جلالت شمار و نوچیان و منتقلی با شیان کار از نموده و تفکیک نند از قلع و دار و کوب
ظفر قرین همایون جدا کرده قلع مبارک و اسلام بغداد فرستادند که بانفاق صفی بخان چکر یکی عراق عرب
و میر قاجار بن ابی صفای و مبارزینی که سابقا در قلع بودند بر دست قلع واری قیام نماید و متعاقب فیصل
یک سپه دار خوچی دیگر از فوج قاهره را بجا داشت و امور گردانیده بر کردی نورالدین یک برادر زاده آورده
فرمودند و از سلطانیه بریده و سبای بغداد در شرف زیارت مقدس حضرت سلطان الاویا و برادران القیام
و مقرر شد که خطرات شایع عظام در سلیم الله سرافیم تشریف بدهد و جواز آزار نیل و طواف از مقرر نموده

که سبط فیض و صفت و محل استجابت دعوات از اذرع مطهره این بزرگواران درگاه الهی است و بهت و طلب فتح
و نصرت کرده جانب سلطانیه خود نموده و حکم قضا جباران با هم خودی بخشی اصدار یافت که درین
سال در قریب باغ فتنه و بنوعه و بدفع مورا و بقیه طایفان کرج مشغول باشند و از امر مفسوده بقدر
احتیاج نزد خود نگهدارند و سبب بر سر کار از امر خاص از کلامه باردی طفر قرین بودند و در دویم ماه
نزدای کوچ در داده با رجاء و اوقاف و غنت صادق از سلطانیه روی مقصد آوردند **و از حدیث یات نصر یات حبیب السلام**
و یترکت من یات لب العباد چون حافظ احمد بابا بر بنی که مذکور شد و بر اعظم و سرور گشته بنیچه قلع و قباد و مامور گردید و در عرض
دو سال که در دیار کرامت داشت از اطراف و جویان و بار در دم عاقل شمار خلفی نامحدود و طبع
جمع عظیم دارد و دی او فراهم اند و او کما یستحق بر تمام اسباب تو بخانه و ذخیره و براتی قلع و کبری
و سامان لشکر بر و چند مستعد سفرند و از ظهور عصیان و طغیان مورا و کرج و جبار و قایم که حبس
و قتل دارند و فرمای خان و یوسف خان چنانچه گذشت و در سل و سبیل و درین ماه قیامین متوکل گشت
خبر خالفت و عصیان خبر یک مکرری خرید علت گشته بنی همیور چنین شهرت یافت که لشکر قلع و کبری
در کربستان از راه یافته و بادشاه قلع و کبری جهت دفع فتنه که حیای متوجه انصوب گشته در ابل است
رای هر دار و عطای روم بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد فعالیت از دست لغت شمرده روانه
انظر می باید شد که از جانب بادشاه و عجم نیابت اعلی عظمی سرحد قریب و کربستان مساعدت مقصود است
و امرای قلع و کبری که بغداد اند چون از کولک و در بادشاه خود مایوس از پیروز آورده و در و عاقل چکر
روم مایب توقف بنا آورده ترک مملکت واری بنیانید و قلع بغداد به سوت و سانی بدست درمی آید
سرخیانی اعراب اخذ و در نیز سیاباطال میثا از بقعه حکایات اعلام نموده تا برین غایت سردار جبار
عراق عرب قرار گرفته باخواهی اجتماع و حرکت مساوت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و در باب که چکر یکی
و بار برگشته خود را شجاع امرای روم میثم و منتقلی سپاه کرده اند به پیغمبر انصوب فرستاد که بجا و است
سرخیان عرب مملکت را بطرف تصرف آورده و لای ملک واری افزاد چون در سال گذشته قاسم خان و
غازیان افشا از دولت ذخیره و علت و با که در مصل طغیان وقت چنانچه مذکور شد صلاح و توقف نموده

و در نام

برون آمده بودند و از جنود فزایش خالی بود مراد باشت با ستم و طغیان اعراب قدم بدرالکر خان
عرب نهاد با مطالب ممالک معاصرت و جهت بست حاجی بیک لک قلع زاب و مصطفی باشتی
حستانی را بقلعه مندلی فرستاده و خود بجانب خف و کر بلا رفت سارو سلطان بیکلی متولی اعتبار
عالیات که مدعو بود ابوالحسن سلطان استاجلو که حاکم جاز بود و سایر جنود فزایش که در هر جا بودند
حب الصلاح صفی قلیخان حکومنگاه خود را گذاشته بقلعه میزد و جمع اندود از اخبار او حیف و سخنان
کاذب که از باب خلاف شهرت داده بودند جنود فزایش فی الجمله نزل یافته بنابر خرم و حیاط استانی
بعضی مقلدات و احوال و اتفاقان برین فرستاده خود سپاهی و سبکیار در قلع توقف نمودند بقتل
باغت و لیری مراد باشت که دیده بنشیند بر کر بلا ی مقلی و حله استیلا یافت حاجی بیک لک قلع زاب
و مصطفی باشت حستانی قلع مندلی را تصرف شد مولای بکصد و پنجاه نفر از تنگیان صفائی و غنی
بحریت خف اشرف مامور بودند ایشان توسل روح مقدس متلی شایسته خطه خف حبه محافظت
انزوه مطهر ایشان نهاد و است کرده اند و هر یک کی سلطان محسن عاشق آبادی تنگیان اصفانی در حصار
خف اشرف توقف نموده که مردانگی بحریت بستند تا بران مراد باشت با گروهی از افراد مردم توجیه
حصار خف گشته بجماعت را از تنگیانی محاصره گشتند و حافظ احمد باشت و قوام این و قوام را متذرع قلع
انگاشته بلا توقف کوچ بر کوچ روانه شده تا رنج نیم شهر ختم بالغیر و الطغیان قلع را از اسلام رسیده
و حل قامت انداخت و کرده کرده بر طرف و جوانب قلع محاصره گشته قلع را از سه طرف و میان گرفته صفی
و مبارزان جنود فزایش دهن مردانگی بر میان حالی ستوار کرده است بلند بانه بر حریت قلع و در حریت
و کر سطون و میان گذاشته در ازل که جنود و مدیه با طرف و جوانب قلع برانگه گشت صفی قلیخان
فوجی از مبارزان کار دیده و جوانان دیر جنگوی را برون فرستاد که بفرق سان آتش در غرض عو مال
مخالفتان زده دستبرد می نموده فی الفور بقلعه مراجعت نمایند و آن دیران مراد که از از طرف مراد باشت
برون رفته حاصره کرد از خود را بر جنود و مدیه زده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد و تا اجتماع سپاه طرقت
الیعنی غریب سبید نفر بعضی مشغول و برخی را دستگیر کرده بکشتن و مقتولان و در آب بسیار ریخته است
و شتر قلع مراجعت نمودند و ازین دستبرد نمایان و مدیه از مبارزان قلع حاصره نزل از خاطر قلع و ازین

مقصود از این جزین محاصره می باشند فی الجمله از این گذشته و لیرا نه بلوازم قلع واری بر رفته و جنود چهار خالف
طرف قلع را از کنار در جله حوالی هزار ابو حنیفه که جانب شمالیت تادرو از قلع فانی که جانب جنوبیت
و یکبار و جله اتصال دارد بکفر سنج مسافت بلکه زاده است احاطه نموده جبری در حوالی هزار مدکور در جله
جمع کثیر با نظرف آب و جله فرستاده بغداد گفته را نیز که جانب غربی قلع است و قطعه دارد و موسوم خوش
قلع است حکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات بود در سال گذشته در کل محال تحصیل جله زراعت
بسیار کرده بودند و غیره بنهار بر جاننده بحیطه مضطرب و مدیه بفر اغیان لشکرانکاف از قلع بلوازم
و سبب قلع گیری مشغول گشتند و در حوالی که کوب جایون مدود و همدان رسیده بود متیمان آمده
خبر وصول رو مدیه با عرض نهاد و محصور گشتن ساکنان شده قلع را بعضی رسانیده مذکور و بعضی طبعاً
لشکر که بکوب قلع و از آن مأمور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود و مخالفان تسلط رسیده و داخل قلع
شده بودند و مدیه با هم قلع واری و جان سپاری میگوشتند **و از قلع ای که در غنی تیر و باشت**
بیکر جایون و دهنشای و ده بوشیج و حوت و نفع قلع و کندی چون ربابات قلع بیکر و جلال بجانب
عراق عرب در هر کت مدیه بهر ای جنود اقبال روانه شدند بحمت اجتماع سپاه قلع تیاره ثانی طی مسافت متغییر
مرد و در هر جله فوجی از افواج قاهره بارودی کرده و مشکوه رسیده بکوب جایون می پوشتند بعضی را
در کاب اشرف توقف فرموده برخی را پیشتر نیز ستاد که بفرینل بیک سر و اسباب متغلی طغر کردند
تا آنکه موضع درون آباد از احوال مایهی دشت که قریب بالکا در تنگ در سه دره و بعد از دست مسلک خروج
قدر فریدون بارگاه کرده در خلال اخیال رژی جهان آرا بران متغلی گشت که فوجی دیگر از مبارزان طغر
و کار آگاهان عرصه روز کار کرد از امور قلع واری صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند تا بکفر از قلع فرستاده
شود و با حیاط که مبادا دعت محاصره بامداد گشت و سرش بار و در قلع متعین خبر و هر یک مقدار سی
و بار و اسلحه خوب خود که آورده اند و چون قلع محصور بود از بعضی دشوار در نظر همگان دور از کار می نمود بعد از
انظار این در حاجی کثیر از شیعیان جلالت شمار و جوانان اخلاصه دعوی دار مثل کلک علی بیک
و لد قاسم خان ایما ملوک با طایفه ای مانع و با حمت مساجد که در برون اندن قلع موصل نموده بودند
در خدمت اشرف صاحب تقصیر بود و در وقت بحمت حیران تقصیر از در قلع نمودند دیگر فریدونی

حسین مرزا ولد ابن حسین خان فرزند جنگ خجندی و مرتضی قلی بیگ ولد بر خوردار بیگ بنیسی و
و مرزا بیگ قاجار و مرزا مصوم عرب غلجی خراسانی و بر خوردار بیگ و القدر ملازم امام قلیخان
گزاریدند و نامی انطاقدست و سایر دلاوران کار دیده تا یکبار نفر متقبل انجمنت کرده و خدمت
یافته و تکیه بر اقبال پسر دال چایون کرده و متوکل علی الله از موکب متقی و مسکر همایون جدا شده
سرب و بار و مطحوب خود کرده اند و روانه شده اند و چون باره وی زینل بیگ سرور اسپا و متغلا
رسیده و از غیا عازم رفتن زینل بیگ از خود حسیاط و دور اندیشی سپاهیان با کرده و بی اسپا
ظفر ناه بمحاذات و امداد الطبقه سوار گشته قدری راه رفت و تا دوسه هزار نفر شجاعت کار دیده
همراه نورالدین هر بیگ برادر زاده خود رفیق ایشان گردانیده و انگره تا دو فرسخی شرفه شریفان
صحرانوقف کرده تا صباح اما ده کار و مترصد کار بودند که اگر از راه حیدر سببی با جماعت بر سر سیده
بمعاونت اقدام نمایند و جماعت کس تعلو فرستاده از آمدن خود اخبار نمودند و در ظلمت لیل
چون سبیل که از بلندی رود در شب آورده از طرف دروازه حوالی هزار ابو متغیره می تعلو آوردند
از جمله انگره بر خوردار بیگ و القدر و مرزا مصوم غلجی با چند نفر در آن شب و بجوار از تعداد و افراد
جمعی از راه حیدر و جبار گشته بعد از ده و خود بسیار هر دو گرفتار شده و چند نفری از مردم ایشان
و بعضی بپاییدند اما بقیه السیف پشت بر یکدیگر داده و بجو برق لامع خود را بدروازه رسانیدند
داخل شهر و قلعوتند و تا سه هزار من سرب و بار و مطحوب رسانیدند و جماعت رومی که در انظر داشت
در ششند و خدمت و قدرت آن یافته اند که سببی با انگره رسانند و از قلعو طنه کوسش و مانی و غلغل
نشاط بلند و از گشته باج سموت رسیده و روز دیگر از قلعو خبر وصول آن فوج بنورالدین هر بیگ و قاجار
رسیده خود نموده و مسکر متغلا می پوستند و انواقه دستبرد می بود بسیار نمایان و در هیچ زمان فوج
نیافته که قلعو که محصور یکصد هزار مخالف باشند یکبار نفر از شجاعتان خلاص شمار نقد جانها گرفت گرفته
بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان کرده و بشمار مخالف گشته خود را سلامت قلعو رسانیدند
باشند که درین زمان غلبه نشان و توعیافت هرگاه نفاذ امر باشد و مخالفتی سپاه بدین شایه باشد
بید است که مخالف را به کار از بنیسی و در چون قلعو را به بنیسی و قلعو یک و قلعو متغلا می برد و در ده و درون

و در تنگ واقع شده و آن و قلعو در تصرف مخالفت گشته و بیشتر فتنه لایق دولت نمینموند خبر انگره
ایشان بآینده در و نه مشرودین اردوی متقی بر سر سید حسینی خان حاکم لرستان که با قشون انگره
منوچهر مسکر همایون و عبود و از متغلا می واقع میشد بدان خدمت مأمور گردانیدند و فوجی از متغلا می
دکاب اشرف و پلداران و غیر هم بمحاذات و محاذت حسینی خان مأمور گردانیدند و سال و ششصد و هشت
سلطان حاکم کسکرا با گروهی از متغلا می خجندی و خراسانی که بر سر قلعو یک قبض فرمودند و اردوی
کردن سنگه در درون آباد رحل اخات انداخته بهمت متغلا می قلعو که در کما ششند و فرمان بران
مذکور بر حسب فرمان که با اقدام انجمنت بسته سپاه پیش برده و در هر اسم قلعو کما می میگویند
تا آنکه کار بر محصوران تنگ کردند و از جانب سرور دم کسپاه در غلغل و زلزله بش در سر راه بودند و متغلا
مستور نبود و تحت مصطفی پاشا جنگ که حاکم قلعو متغلا می بود دست در دامن اسپهان زده و انطاقد
و غلجی حضرت شاه ولایت نجاه و ارادت و خلاص حضرت علی نموده و محاذات قاجو بی سرور از انظر
کردن قلعو بطوعا و کرها طاعت را غلب ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعو تصرف داده و محصوران
با ششند و مصطفی پاشا غلات یافته چون رقم اخلاص ده لای خانان نامت و ولایت از لوجه
بیشانی مصطفی پاشا حجتانی نمایان بود بر تبه سلطانی سرافراز گشته ابدان لای یافت الکما مذکور
جایز و جلدوی انجمنت بحسین خان مذکور شغفتند و از ظهور این طاعت و جان بخشی حاجی
لک و محصوران قلعو را بامید و انغوا و امان گشته قلعو را سپرده بیرون آمدند و بسیار بر سلطنت
معتبر رسیده خلعت امان پوشیده منظور نظر مرمت گشته حکومت انجا بی نفس سلطان که در متغلا می
یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از کارون بآندازی کوچ در دوه روانه مقصد شده و چون
به حکام طغیان آب نزدیک رسیده بود و وسط بهرین کوه سر راه واقع و محل عبورش کوه بود و در بر و از انجا
می پذیرفت حیدر سلطان قبول و صهار لوی که یکی از او با قات رو طوت نیز تیب جبر مأمور گردیده و با
صالح و عثمان کار در کنار شط مذکور بر انجام حیر متغلا می گشت زینل بیگ سردار اشک طفره شمار با سایر
امرا نامدار و عاقره فریزی آنها که حسب فرمان قضا جبران بر سر راه جمع آمده بودند متغلا می معتبر نشسته
در کنار شط بهرین لنگر اخات انداخته منتظر تمام جبر بودند که بعد از تمام بد انچه از توقف جلال صدور باید

افاده جمعی که محل فلو شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تنه کوه
گشته راه خلاصه غایت جسته و کثرت در بازگشتن بدین بار قشایافته و بجز از نظر زمینیان را که حصار
مسیوح شد برین پوشش قریب چهار نفر از جنود مخالفه بر خاک بپاشیدند و بدینار عدم شتافته و
برجی که منهدم شده بود تعمیر یافت و در سینه مخدول و معذور خود را بسبب با سائیده دین پوشش
کاری ساختند چون حضرت علی شایه علی از انهای منجیان عیار پشته و جاسیس نکات نشسته
از خصایق حالات بوی پرونی و درونی فلو خیر و آگاه بودند و در شکی که قرار پوشش یافته بود و در
بودند همچنان پاپیر بر علی سیم و لدان قدده المخبین مولانا منطقه جناب بی که برین حق مبارک کل
دارند از اطلاع مسیله استخراج نمودند که میرزا درین پوشش کاری از پیشش تیر و مولانا محمد طاهر
بزدی که در ملک همچنان خاصه شریفه مشک و ازین علم شریف ماهر و مستحیرت زیاد از اقران در هم
استیلا یزد میرزا بران ملک اصرار نموده از بدایت حال دعوای منبوه که از آثار و ضایع کوکب و دلایل
بخوبی ظاهر میشود که درین آمدن بر فلو منبوه تسلط و نفوذی یابند و بر طبق این دعوای اردو که
که فلو رفته در مدت محاصره با سایر حصودان میر برده و حسب الاستعداد حضرت یافت لیکن زینل بیگ
سردار لشکر فلو شمار مانده نزد خود نگا داشت و در میان سپاه منفلا ی بود حضرت علی جانچ
شیوه و شمار نیارفتند از درگاه ایزدی و مقدار شپا نروزی و حضرت بدرگاه الهی واقف بود که
و عاقبت برانکه ده لان محصور از بارگاه معین متعال مسیله منبوه اند تا آنکه مسرعان رسیدند
فلو و غلبه فلو و از ان را بار دوی فلو نشان آورده و بمجا دینوی و شکر الطاف بزدانی پرداخت
حضرت قلیخان و مبارزان فلو در صلات از جمله فرستاده عموم اهل فلو بنوازشت خسته و زحمتی
یافته و چون اسباب در اوقایب مرتب یافت زینل بیگ سوار شد و در تیر کشیم که در میان جهان بزرگوار
ملاک کسری و جمعه که در انکی بداف و عیار به دشمن چست بسته بود برین جبهه با بر جسدان در بر جسد
ندیده و گنار آب احتیاط نموده شش شش پاشش تر محلی را که تا بعد از سفر مسیح پیش نموده مناسب یافته
شایین و اسباب جسد را با جان فلو نموده شروع در بستن کرده و در فلو منبوه مقدمه الجیش از بهر کج کرد
آمدند و میرزا زینل اردو آگاه گشته همراه با کشتیجات و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بوده باز

بزرگس از همچنان قوم و چند عیار به توبه و توبه بزم ممانعت و دستبرد بگنار آب و نارسیدن انکرده
چهره ترتیب یافته بسته شده بود و فلو یک سفروچی به شکی که برخی سپاه منفلا ی بود با جمعی شروع در
گرفتار کردند و در انجا عبور جسد حضور یافت زینل بیگ فی الغور با صلاح ان حضور پرداخت و بنور
از چهار هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده و فیما بین جنگ در پیوست و از انکه زمانی
دلا در ان سپاه حضور داده و دلاوری دادند و خلف بیگ با جنود هر چی بر حلق سپاه مخالف یافت
که در از مسرکه بر آورده خاک مکرر از جنون مخالفان کلکین ساخت جنود و میدان صدمات و دلاوری
سپاه حضوران بنا و ده هم بر آمدند و پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته نشد بلکه کردند
و هر دو با شادی با هم آمیخته و در کس حضور و تقابل شتافته قریب یک هزار و با فلو نفر از کرده و فلو
برخی و تیر و دستان خونریز بر خاک بپاشیدند و چندی از عطای و سنجی بیکان روی و اگر او سپرد
دستگیر شد مراد با شاد خود را و تا قران بعد جلد از جنگ جنگ در ان زمانی یافته در شب عبور سر
در فل اردو و میان شد و چون زمانه لبس لباس عیسان گشته شب ظلمانی بوده بروی اردو
گشاید و فلو در و مظفر و مسعود با گشته و خفیت این فتح بین جای بر غنائی عرض نموده و جندی کرد
کردن شکوه چند عیار پیش آمد که از سر برادر و از انبار آب دیار که نشط بهر کشته شمار داد و غم ملوکات
غزو جلال بود و خصایق حال بعضی افسوس رسید و برود خنده و بهار و است نور و زعفران و کمال آغاز
ان شده بود توأم و دلت و کربان گشت و ازین فتح نامد که در بدایت حال بوقع موت بکنان و همچنان
غلیظه قال گرفتند و جنود فلو در و مورد تخمین و آفرین گشته چون آخر سال شد و درین سنو عالم را بعد از
و قانع و قضایا بر اشل بهر توفیات ان که دایم زندگانی کرده و سفر و قبی اختیار نموده اند خبر بری باید
باقی حالات این سفر فیزی اثر و قیامی که بطور پرست بعد از توفیات در طی قضایا با سلا هر قوم کلک
مساجد رفت و برگشت و استقامت **فیات** که درین سال بر ملا اکر و شش روز کار و عادت مأذونه
چرخ مستقره که بعضی در مدار کارزار و حادثه و بهر مدار شربت خوشگو از شادان نرسیده و بعضی از دست
ساقی اصل شده مات چشمه سر نقاب نواب گشاید و بهر ترتیب که میشود **فیات** که چنانچه مذکور
شد در کجستان به تیغ خرد مولد و غلام گشته درجه شادان یافت و ای از طبقه مسجیان و ان بود

محمود و ضابطی نقود مسکوک جهت مدخج سپاه نزد سپهسالار مذکور فرستادند که بر نوع رائجی اوقضا
 نماید بر طبقات شکر نعمت نماید و زینل بیگ در بورت خود اقامت نموده این نقود را مأمور در برابر طبقات
 سپاه علی قدر مراتب قیمت نموده و موکب جهانگشی های هابون ثنائی طی مسافت منبوه گفتند که
نصابی که قبل از وصول موکب هابون به دارالسلام بغداد میان سپاه طغرل بنایان و قزلباشان
 چون منبوه در مسیر برنجی که در فوق است و در شد بر اطراف و جانب بغداد محیط گشته معی موفور در بورت
 قلعه گری کردند و پورته های عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب نگشت منبوه حصول مقصود نگذرد
 و جمعی کثیره و جمعی غیر از شکران خود بکشتن داده کاری نداشتند حافظ احمد با ش از آواره و حصول
 موکب حضرت فرین که زمان زمان میر رسید غرضی که داشت اندکی زایل گشته بهجت بصیانت اردو
 خود نگذاشت و خاطر بان فرار داد او اصلا منبوه حارب قزلباشان شده خود را در آن قلعه کوه خندق حفظ
 نماید و در بای قلعه خندان اقامت نماید که محصوران از قلت اذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته خیزش
 جاریه نداشتند بهشتند و وسایل انگیزه گاه با جارسان قلعه و حده و وعید سخن میگفت و گاهی زینل
 بیگ میرسد و گفتگوی سپاهیان میان می آورد گشتاید طباطبائی بخیل و تدبیر تاقصه کاری از پیش
 علی بیگ نامی از سجنی بیکان کرد که در محاربات سابقه آرد با حیان که قمار طایفه بیکدیگر کشیده با بیانی
 زینل بیگ می بود و بواسطه اینان خلاصی یافته در بیوقت اظهار سبق شتائی و پاس حق و محظوظی
 کرده با اتفاق یکی از جانشان روی نزد زینل بیگ اندر سخنان خیر خوانده القاموده از روی غلبه بوسی
 دو گاه مسلحی نمود و بعد از عرض و استجانه باردی هابون رفته بهر می جای بخش مذکور بفرستادن بوسی
 و جهات مجلس خدادین سرافراز شده و دانشای محاورات و تحقیق حالات را معین یافته عرض نمودند که
 جناب صاحب سعادت از جانب خواندگار با عکرم موفور در دم با ستر داد ملک بغداد آمده و خراج امانت
 در مصالح منبر و خیمه زنک حرف شده با گشتن سپاه دوم ازین همدوم خبر حصول این مقصود ازیم طمع اندازد
 میر نسبت و میبایم که حضرت شاه نیز که نفس نفیس هابون جهت دفع حادثه بدین طرف نفعت نموده باشند
 بنا بر عایت امیر سلطان سلطنت از سلطان اطراف دوست و دشمن خیم بران دارند اصطلاح نموده در خفا
 و جنگ جدال جاریه ندارند و انما پس نموده اند چون غریب ششماه است که در آن هر دو طرف در انقضای

و غیب میگردد منبوه بخمار غنچه شده و در حال گرمی عواروی میباشند و آورده من بعد که میر فرمود اقامت ممکن
 نیست حضرت شاه که در خاندان گرم و در محنت اندم قض فرمایند که زینل بیگ معتقد بانندی همراهِ این خبر
 نزد سردار فرستاده و مطلع و دان و هر دو طرف را در مواجده با یکدیگر گفتگو نمایند و چون سردار مرد فرموده اصلاح
 اندیش و طلبکار عاقبت مسلمانان شد بدینصورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت
 و عاقبت هر دو گروه باشد حضرت علی بطغله که بار درو شاد اظهار فرمودند که در کس فرستادن زینل بیگ
 متعاقب نیست اما بعد از موکب هابون مات و از بدینطرف متعلقه و جمعی که باال عثمان باغی و طاعنی
 بودند که گفته دفع انکوه طاعی کردم اولی این بود که نیکو این سلسله آل عثمان ملک مودت این خاندان را
 با هم آرم داشته شافقت نمایند که رابط مصالح و دوستی که فیما بین واقع بود استحکامی تازه باید از بیطرف
 نیز لحاظ آن شرایط و آفت دوستی بنظر آید و چون حضرت خواندگار فادامه الحریص اند حضرت و صفات
 مقدسه اش که درم بغداد را که با او عباد هابون مانده بماند دستند باز گذارند و چون در مقام شافقت و محال
 شدند تا میر نسبت بجهت ان گمانند زیاده از مقدار بدل و بعد منباج امید که خبر و مودت خلق باشد از
 برده تعذر بخوبی نگاه نمودارید و زینل بیگ جانی بکشتن ملوک را که گاه سخندان است در یافت علی بیگ
 و جانشین مذکور نزد سردار فرستاده میانه او و سردار و امر او با شایان رویه گفت و شنید سپاهیان
 بسیار واقع شد و سردار در حصول مدعای خود اصرار می نمود و از سخنان روی اندر نفس در حق می نمود
 از بیطرف نیز که لک بجملا هیچ اثری برین رفت و اندر مترتب نگشت بعد از معادوت جانی بیگ زینل بیگ از راه
 نظام صلاح و در خانه دیده داشتند که دفع حصول سپاه دوم و استخلاص محصوران خبر بیک خبر و خبر خبر
 میر نسبت لهذا اخبار بدینچ و چهارم گشته اند که آرسنه و لا در آن جوشن پوشش بر خاسته بوی برشته
 که باره کلاه خوشان روشنی خنیش آینه آفتاب بود و دست و صحران شده سخنان و بندق کلکون
 لاله زاری می نمود همه با نازی نژادان نامون نور برق رفتار که برکت لک بر زمان آینه بخشی گفنی
 و کوه بیکان همان کرد که از تندی جولان با باد صیاد و شش بر دوش رقی از خبر عبور نموده بفرم جنگ
 اردوی سردار گشته با قریب سی هزار جهان درم از مای خیره دار و تفکیک با یکدیگر بنی جلالت شوا
 در برابران سپاه بشمار صفوف قاتل از دست خلف یک نمونه جی بشتی که بر اولی و هر یک یکی متین بود

بیشتر رفت و میبند و جبره سپاه منصور مردان و دیران مرگ از استخکام یافته منبر منبر بهر ای چو
 اقبال پیش رفتند تا آنکه بعد صاف بقرب انجاسیده بنی الحکیم بکفر سجده نشین بود از طرف رومی
 اصله نام و تعادل ظهور یافت زینل ملک و اعظام در همتا فرود آمده از غور متور و مردانگی شایانها
 برای کرده در عرصه درم مجلس خرم آراستند و زینل ملک رفته با خیمون بجای احمد با شانو شسته
 که نیست با با فتح قلی بزم ملاقات آمده ایم و قرب جوار دست داده لایق نمایا بد کافصا سعادت
 با وجود کثرت لشکر حراثر و اظهار دلاوری لافهای کزاف از مقابل فوجی از افواج قاهره فزونی شش از
 نموده بچنگ پیش نیانید و مصدر بدنامی خانواده آل عثمان کردند در حین تفرقه فرستادن سوار شده
 بیشتر فرستادند تا آنکه صاف از راه میدان راه نموده و دیران تنگی سپاه جرجی تا آنکه از خندق
 و چند نفری روی زاده کنار خندق و سنگی کردند زینل ملک در جایی که رسیده بود باز فرو داده
 شمایانها از خوف و برمی دیگر استند از شطرا جواب نداشتند عساکر در دیران خندق
 صف کشیده بروش قلو و دیران حرکت اردوی برداشته و برآست برون آمدن مطلقا نکرد و سوار
 در جواب رفته و بمقابل در نیامدن سخنان سست و عذرهای نادیده نداشت و بوضع بیعت کرده و
 برآست جنگ جوانانها نیندازد و با خبر رسیده بود بر خشت بهایون شاهی بخود سر یک خندق زده
 با نظره باز گشته باری خود آمدند و حقیقت حال مبرض عاقلان شده و جاه و جلال رسانیدند که در
 باب بخار به خندق بدو اقبال را نه نمود و علمانیده چون بر توان خبر بر شیکا خیمه نور یافت از محل اقبال
 کوچ کرده چند مرصه بکنار آب بهر زنده بر دوار و بسکه دیگر ملکی شد بر آورده و بارگاه با وج مراد و
 و زینل ملک و امرادار و عطای لشکر طر شاعر بقدر ملازمت فایز گشته سعادت با طبعی یافتند
تا که حصول موک بهایون بار منی از اسلم بعد از و بیست سپاه متقلای عسکر قزوینی و تار و تار
مقتل و دیار چون غایت انزوی همواره قریب حال و رفیق ثانی و آمل هوا خوانان این دمان و کسان
 نشان است و دین پوشش خبر مال هر تدبیری که حضرت اعلی در وقع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند و رفتن
 فقیر افتاد و هر تیری که از کمان اندیشه برون جیب بر هدف مراد رسیده کار گرانده علامت فتح و پیروزی
 با باد و جنو و جوی بطور روحی بیعت و از عاقلان ضرر و آسیب میبارانان جنود و فزونی شش غیر رسیده و عاقبت بهمان

غالب آمده نصرت یافتند انصه چون موکب بهایون فال جاه و جلال و کمان آب بهر زینل اقبال نمود که
 بجای کلمات انصاف یافت که بر پنج بدفع و شمشان بر داند و بهر چند بن خوار نفس سبایی
 و رعیت را که شش صفت ماه است که در مضیق محاصره مانده خط از فرد و قلعه داری و مشت قنوط و چندی
 آسودگی نیافتند ششم غیرت بخواب راحت آشتی نکرد و بهر طور بر سر راحت نرسانیده از تنگی
 محاصره خلاصی و همتا عاقلان خود برد در خندق کرده پشت خود را بهر و بهر توب و تنگ استخکام داده
 دست از کار تلو کشیده بقلعه داری مشغولند در انصورت جنگ خندق موجب تقصیر شکر است و هر فده
 در آن غیرت را می مواند برین قرار یافت که در تقصیر و غیره کوشیده راههای طرف آب خشکی مسدود
 کرد که از هیچ طرف از دقت بایان نرسد و از فقدان ماکولات و نایابی علق الدواب کار با خطر از اجتناب
 موجب فقر فلکی است که در جوفیق است و تقاضا هر آینه بدین تدبیر شایسته هم عادی بر وجه و ساخته اند
 از بدورت کنار آب بهر کوچ کرده در مکانی که غلط شط بهر زینل و جبره قریب شهر طرف قرقا بیست نزل اصل
 فرموده خلیل سلطان سبیل سپهر را با فوجی از دلاوران بطرف سامه که سر راه موصول و بار بکرت و با
 گشتی از دیوار بگردان فرستاد و میگردانند فرستادند که راه هر گشتیسانان مسدود کردند و بنابر عتاب
 حزم و جفا طرسم یک مبادی و محبت را که از زمره معربان و دیران کارگاه است با فوجی که بر تخت تانور
 فرموده و متعاقب خلیل سلطان با منصوب به اندونود و جبره از مکانی که بسته شده بود آورده در وسط دلی
 بهایون محل خاسب اختیار نموده نصب کردند و زینل ملک سردار و سپه دار است منصور و خلف یک نفره جوی
 به شش کچر فوجی بود سپاه در فخره از جبره عبور نموده در انظر آب و با دیران الحکیم بکفر سجده نشین بود از طرف رومی
 نزل اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و جفا طرسم به شش رومی لشکر را بجز خندق و نصب
 استخکام داده و فلکیان قدر اندازد بجهت کاشتنه امام فلکیان بیکر یکی تار و کاس اراده نمود که با کل عاقله
 باصال گشتی از جبره عبور نموده در انظر آب لشکر اقامت اندازد و راه فرود میرا از حله عبور مسدود کردند
 و حضرت اعلی بخود رفتن او با انظر غمگین و در کار نیندازد که مبادا لشکر خود بر سر او آید و از انظر بیعت
 طبعان آب و نوزد عبور مسدودت دست ندید بلا فخره امام فلی بکلام استیک ناسی امام فلکیان ترک و کوان کار
 آمدنی است سر کرده و شکر تار و کاس کوانیده با جوی دیگر از فلکیان و دلاوران جنود و فزونی شش عاقلان آب

گذرانیده با نظرفرستاده که در هر روزی همایون رحل اقامت اندازد و ایشان نیز به سوار
 و نیل بیک و خلف بیک و پیش روی خود حامی که مانع دخول لشکر بیگانه نماند و در مرتب ساخته
 نفیکیان گماشته است حکام دادند و در میان اجزای آن نشسته که از طرف بغداد گشته است بسی
 بغازیان رسانند امام قلی بیک بعد از استقامت سپاه و استحکام مقام با قوچی از افواج
 بر سر شهر جلوسان باشت الوند اعلی مشهور در آنجا میبود رفت ارسلان باشت با جوی
 و اعزب مخالف بمقام سپاه منصور درآمده و بیابن بخار به توقع پیوست و الوند اعلی انترم یافته
 قریب یکزار نفر از آن که مخالف طبعه شمشیر ابرار گشته اند در ارسلان باشت با بقیه البیت از راه
 قتلوج که طرف حلب میروید پیروان رفت و غنایم مو فوری و ذخیره بسیار که از جانب بصره و حواری
 و اخذ و بارودی در میان در می آوردند بدین عساکر منصور درآمده و بمساح جلال رسیدند اکثر
 دواب عسکر مردم از فغان علی و سر حلف که در بن طرف آب نایاب است با نظرفرستاده که
 الوار مردم حسین خان حاکم ارستان و مرتبه دیگر خان احمد خان از لاریا با نظرفرستاده و در آن
 شش شش صفت فرسخ راه طی نموده چو کاه دواب رسیدند و چندین هزار استرو و
 را در آن اوقات حسن بقا اندوخته اند که هر کوه اجناس از جانب حلب در راه قتلوج بارودی
 در میآمده و چهار شده غارت کردند و بسلامت بارودی معنی رسیدند و چون بمساح جلال رسیدند
 که از طرف حلب و شوارع قتلوج خزانه مو فوری و ذخیره و اسباب غیر محصور بارودی در میآمده و چو کاه
 ناظر بجنایات را با گردی از میان زدن با نظرفرستاده اندازد و در دشت که در پیش کوه با نظرفرستاده
 راه یافته و در کوه مستولی شده بودند خوف و هراس بسیار بر سر دین ماه یافته و کوهی که
 می نامند اکثر طبل و میل کوفه مراجعت نموده و بعضی که بکشتی درآمده از آب فرات الوده آمدن نموده
 بودند بدین زمان بیک دشت که طرف شمار افتاده با تقو و افرو و غنایم فاخره خود نموده بارودی
 یکسان بوی پیوستند و تره و اندوخته فوایل رومی از نظرفرستاده که با یکجمله منقطع و شوارع قتلوج
 مسدود گردید و از ذخیره فرستاده و بارودی و غنایم که در دشت و شوارع قتلوج
 تراکس و دین و قوچی یافت و مال مال مخالفان چون جمعی کثیر و جمعی غیر از سپاهیان و بعضی که

در قتل بودند و بارودی و ذخیره بسیار زیاد و هستند و هر روز مقدار کالی غله و اجناس مالک و علی
 در کار بودند و در دشت خاصه و امتداد گشوده اند و در مقبض یافت و هر روز مردم بی ثروت شهری و
 از آن اجناس عجاج خود از قتل انداخته بیرون میبردند و میان از تقریران حیده گویان بدین
 و تنگی معاش و محصوران آگاهی یافتند و انتظار فتح الباب میگذرانیدند ماه مبارک رمضان رسید و
 رعایا و سکنه بغداد اگر فی الجمله ذخیره داشتند از چشم سپاهیان مخفی داشته بودند بی آنکه
 ناگولان مالشی یافته خرید و فروخت و شهر بازار کمتر میشد و بعضی فلجانی و شتر مرغی و بعضی
 القول در دشت گشته و فرستاده و حقایق مال بر ضعیف شرف بر تو طهور انداخت و حضرت اعلی شاهی
 ظل الهی با لاهام سر و شش غیبی بخاطر آورده اند که از راهی معنی سرانجام توان و در سرانجام نموده
 مقداری کالی اندوخته از راه شط با کشتیها بجانب قتل فرستادند که از راه غربی طرف بغداد گشته و کوهی
 جبر بود و دخل قتل شود بهم مایه اطمینان قلب رعایا و مردم شهر کرد که اگر ذخیره داشته باشند در خرید
 و فروخت آن دلیل کردند و هم موجب استغفار و امیدواری سپاهیان و پاس و نومی و مخالفان گشته
 در انتظار سپهتمان که آخرین تدبیر تا مضی سر داریت نموده باشند و این امر که بر تیر و نظر مکنان عبیر
 و بنایات دشوار و بسیار دور از کار میبود زیرا که از راه غربی قتل که در مقابل بغداد گشته و اقصی است
 تا قریب نیم فرسخ از راه و طرف آب و جوی معکرو میان بود و کشتیهای بر بار از میان رفته و مخالف که
 از حضرت و تنگی معاش شام تا صبح چشم انداز بر خوشه بر دین و دخته اند که از اندین و بقلور ساندین از کالها
 در کار است و در باستانی نامها نظر رسیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی بهت خنده و به حصول این امر عبیر
 که باشند کس معنی قتل فرستاده معاین جبر که در جرم قتل و حفظ و طلب فرمودند و بعضی فلجانی و بعضی
 کشتی با جمعی و در آن نفیکیان جلوس بسیار در آب شط انداخته و در بار کالی نب گشته و رانیده بکار بارودی
 رسانیدند و آذوقه بسیار از راه و جوی و کندی و دروغ و دزدی و کوفته و قسام ناگولان حاصله
 در بنایات و شرب و قند و نبات و اشغال فلک که در بارودی معنی یافت میشد سامان و سرانجام داده و باستانی
 مذکور دفعه دیگر از آب گذرانیدند و خلف بیک مغرور و بی باقی که بی خبری و جنود اقبال بود با قوچی از راه در آن
 بدین خدمت نمایان آمد و گشته و دود از دهن مو کالی بر میان زده کشتیها را تملک کرده کشتی نمایان جلوسان

متعاقب کردند چون متعاقب مذکور گنجایش لکن آن اجناس نه پشت موازی باشد و او دیگر متعاقب و آن
 بار که در یک بر خال بی زوال همایون نموده از آن رشت را بی پشت مذکور یکی در دوازده رسانیده از آنجا
 دفعه دوم به متعاقب نقل نمایند متعاقبان رومی که در دوازده گشته اند از آنجا که در یک راب و چند محل
 زده و خندق حفر نموده بیکر بانی تفنگ انداز گماشته است حکام تمام داده راه رود و راسد و در دوازده
 بوده چون خلف یک و جنود قاهره که پیشروان اذنه مذکور بودند و آنجا رسیدند بنها بن برده و کرده
 محاربات قوی دست داد و مبارزان جنود اقبال بران فیه موفور مظهر و منصور گشته جمعی کثیر از رومی
 و بیکر بانی طو شمشیر غازیان کشته بقیه السیف در شتر گشته و بس و بار و خنجر گشته و جنود قاهره
 تا مقابل در دوازده را از متعاقبان خالی کرده آن اجناس موفور را بر دوش مدعا مقصود و موفور بقبله
 کشیدند و متعاقبان این طرف از آنجا راب نظاره این دستبرد کرده اصلا فرصت مانعت و قدرت
 معاونت مردم خود نیافته غفلت شاه مانی مصوران با وج اسنان رسید خلف یک خود در حال در دوازده
 شده با صفی قلعان ملاقات کرده و رو سفیدانه با انجام انجودت برداشت و بسلالت مراجعت نموده
 باردهی همایون پیوسته مرد و نجیب شاه و سپاه گردید چون از اقامت اودهی همایون در کمال خلط
 روزی چند گذشت زینل یک سوار و سپید رهنورد قاهره که از آنجا بیاید گشته در برابر متعاقبان
 نشسته بودند از طول اقامت و لیکر گشته و بیکر باره مجار به راعب گشت و محاسن کنگاش مشورت
 انعقاد یافته زینل یک و جنود قاهره مجار به رخصت یافتند که هر قدر کار نگار گشته از جلاوت و دلیرهای
 بی محل که موجب تنصیف جوانان کار آمدنی باشد عساکر را متوجه کردند و زینل یک و علم اعظام بعد از استیلا
 همایون صفوف قتال آراسته متوجه اودهی متعاقب گشته و خلف یک بدستور جمعی و مقدمه پیش
 سپاه منصور بود در بنجر تبه سوار چون از برون دفره و مبارزهای قلع و داران از استیلا وصول مقصد
 مایوس گشته بود با خطای رومی و جنود موفور بقابل سپاه منصور در آمده در آن رخنه می کردند و جنود
 صحت آری گشته و عرابه و توخانه در هم کشیده اند کی بای جلاوت بیشتر نماید از بنظر تیر افواج قاهره
 که همراهی بودند اب جلاوت پیش برانده در دوسه محل میند و سیر طرقتن بیکر ملاقاتی شد
 محاربه دست داد و قوی از جنود مخالف بر سپاه محاربه خرابش مقابل خود زده و آورده چیرگی نمودند از بنظر

زینل یک و خلف یک بیشتر رانده اب جلاوت در مرکز تیر و انگیزند و جنود قاهره و علم اعظام که خود در حفر
 سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قریب یکبار از انطباق بر خاک هلاک شدند و جنات را تا آنکه از
 خندق که حفر نموده بودند و استیلا در برش انشا باد عطشی در زمین انداختن بی اعتدال در زمین کرد و غبار
 عظیم ارتفاع یافته مرکز تیره و در دوازده را در گداخته برهنی کرد دست از دشمن معتبر نشد بد جهت
 زینل یک و عا کز طفره آثار عثمان باز کشید و مظهر و منصور مراجعت نمودند و متعاقبان خود را بخندق
 رسانیدند و بسیاری از بیکر بانی که میاد بودند در زیر دست و پای سواران مانده برخی از ارتفاع
 کرد و عیار راه خندق کم کرده در دست و چو ناما دیدند در برین مرکز سوای عیبت علی یک شایسته
 شاطو که از عیان بود که کسی اسم در می داشتند با آنکه از عا که منصوره ضایع شد و عیار از او مذکور چون
 از هر طرف راه ساهم و دگشت آمدت از اردوی رومیه شطیط شد و مدتی از هر طرف اذنه نیلند و
 عسرت و تنگی در مبارزه سپاه و جرایع یافته سوچی توغی رود و یاد کرد در آن از جنابان قاهره مانده و
 بهارهای متوجه در میان شکر شوی عیافته هیچ خبر نبود که و سر بهار نخوریده بود و در جمعی نف کشید
 جملات رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید و بر حدی انجامید که بسلالت بازگشتن مقصد بود و اند
 عدم قدرت و فقدان استطاعت بیشتر شود زیرا که کرده انبوه از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی
 در محارک و یورشهای قلع و برجی از شدت بیماری باطل طبعی بعالم آخرت شتافته بودند بقیه سپاه
 اکثر از بی لایق و بعضی غیبت و غارت خرابش و بعضی از نابالایی طبع و سر علت تلف شده بود باید دانست
 تا لاغ باری در شتند و نه با بوی سواری حافظ اعدایان و خطای رومیه تقریبات انگیزه مصطفی آقا نام
 مصطفی فرستاده است و عا نمودند که یکی از مستعدان سخندان از بنظر فرستاده شود که بعضی حکا با آن
 گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حب لاسند عا گشته بیک بوز بانشی بسا جلودا بهله مصطفی آقا فرستاده
 قیامی است که گوی سپاهیان واقف شد و میان سپاهیان رومی که هر یک بطریق مدعی خود سخن میگفتند از عا
 رویداد و بعد از قیل و قال بیکر متفق اللفظ است و عا نمودند که در کتب کتاب از خاندان توت و استند
 اعمال و افعال که در حین خصوص واقع شده باشد بکرم چنانی انفاض فرمایند و من بعد و میار سپاه و کمال
 این بوده باشند که از روی اطمینان فاب کوچ کرده اقلان و خیران خود را بمنشی رسانند و نخته بیک صورت

صورت الحاصل است از اعراض است نمود و هرگاه نام مستحق از جانب در میان آمده سعادت است و اگر
 سزاوارت و برتری جلی مستحق است از جانب افترا یا فتنه نوید محبت و شرفه آمان یافتند و این
 هنوز نخته یک دارد و دو میوه و هرگاه دارد و میوه باون و شرایط مصالح از طرفین است حکامی بنایند
 که سپاه مردم بخود سر متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفته و هر کس بقدر قدرتی در دست سر خود گشت
 و سرور بی اختیار در کمال اضطراب و سراسیمگی با سایر عطا تبارخ نم شهر شوال طبل ریل گرفته و می شنید
 الاغی چند که بجهت قتل بکند و توب سلطان سلیمانی قدرت بود و سر تمام توانستند داد و تو جان و برون
 جیا خانه سر کار بادشاهی را بعضی در بورت و بعضی در ادین منزل انداخته رفتند و خانه یک روز با شاهی
 و بر خور در یک و القدر ملازم امام قلیخان و بجز اصم صوم عرب غلبی غریبی را که بکشت در حوالی قلعه کزنا
 شده بودند گرفته بار و می معنی باز گشت کرد و می از عکس مضمونه و صفی قلیخان و در باب جلالت قلو
 تعاقب ایشان کرده در مقام استیصال انکوره در انداخته حضرت اعلی از دست چپانی باغی باغی شده
 بر تریل یک نفر فرمودند که یک نفر و در حوالی ایشان را که از انقیده شکر باز از انقضای متوج گردانند و در تریل یک نفر
 علمتند از تعاقب مراجعت نمودند و هر که آمد در دم بدیدارم کار می یافت بر تریل حال باز گشتند
 اما هیچ مرتبه باین بر تریانی در سواهی باز نگشتند بودند و در سه هزار نفر بلکه زیاده بهار دانا توان در و
 قلو افتاده بسخنی جان میدادند حضرت اعلی شاهی از قور ترم جمیع عباد الله شخصی را که باشند که بپار بر تری
 کرده از حال بهمان خبردار باشد و اکثر راه عدم میوند سباب ایران و سلطه بسیار که صاحبان خود دارند
 بروای آن انداختند نصیب غازیان و غلبگیان قلو کرده و میانه و در موصی اعاب و اگر دیگر کرده کرده
 بتعاقب شناخته و جمعی را که بتعاقب بر تری انداخته و در ترم ملک بر میا عرف ایشان کشیده و بر تریان
 سر میدادند و در هر محل فوجی از بهاران راه عدم میکردند و بجهت عداوت و با عراق عرب و قزوین و سایر
 متفق گشته تصرف اولیای دولت فایده قرار گرفت و قحطی اما با طرف و جهات سرحد ارسال یافت چون
 اطباء بجهت باشند که می بود و بجز برون وقت نمیشود و در تریان و تصدقات بجهت سکنه و حاکمان کرمان
 و نجف ارسال شدند بعد از تریان مرافقه که کاطین علی شرف الصلو و النجیه خان غریب بصوب
 مراجعت انطاخ داده ریاات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه متدی که بواسطه باغی و بکتر

روانه شد نه شهادت بلاغت شمار تواریخ مغرب جبهت بن فتح جبین که بیعت در کات اردواح مقدس طبع
 طاهر بن اتفاق افتاده طراز فتوحات خلیفه روزگار یافته بود در سلک نظم کشیدند از جلای از شرف و بر تری
 این تاریخ یافته **بجده** که عباسی علی شاه بنه غازی و زلفه شاه دین که بدو باعد و اگر غالب **جو**
 جسم از خرد تاریخ نفس فائق کفا کرد و می را فخر کرده علی ابن ابیطالب چون سخن بدینجا رسید لازم بود که
 خاندان عادی چند که در حین محاصره نجف اشرف از ان بنظر العیاب بطور میوسته بن ظهور شده
 یافت در بن نسخه عالم از آرد علی ابن دستان اندراج **یابد** **مکره** **انق** **عادات** **ظهور** **کرات** **کرم**
محاصره **نجف** **اشرف** **از** **ترویج** **مقدس** **شاه** **خط** **ولایت** **و** **معا** **یافت** **در** **جبهه** **شمال** **مکان**
 سلطان سر و ولایت و کرامت از ان رفیع و بن الاعادی و الاحباب اطهرت کمال این امور از کرامت
 ان بنظر العیاب محل استجاب باشد بنابر افتخار و مبالغت موالیان و دوستداران اهل بیت بنظر ظهور
 در اتم اغفالات از مردم نقد صلاح الکفار استماع نموده رقم خبر بر می **یابد** **مکر** **مستود** **ادواق** **بوسط**
 از موالی محمود کلید دار و روضه مقدس حضرت شاه ولایت پناه مشیدم که میگفت در دیانت حال کمزاد
 باشد آمده نجف اشرف را محاصره نمود و بسیار پیش آورده در سخن اینهمان دین یکی از ابطال اهل بیت
 انداخته و مردم در روز بیای بری که سبب پیش آمده بود آمده گاهی بنابر نصیب عدا و مخالفت تدبیر
 پیونده کوئی آغاز عدا و سخنانی لاطایل با و از بلند میگفت و تندیدات میکرد و گاهی اظهار ترم که میگفت
 که من آیم آنچه از دیار حرم و بر شایم می آید که غریب این حصار تا استوار نفر و غلبه مفتوح میکرد و در دستان
 طبعه مشیر و جلیل امیر گشته اموال تبارخ خواهد رفت و در غریب قلو سر دین مستود و این نهیانا
 موجب خبر محصوران و تزلزل خاطر ضعیف را بان و محافظان میکت روزی یکی از خود سالان قلو که
 مدت انحراف بجهت گرفته طریقی از جنین ان نمیدانست فکلی مقصدان بدیخت بجهت آورده از دوح
 مقدس شاه نجف استمداد بجهت کرده بیرج بر آمده در جبهه کان مرز که کوثر بن قیل سخنان لاطایل بر زبان
 داشت فکلی انشاده کلید بر دوف مراد آمده و خبر سرش بر تریان شده **بج** **مکی** **انق** **کلی** **نصیب** **در**
 طرف حقه صفا فکلی بلند فایده جرای بجهت گرفته و هر روز از انطرف می انداخت و هر روز کوئی بسیار
 میکرد و فکلی محافظان حصار را و غیر رسید و مردم انطرف از بسیار متضرر بودند و روزی بر سبیل حصار بر تری

صورت کتب **جانب غربت** تاب روح فروم مصاحبه گامیاضه نمونه در دعوت صافیت
ایات و عزت کلمات ایات بود غایات خافه فکرها اعلام مجانبه بود اگر لطف ایدوب بود عیال
طرقتن در کمال شرف و نور سوره طور ایدوب بعد از الله فلا وجود ما بود و غرضی فایز سنده موجود
اولوب لیل و نهار دعای دوام و لشکره مداوم و دیدار شرفیکه مشاق عظیم اوله و غمره استبانه بطوریه
سمان حاسب سبب الاستیابان رجاء اولونور که پر آنچه دیدار شرفیکه مشرق لمن سیر قیل بین غرض
سید المرسلین قیام بود به سفر زبات از غلظه غلظه و غلظه و غلظه استفسار به سیر سیر سیر سیر سیر
سفر و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
مرد و حوت ملک و ملک سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
سود و لوب جولا و قافیه سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
بلال اولوب کوندن کونده و اولوب سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
شاه عجم طرفین سرداران و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
جلال و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
لوسر کن اوزره املکن شایه و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
به مقدار سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
دش و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
که و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
شیر و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
اوزه و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
پیش و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
نضا و اول ملعون جیر و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر

نمودنی بافرو و بعد شروع ایدوب با چند سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
بران سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
و حلب نامطی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
زهر و لوب سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
کندی اند فکرها و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
پروم طرفه و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
الحاصل سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
یوایق سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
کسب طایفه و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
شاید سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
از سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
دور سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
بشارت سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
که سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
الاسیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
اول سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
بوسه سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
بالذات سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
توکل و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
اول سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر

و کما

نیز

آغاز بنا و مسکن خودم نوروز لیل افروز شد طافری هم مبارک و سیرت بخش عرصه جهان روشنی
 افزای حال دوران نبی فرمانروای اعظم چارم آسمان برسد شرف و اورنگ کلامی برآمده در شب
 یکشنبه دوم ماه رحمت ساعت هفده دقیقه از شب گذشت از آخرین منزل حوت باده لیلی ای
 محل نقل نمود بساط عالم آدشی در عرصه کیتی گسترده فیض رسان بهایتین همان که بدینوشان ریختی
 بهر هفت کوه بی غل روزگار خمیدند سر و سر استبان اهل سرعوت و در باغی افزوده از فیض بهار
 و طراوت تازه یافت عند لب خوشن همان گاه از شوق مقدم کل باغیان بر کوه نو انبره را دید
 و گاه از رشک هم آغوشی کل با باد صبا و برین اختلاطی بار جو قافله انداز و افغان اند کل با همه
 کس انس و ساز بلبل فراق نالای برادر و نواب بهایون علی بنوری و خوشنکی در خطه لیدیر
 شرف کلبایی و عشرت برائی میگذرانیدند و کاهی شنبه شکار برده و قهقهه باز بلند بر دوازده پوسل
 در لاج کلبایی بر بر و از در آورده نظام بخش عالم شوق و خرمی بودند و در اینجا زینل بیگ سگلی در ازار
 خدمت و جانباز مبارک در چاکری چند و مستان و مرد انگه که در سفر مقصد و بطور آورده بودند و
 تربیت و مسکنی عاقل بود بر تبه بلند ابالت و خانی و منصب ارجمند ایشان که کافاسی بنشیکری
 سافر از کرده بایه قدر و منزلتش بلند یافت و الکاری که اقطاع علیقلخان بود باو شفقت
 و چون موسم بهار بهار شده بود از اعتدال ربعی روی بگری آورد موکب نصرت قرین از قشلاق
 باز دران در حرکت آمد و چون آوازه حرکت شکر درم میرسد عیان غریبت بدلاسلطه فروین
 سطوفه شدند و بهر ترن زمانی در دلتخا نه مبارک و آنجا نزول اجلا فرمودند و از فرودین بهجت نظام
 امور سرحد آذربایجان و کرجستان لای جانانی به انصوب در حرکت آورده ببله سلطانیه مغرب
 سرافات عرقاقل گشت رستم یکبار اول بهجت را که بود خراپیت و کار دانی مصطف و بر تبه لیل
 سگلی که سرافراز بود بدلاسلطه بر تبه فرستادند که با اتفاق ملک بر تبه و آنرا از طرف از سرحد و آن فرود
 بوده و در خفا دروید و اگر او ان سرحد کوشیده مساعی جلیل بطور آورد **و سماع اقبال** که درین سال
 تجر طور اند خلاصی یافتن فراق خان هر کس بیکبار کیتی و ان بهت از حبس هوا و طایعان کرجی که
 در راه قرقان کرجستان بنوعی که در محل خود خبر یافته گرفتار کجایی شده مدتی مدید مجرب بود چون

مهاجرت مولود و کرجستان برنج و نخود استقامی داشت یکد و نواز محافل ان و تطبیع یافته در زمان فرخت
 او را برداشته از کرجستان بیرون آورده سلامت باز وی قورچی باشی رسانیدند و بعد از عرض و
 استجازه بهایون روانه شیروان گشت بولک و مایان و متعلقانش که در شیروان بودند بیرون گشتند
 بیکبار کیتی و نواز گشت **و یکی از سماع اقبال** در حق قورچی باشی **و سماع اقبال** **و سماع اقبال**
و سماع اقبال **و سماع اقبال** سابقا مذکور شده که حکومت خضر کرجستان قس سلیم خان شکر الدین
 و محاکم قلع و انجا با و جمعی تنگیان منقلب بود و در سال گذشته بنا بر کوه حق و قورچی کرجستان
 و سرحد واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم بر سرحد و از ایازه باشت حاکم ارض روم که قرب حصار ولایت
 مذکور است آثارنا را خلاصی و حیل اندوزی بطور مدح محافل قلع و خضر که معظم قلع انجا است ابر خود از
 هم محاصره و تنجیر قات در قلع منزلزل گشتند و چون غیر شکست و است قلع هنوز نشده بود و چنانچه
 باید استحکامی داشت سلیم خان نیز صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بقورچی باشی پیوسته و قورچی
 از آنرا روی کرد و قورچی را در آن حوالی انجامی بود برای خود با خبر نموده و صلاح ایازه باشت علی بن
 قلع و مملکت خالی باقی منوجه انصوب گشته نصف نموده و قورچی باشی که باقی ابر در قلع قلعان داشت
 از دورت فشق حرکت کرده بعد و ابروان آمده بود و تنجیر قلع مذکور نامور گشت و زمان بیگ نظر که با کرجی
 از تنگی و تنگی بنشینان رساله گشتند با در باجیان رفت و بدست حساب لام قورچی باشی پیوسته باخاف
 بر سر خضر رفتند و قلع را محاصره کرده از اطراف و جوانب سیمه پیش برده کید و حصار از کوه تبه تبه
 پیش بر تبه زد و به حیدر گاه قلع در ای کرد و چون قلع شرف تنجیر گشت و داشت که قورچی تبه و غلبه
 مفتوح میگردد از هیچ طرف دردی نرسید و قلعی باشت طبع صلح اطلاق دست از قلع در ای باز داشت برین
 پنج که رویه از قورچی قورچی باشی بود و هر طرف بر کس خواهد بود و کراحدی اراده آمدن و باز قورچی باشی
 باشد رعایت یا بد قلعی باشت بعد از حدود و مواش قلع سپرد و خود نیز قورچی باشی او رویان قلعی باشت
 او اختیار نموده بعضی دیگر بدیا خود رفتند و قلع صرف او لبای دولت نامه و در آن و چون سلیم خان بهجت
 انصاف قلع بیرون آمدن بدون محاصره و زود خود مقدر و از اهل انصاف بود و حکومت بخا بنشیکری قورچی باشی
 یافت و او باطلان قورچی باشی ان سرزمین اند و قلع و تبه تبه بر دست **و یکی از سماع اقبال**

و بعد از آن یکی بفرستد و دست در این استغفار آرد و دعای خود را بگوید و موعظه و دعا را
و شرط نمود که اگر غایت و لطافت شایسته شایع او باشد مدت عمر باقی از جاده بندگی و متابعت پر
نماید و بعد از معاينه و شرط بپایان بازگشت بجانب تقییس شود و خود و حقیقت رفت و آمد خود را بر عرض افغان
سده جلال رسانید و طهر و بر جاده اطاعت و انقیاد بنیت **ساخته که از آنجا خودی باز داشت**
بدرگاه کبیری کعبه و اقامه که چون دیات قیروزی آیات همایون حضرت و اقبال از سفر بغداد
معاودت نموده اخبار فتح و غیره و زی و نه بیت شکر و در سر حد انتشار یافت باز داشت
و یکبار به طهارت خلوص و عقیدت و خلاص کرده نور و یک نور چرخ استوار جلوه کرد و سالک نشسته که در جبین
نموده شربت قلنسوه داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناچهار و تصرفات مال بخار و عیال
دنیا دارانه متکبر است و چون خلیل با شاد و در در میان متوجه دفع او بود چشم درخت معاودت این دولت
دست و چون از اطوار او و بیتی و مکر و حیل بطور پیوسته بود در هنگامی که شکر بر سر او آمد و معاودت
تو حاتم مندر خلیفای و امام فرستاد که توحیدی باشی با شکر کفر افکار که در اندوه بود و در ایران قافه نماید
که با او از در میان دست درازی بقل و همایون اعلی واقع شود و بعد از آنکه خلیل با شاد و در بارش بزم
تزیین رسید و بشکر صحن با شاد نامی را با چند نفر از با شاد بانی و جنود بگری تصد استراده و قتل و اخذ
بارش و دم فرستاد و بستان با شاد و عیسی یک را که از معتبران بود بر سالت نزد باز فرستاد که او را در میان
کرد و اندوه و غریب نماید که یک پیوسته با اتفاق بر سر اخذ در اندوه و ستایش او و اقبال که در آنجا است
بر کفایت تو مأمورند از خود داخل نشود باز بستان با شاد و عیسی یک گرفته نگاه داشت و با شکر کفر
بیشتر کردی جنود قاهره که در سر حد خود بودند از خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغلظ بر سر در
و با شاد بانی و بیکرمان که متوجه تخریب بودند و بخت مجاهد نموده و سبزه نمایان کرد و چندی از غلظای شکر که
حبیب با شاد و بشکر از جلال بانی بود دست آورده و جمیع کتیر از در میبه و یکبار بانی بقل آورد و حبیب با شاد
زخم از قبله آورد و در قلعه از هم گرفت و چون این خبر میردار رسید با عجم سپاه بر سر او آمده و قتل و
محاصره نمودند و او را چهار ماه محصور بود و دیگر اسم قتل داری بر دست و در اندک رات جلال تر نابیر
خرم و حیات در سلطانیه قافه داشت و بستان رسید و میبه زیاده ازین در ارض دوم توقف ننواستند

نموده که این خدای بزرگشند و حقیقت حال بوض شرف رسانید حضرت علی بنیر ستاد ای و مر جی اطوار
که چون اقبال باز به موافق گذارش نبود زیاده اعتمادی بر اقبال نمودیم اگر در قول خود صادق و انوار
همایون با موافق طریق این بود که گرفتار از روی را که در جنگ و غیره دست در آورده و بیایه بر سر علی شاد
فرستاد که بر خیمه نور ظاهر کرد و این تلاش را با در میبه در و بختی این دو داشت و مضمون اشک
مشهور که یاز یکی از کتیر شکر و یاز یکی روم منظور دارد شرح بقیه احوال او در سال آینده مرقوم میگردد
و قایم شد که ایراد از این لازم بود و از آنجا که پیشیده نیست که در میان سلاطین عالم و با دشمنان عرض
کبیری فائز نیست قدیم که ابلجانی که یکبار یکبار میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان
خصومت و عداوت و قایم آمده شد نموده و پیوسته حضرت و عیسی که عند الخالق و الخلائق مرقوم
نابست دست بجان و مال ایشان غیر رسیده زیرا که فرستادگان مأمور فرمان فرستاده اند و در طبعان
جز بیایع سالت در ساندین نام و در بنام نیست **در این شادان در رسم کبیری و رستادگان**
ایستادند باین درین چند سال و در مرتبه چنانچه در محل خود نگارش بایسته بلیان با مکتوب بلاغ سکوت
متواضعانه چنانچه در رسم سلاطین روزگار است بیادش و دم فرستاده شده بود چلی یک توحیدی
قاجار را قبل از قایم بقای و طهاب قلی سلطان مشیر و بلی را بعد از آن از ارکان دولت خانواده
آن عثمان بن امین شمس بطور آمده چلی یک را که باز گشت بهر حمید رسیده بود و حال آنجا از هم گذرید
و طهاب قلی سلطان از چون خطای دوم با یکدیگر ضدیت در زیده بر خلاف یکدیگر سخن میگفتند و نقی ابلجی
مذکور را سانی مطلب خود است در راه ضایع که در در مملکات و با یوق او در قتل کشیدند و تمت
خوش بر قیاد جل شاه و بعضی استیاء طاهری او را حجت دفع شاعت بلا زانست و از و قاجار جلان
نام که گردانم مصلحت و دوستی و اندک طرفین بجانب جلب فرستاده شده بود و با تمام بعضی
خدمات شغولی داشت و حکم جلب بشود که فرستاد دست هفت مملعه و او را بقل آورد و کل توجه نصرت
و اموال و سبای که داشت در محیط تصرف را دارد و اگر این امور از موقف سلطنت صدر یافته نهی که کتیری
دست ظفری و اگر حکام و با شاد بانی بخیر جنس امور اقدام نموده اند نهی بی جیتی و عدم اقتدار با شاد
و خود را قی ضلوعان دلیل ضعف دولت حضرت علی اعلامه و حال که ادا صاف حمید شمس رسیده و علایق

شش فتنه در زمان شاهخت مکان نیز در هندوستان چنین واقعه دست داد که سواد شاه در کمال اقبال
نمودند سلیخه و ولد شیر شاه افغان که فراماده های کل ملایک هندوستان و هلی و گره و لاهور و بنگال بود
نامی سلطان محمود بادشاه لجات و ثبات نظام شاه والی احمد نکر دکن مولانا قاسم کاهی دوال خسروان
تاوخ یافته در سلک نظم و آوازه بود **س**ر خسرو و زفر بن احمد بیک الی که هند از عدل شان دارا لمان بود
زمن تاوخ خوت این سر خسرو و چه می برسی دوال خسروان بود در برین حال چنین واقع شد که در هندوستان
سربادشاه محمود دولت را دواع کرده بر خدایت قضا با و فعل و قایع ایران نیست بنا بر این بطل صدق فتنه
که قد با باقی ده مان دارند غناست مقام خیر بران برده خت **ت**و بیات نور الدین محمد سلیم بادشاه بن
جلال الدین محمد لکهنو بن بکایون بن محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن مرزا سلطان محمد بن مرزا شیر
بن امیر کبیر صاحب قران امیر تیمور کورگان در چنینی که از میر ولایت کشمیر خود نموده بنور بلاهور رسیده بود
در راه مرخص گشت به عالم آخرت شناسان مدت سلطنت او بیست و دو سال بود و چون بر سر سلطنت
خرم که بعد از ششده پرویز که فوت شد بر سر زکریا بود بنابر خوشی که با فادف بن میان برده و بر روی
منقوب بر گشته بود از ولایت بادشاه می برین رفتن بی مردمان در دیار دکن میبری بر دارگان دولت
که در پای سر بر سلطنت مصر بودند که گویند جو صحت بادشاه که در حقیق از حال نموده و او خوش نام بر سلطان خسرو
مکون را که سلطان بلاغی مشهور بود و تبعه کرد او را بادشاه می اختیار نموده خطبه و سک نام او کرده و سایر
شاهزادگان که حاضر بودند سلطان بلاغی را که خوش نموده او را شیر شاه لقب دادند اما شاهزاده شهباز بر سلطنت
که حکمران خالت ارکان دولت اختیار کرده خود را بلاهور رسانیده قلع لاهور و قلعیانه و خرابی و جباخانه
بقیاس کرد و باخا خود تصرف نموده خطبه بنام او را لاهور خوانده شد و سک نام او این مصرع نقش کردند
سکه زبرد و در عالم شاهان شهریار و طرح سلطنت و بادشاه می انگذد و اعظم امر او خواجیه باشد
و عیان که در انجا بودند طوعا و کرها سلطنت او را پذیرفته که خدیش است و او بداد و پیشش که عظیم
مرتب ساخت و چون اردو می سلیم و عطا دارگان دولت در موکب شمشاد و شاهزادگان و خواجین
مطعمه بلاهور قریب شد نه سلطان شهباز خود در لاهور توقف نمود و شکر خور را با امر آورد و از آن خواجیه
معتبر لاهور بقا تا اینان فرستاد که اگر در مخالفت او متفرقه باشند و پسرزاده را بر او اوصالی است بگرختند بخار به

بر اندازد ارکان دولت که منظم است ان اصفهان بود از در و در شکر آگاه گشته از انظر تیر که می بمقابله
و عظمای سپاه لاهور را از وصیت بادشاه و جلوس سلطان بلاغی موسوم بشیر شاه که حکم و وصیت
ولی العبدی و قوی عیانته و اتفاق سایر شاهزادگان و خواجین مطعمه خبر و آگاه کرد و بموافقت خود لالت کردند
روزی که فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و سر و اران و خواجیه و عیان هر دو فرقی با یکدیگر گفتگوی
صلاح اندیشانه میان آورده از طریق جنگ را در باقی گذاشتند و شکر سلطان شهباز در آن گشته
جمعی با نظرف میوستند و جمعی با دگتس و پیر گشته کی آغاز نمادند و سپاه سلطان بلاغی جلوس بلاهور
رسیده سلطان شهباز فرست جمعیت و سامان مضایقه قدرت محاربه نیافته در قلع خیزید و چون
اردو می اعظم و اصفهان و امر اعظم در موکب سلطان بلاغی و دخل لاهور شده و بیای قلعیانه اند احدی
متوجه قلعی داری شده و باستانی بقلع راه یافته سلطان شهباز را در مذاق خود بدست آورده چشم جهان
پیشش را بسل کشیده از بدین غافل گردانیدند و دولت در روزه او سیر آمده و معنی نیافت جناحی حوا
حافظ شیرازی در ذوال دولت شیخ ابوسعید گفته **س** راستی کوکب فیروزه بود سختی خوشش فرستید
ولی دولت منجلی بود اما حوال سلطان خرم اگر او در خدمت بدر بزرگوار بسیار تفرز کردی و معتبر بود
و بین انچه روزیاه از سلطان پرویز برادر کهنه اعتبار داشت و از جانب بادشاه شاهیجهان لقب یافته بود
و بادشاه او را خجرات دکن را محور فرموده و بجانب برابنور منبرستان و از پیر استند عا نمود که سلطان
شهر و مکه و بزرگ او را بعد سپارد که او نگاهدار و حسب الاستعداد با و سپردند و در آن خدمات تأمین
گشت ادبی رضای پدر بقبل برادر بزرگ مکه و خجرات نموده و در آن سفر بادشاهانه سلوک کرده با تموری که
در آن خانواده مخصوص بادشاهت دلیری که بدخمت میانه پیر و پسر و خت پدید آمده جمعی از اصداد
که در خدمت بادشاه راه سفر می داشتند او را بصیانت و طبعان تمام میداشتند و در وقتی که از برهان پور
مراجعت نموده بدیاد بادشاه می می آمد از آمدن متوجع شد و او طعنت نشده با غلبه از دهام تمام
می آمد بادشاه در لاهور بود و از آن دم بعد بن پسر بطعنه دلی اقدام بود با سپاه کران و از آن
از لاهور سرورن آمده بجانب او در حرکت آمد و در میان اگر و لاهور فریقین را مقارنه اتفاق افتاد و
از امر مردم معتبر از او گردان شده بود که بادشاه می میوستند سلطان خرم غایب و پیران گشته

از راهی که آمده بود باز کرده بطرف برانخور شتافت و از آنجا بکن رفت و از میان ولایت قطب گشتی
 بقصد شتریکار بدانصوب در حرکت آمد و در آنجا با برابرم خان حاکم شکارگاه از آنماری بزرگ بادشاهی
 قوم آصفیان بود مصاف داده و بر او غالب آمد و فتح شکارگاه کرد و قبلی نه و خزان منور بدست آورد و از آنجا
 متوجه الهاباس کرد و با بنقد مات موجب زیاده فی و جنت و طبعان او گشت و مسلم شایسته بود و بزر را
 با مصابت خان حاکم کامل که از آنماری بی نشان این دولت به نیت و تأویب او امور فرموده باینکه عظیم
 فرستاد و در حدود الهاباس قباچین بخار به قوی روی داده شکت بجانب خرم سلطان افتاد و از راه
 شکارگاه آمده بود و با گشت بدکن رفت و در نیمه در ولایت قطب ه توقف نموده بولایت نظامش رفت
 چندانکه در آنجا اقامت گزیده بمرور سلاطین و کن فی الجایا گشتی با کرده خدمات می نمودند از بودن آنجا
 و بیکر گشته قصد آمدن ایران کرد که از حضرت شاه استعانت جوید چون بولایت تندر رسید داده شود و کتله
 تندر را بدست آورده ولایت سند را که با بران افروخت منفرد کرد و حاکم تندر بفرستاد شروع در قلنداری کرد
 شتریکار بفرستاد و ولایتش از آمدن ایران مانع شدند با فقره با گشتند بولایت نظامش رفت
 درین آمد و رفت جمعیت او روی تغیر و پیرا گشتی که آورد و فری چند با مودی در آنجا اقامت گزیده بمرور
 و نظامش از حقوق بادشاه در مقام آن در آمده بود که در از ولایت خود غدر خواهد درین شان قصد قوت می نمود
 بر و بر و قویا فخر با و رسید و در دربار بادشاهی نیز سینه مصابت خان و آصفیان ساز و خردید آمدند بابر
 قرب و افتد از آصفیان در بطا به اهرم عزم بادشاه و شرف محرم غیاثی که در از حقوق خدای و جان سپار
 متوقع و جنت مصابت بوده بظهور نیامده از بادشاه در بنجیده خاطر جدا شد و بجانب سلطان خرم میل
 نموده روانه و کن گشت و با ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و خوشال گشته ازین من و مقدمه ناز و دل
 آب زدگی یافت و در اندیشه بدین آمدن از آنجا که بودند که خبر واقعه ناکر بر بادشاه تیر و دیافت از آنجا بعزم
 و از اسلحه اگر در حرکت آمده با مودی روانه شد و سلاطین و کن طریقه مدعی سلوک داشته شکران
 و آنماری اطراف از غیاثی و افغان و قتل و جرح و بجانب او میل نموده در هر محل جمعی با و می پیوستند و در اردوی
 جمعی عظیم فراهم آمد و از آمدن او تر زلزل در میان اسلحه سلطان بلاغی انداخته ارکان دولت او و عقلای
 شکر که غوری در امور و نبوی می گشته با و بود پسر صلیبی کشید صاحب راجه غریب میهم پسر زاده را در از کار داشتند

نزد خاطر این بود که با مودی استر اید می گشت با طیار از لاهور بیرون آمده روی توجر بدار اسلحه گره که گشتند
 ان دو دمانت آوردند و خروج فرج از شکران و طغات سپاه از اردوی عظیم بیرون رفت سلطان خرم
 می پیوستند و در ادراک ملازمت و کوشش بر یکدیگر مسبق می گشتند چنانچه خود رده و دگر و اکثر اعیان
 و طغات شکر بر سره و جمع آمده بودند آصفیان و بعضی از خواص دربار بادشاهی تیر صلاح و متابعت و انقیاد
 او را نیت فاصدان سخندان فرستاده اظهار ده و نخواستی کردند و سلطان خرم با خیل و چشم خوشدل
 و خرم بدار اسلحه گره رسیده لای اسلحه و جهانانی از اوست آصفیان در قبا نیز سلطان بلاغی و
 شتریکار که از مصوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشتند و در حوالی گره حبالا ره عالی پنج نفر
 شایسته را شربت عاتق پشانیده بکوشش میاوشش شتافتند شتریکار کان مذکور یکی سلطان
 شتریکار یکم بود دیگری در بخشش مشهور سلطان بلاغی ملقب شتریکار و سلطان خسرو که پنج
 مسطور سلطان رسیده بود کینه دیگر را در او و نفر پسران شایسته و انیال برادرش مسلم که در از جانب
 پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر خطابش جهانی داشت خود را شایسته و صاحب قران ثانی
 نامیده آصفی از مادر علیه کارخانه سلطنت گردانیده و مصابت خان را سپیدار و صاحب اختیار گشته نموده
 برادر خرم و بار و نادر سپه سالار خان خانان لقب داد و این بابل سارعت سابق را در نوردیده و حسب
 عالی با یکدیگر بظاهر دوستانه سلوک نموده با نظام مهمات دولت بهشتغال دارند و شرح این قایم از
 تقریر یکدیگر و نفر از تجار که در دیار هند بودند رقم تحریر پذیرفت الموده علی الرواة **الرحیم عادل شاه** و الی حجاب
 و ابل و بی پوست الک و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزان و تحولات از سایر سلاطین که نیاز
 بود و جهت کوفتی که در اسفل بدین دانت و سوار می نشینست کرد و در قیام عاجز بود همیشه بر روی گشت
 و سر یک زده از دوقدر عقل و تدبیر و کاروانی چندین سال بآمر سلطان پسر دانه کار واهی دولت بود مولانا
 قتی و مولانا طوری که از شتریکار زمان و سخن بر داز و در کار و عا ز اقران بودند و در طلب رعایت و بر سر
 کتاب نود رس را که تصدیق است بر کلام چهار صد و پنجاه بیت تمام او در سلک نظم در آورده و نه بر این
 طلاق تصدیق و ان عارفی باشد از و جانزه یافتند در علم او و در موسیقی و فنون ساز و خود را ستا میدادند
 درین سال جهان آخرت شتافت پسر بزرگش است و دو سال و دختر زاده و محمد قلی قطب بود و بعضی از بار

و عمارت بخت خدای عباس آباد که از بخت خالی نبود بلوازم جنت فروری پرور بخت با عیان بساط افسوس
 فوجی با بختی که از هفت مروت مر جوع آرد با بخت و شمشیر خلع خفته و ضبط در بطر سحر خدای گشته در آن
 بیابان سلطنت مصر آمده همواره بخت حضور آقدس و مصطفی بر مرقس سعادت استوار گشته
 با کمال عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و ناسه ماه مبارک در آن زمان
 اقامت فرموده چون بواسطه از منبج اعتدال روی کمری آورده و از جانب روم اخبار متواتر گشت
 که درین سال خسرو با شاهی وزیر و سر داکت با شکر بسیار بطرف ارض روم می آمده و مورا و
 کرجی سیه بخت ملک حرام که بجانب روم رفته همراه سر داکت و کورسب سوکب بجا یون در راه شوال
 از قتلای ماندن در آن در حرکت آمده بمطالع ملک مبادان برگشته بخت بخرید و فاد نموده بمعاونت
 رومیه باز در سر حد کربستان آشوب انداخته آغاز فتنه نماید خان توجه بصورت دار السلطنه قزوین
 معطوفه گشته بغیر روی و اقبال در ده تخته مبارکه انجا تروال اصلال فرمودند و حکمت که عساکر حضرت
 شجاع درجه سلطانیه جمع نموده سرداری عسبی خان قورچی با بختی در انجا آماده خدمت بشکر طایف
 لازم آید اشاره شود توجه نماید از غنوت بیوا و کرمی باز در آن بقدری عارضه طاری اذیت مبارک
 گشته بود در ایام اقامت دار السلطنه قزوین مزاج آقدس از اعتدال طبعی انحراف حسیه گاهی تب عرق
 عارض ذات بجا یون میگشت و گاهی بر طرف میشد و از اکل و شرب تمارش عود می نمود تا که از غلبه و شط
 الغلبه گشته بر تب ربع انجا میوه ها و جود انحراف مزاج و تحمل شداید از عارضه از امور دولت و تلبس بهام
 سلطنت و ملکداری لحظه غافل نموده اوقات بخت ساعات صرف انظام دین و دولت میشد **اصحاح**
 گرفتاری شمس خان قزاق حاکم احسنه ب شرح و انوار که جمعی از رومیه ان محالی بفرم و مستبر و تاخیر و فاسد
 بالکمال احسنه آمدند در یاه از بکته را با بخت کس بلکه و یاز بودند و از استحکام قلعه و تفکیک آن قدر انداز
 قلعه و در بیرون قلعه بنواستند که در فی الحقیقت باخته و غافلانه باز گردیدند شمس خان مرد ویر مرد
 بود از وفور غیرت و غرور و شجاعت و عدم الطلاع برگشت ایشان عزم تعاقب و مستبر و کوه هر ضا
 و صلاح سفید ریش آن قوم با سینه نفر آغاز زبان قزاق بر روی آمده بمقاب شتافت و سه چهارم
 رانده بدین آن رسید ایام مبارک و هنگام علقه خوار ستون بود و از دست ابقار اکثر غازیان در عقب مانده

بسیار علقه خورده توانائی نداشتند که چون از رومیه ب سمت راه فرود آمده بکند و چون بکند در اطراف میان
 دره فرود آمده بودند که نمایان نبودند شمس خان با یکصد کس رسیده بود و هر چند بعضی از غازیان را دیده
 خوار و کمر همرا بودند و از آن معارضه انکوه مانع آمدند تا بمل نشد و بجای آورد و جمعی که ب سمت راه بودند
 شلا شمی گردیدند و فوجی سراسیمه و از خود را با سپاهان رسانیده راه فراموشی گشتند که خبر سایر
 رومیه رسیده کرده مانده سوار گشته بیل بسته از عقب شمس خان نمایان گشتند و از این فوج بیل
 در میان گرفتند و غازیان بقدر قدرت و توان دست و پا زده اکثر را در هنگام فرار که سپاهان از
 کار افتاده بود از پای در آورده شمس خان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق و در انفرقه قتل
 و تاجور گشته و در میان او بر داشتند بجز سر داکت و کورسب **اصحاح دیگر در وصف اقبال** آمدن کوچک
 یازدهم درگاه بخت بیا و توسل حست یازدهم با شحمده آبقیبه علیه سیه رشتنه شرح و انوار که
 در سال که گشته که یازدهم با شحمده بعضی اخلاص فرستاده اظهار متابعت و استعاضای عبادت نموده بود
 حضرت اعلیٰ چنانچه در وفی مذکور شد اعتمادی بر اقوال او نموده مقام داد که اگر یازدهم در گفتار خود حقی
 و باستوایان این درگاه موافق بودی بایستی که قاتران بخار بر رومیه را که در سال گذشته وقوع یافت برگاه
 محلی فرستاده تا ببران امداد و مساعدت از انظر طرف بطور نیامده در بین آن که شمس بخت سردار بر سر او بی
 بعضی از شهبان و مردم خود را بایرون فرستاد که در ظل حمایت مشربان این درگاه باشند و بستان بایست
 که جمعی بکند گرفتار شده بودند بملازم بشرف ارسال داشت و من جمیع اعیان و اخلاص و انقباض و
 و از خوف و بیم بکمران که معاند بودند چهاره بجز انجا نمودن چنین درگاه بیاف ابراهیم بک نام برادر خود را
 که بکچوک یازدهم مشهور بود با جمعی از معاندان فرستاده و در دار السلطنه قزوین سعادت سلطنتی برقرار گشته
 و در حین ملازمت مجلس عالی آنرا گشت که بکچوک یازدهم را با رفقا و ملازمان که بکشد و بخواه نفر بودند باره او بکچوک
 خسته و انداخته و در آن در داخل در امداد او از موت جلی و درند بسته نیاب نظام سلسله هر مقام امداد او
 در آمده چند نفر از امر ا صاحب تفسیر سیه و تملیحان زیاد اعلیٰ و بکچوکان الکرمی و درت و بوسف سلطان
 حاکم که با کرمی از منبج و بجانب ارض روم متعین فرمودند که داخل قلعه شده با اتفاق یازدهم در اوقات در
 مراسم قلعه داری می گشتند و قورچی بختی نیز با بخت برگشت نشان از سلطانیه بجانب کور بایجان بخت نموده

که هرگونه ادوات اتفاق افتد بطور اورد اما تا رسیدن امر و مکرر خبر و داشت با بانه بعد از اسلحه گرفته
اورا متعال که انبیه باطلی و انقیاد با داشته دوم دعوت کرد و قسم یاد نمود که او را از تعرض بکلیان نکند
نگذارد که هیچ چیز در سبب جانی باورسد و او نیز عصاره رغب گشته بدون آنکه سر در ملاقات
کرد و خشمش باشت در باره او با بنگری آفاقی شافیه نموده ابازه را در محوره حمایت خود در آورده او را
محبوب خود گردانیده بجانب استنبول نمود و عمو و اصلا تعرض بحال متعلقه بدین طرف نکرد و بدینا برین
از امر و خطام یوسف سلطان بجا رست قلع اخضر و سرداری تفکیکی انجا مأمور گشته بکرا ن مقام خود
باز آمدند فورجی با بنشی دعا اگر منصوره نیز از او را سلطه تبریز نمود نموده فورجی با بنشی بملای شرف
رسیده سایر امر او عا کر بخارل و او طمان در خدمت یافتند که **در این زمان که قتل و کشتار**
در تاریخ کمرانی عرب محیط شخیر و تصرف او لای دولت قاهره در آمده یوسف فرخ و شخیر و لایت
بهره که از بکطرف به اشراف عرب و از طرف دیگر بولایت خوزستان و فارس قلع و همایون بودند
بیش نصد هفت و الا بود درین سال امضا ان غربت در خاطر انور رسوخ یافته امام قلیانی بیکر سکی
فارس شخیر ولایت مذکوره مأمور گشته با عا کر دیار فارس روانه و السلام بغداد کردید که از راه کما
و جل مقصد شما بدو همی از تفکیکی ان رکاب شرف کرد و در اسلام بغداد بودند و امر و حکام ارستان و
کردستان و آن خود به همراهی او مأمور گردیدند و خان مشارالیه با حضور وافر و بطل و شوکت شکا نره
روان مقصد گشته اعراب و خوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایق شدند و جلا
خانی انعام و جمان بشمار و خلق قاهره و شریفات و مشوقات بهر یار دران راه بدل فرموده چون
شکر بولایت بهره رسید اکثر مردم ان ولایت با طاعت و انقیاد رغب گشته و در امید و قلع و محض
گشته حرف استیمان در میان داشته که از قضای آسمانی و افق ناگزیر نواب گیتی استان روی داده
خبر رسید موجب تزلزل خاطر فیه قریش گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف نموده چون تسخیر ولایت
در بر و ثبات رقم پذیر کلک تقدیر گشته بود معا و دت جناب خانی اتفاق افتاد و ان اراده در عقده نمودن
ماند **و این تاریخ که خیر خان افغان که حکام یونیک حدود قندهار است بقصد سعادت با طبعی و ادراک**
ملازمت بدرگاه عرش شنباه آمده چند گاه اقبال شال لازم رکاب شرف بود و در او را سلطه فز وین

با تاج مطالب ملزم او بر دقت زیاده از اموال بشقعه های که ماکون و نوارشات بی اندازه مرا فرار گشته با خلق
قاهره و انعامات و افره در خدمت انطرف یافته روانه و بار خود شده و در امنیت راه هند و بستان و حسن
سلوک با تاجار و سردین سقارشات بلنج فرموده نه ضعف مزاج او در کس از امتداد تسبیح و محل شداید
ان کوفت از دیاد بزرگ بود اندکی زایل گشته روی با خطاط آورده بوده گاهی چند روز مختلف میکرد و گاهی
دیگر از کتاب انور ناخواب و کامل و مشا رب متضاده عود می نمود و نقابت باقی بود که غم تو غش
آنقدر ان فرموده اطبا هوای انجا را بجهت رطوبت مناسب قات نمیدانستند قرار بقال او در بکلا
مجید نقاش فرموده مذکوب یک نایه چون اخضر با بل سیر و شکار انجا بسیار بودند روزی چند توقف نمود
که بکرا به مشوره نمایند و در بزم بهر دنیا مدغم جرم فرموده نه تبار ضعف نقابت قرار باقی که شانی طی
مسافت شده و از ده مر حله را در بست چهار روز طی نمایند بعد از بیرون آمدن قریب از غایت شدن
بسر سزات ان ولایت و اقامت منازل دلگشا و از ده مر حله را از مواری با دیان صبار قار در دست
نه روز طی فرموده و در دهیم و حل بله طبعه شرف شدند و چند روز در کمال عافیت و خوشی گذرانیدند
گاهی در روزهای و عده تب بقدر تقریری در مزاج و مر اقی و بدین احساس می نمودند و بدست و ضویر مر حله
مقام خود در ده دولت و سیر و شکار می شدند و در ان اوقات گاهی سخنانی که شمر میو قانی و هر بی شانی می
دون و دیگری از مشاغل روزگار بود بر زبان کمرشان میگذشت و دیای حاد میدیدند که خود غیره از
انفعال از عالم قانی براری باقی می نمودند که **در خرد خاطر کاشن و بنریت شانه و ده عالمان و انصار اسلام**
میرزا تقی خان آقا میرزا علی خان و میرزا علی خان چون دران امام بنور ولایت ارشاد بر تو انکیر خیر فرموده
بود که غریب ازین دار قالی رفتنی و بنور دی ازین حقت سر گذشتنی است اراده خاطر مایل بدین متعلق گشت
که نوبت و راضی است نهال چمن آبی جدید سلطنت شترانه چون بخت کامکار یاد کارش برده منصور
سجده ادر که کوب جهان افزه بهر شهر باری بدر شیر فلک جلالت و جلیله ای در بشته افسر کانی بر زننده
تاج خسروانی خلف و ده مان صغوی سلاطین خاندان علوی مشهور انظار عیالات نیرانی موید بتایید سنجانی
ابوالفرسام میرزا خلف از جمله شترانه مغفرت شان رضوان مقام صفی مرزا نور مصفیه را که عمر کمینش
بدانمان ابر و پوست با و بجهت مر حله طی کرده آغاز شده و نیز سب و در او را سلطه صفایان نشود و نهایتا قندهار

از مقدار ذکر و انانیت حسب الامر شرف بوزن خدمت و پرستاری آن شهنشاه کامکار ستوده الملوک
در ششصد و پنجاه و نه سال آوردند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شایسته بسر برده بر توبه و بعدی مغفرت
گردانند چنان شنبه و شکار حسنه انحضرت بود که در امور خیریه بکلام مجید ربانی تقاضا فرموده بی شکر و
زمان الهی شروع در هیچ امری نمیکردند درین امر مبارک میمون که از مطبات امور دین و دولت شکر
لازم دانسته مولانا محمد تقی و از مولانا مظفر رحیم جناب دی را که از زمره معجمان خاصه شریفه و امین و معتقد بود
بدین امر تأمر فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و انقیای آن بارت فرستادند که شرف
نمایند مولانا و مذکور تقاضا نموده این یکریه برانده بود که این یکبیکم آن بتدکیر یکم بتدکیر آن
من الملائکه منزلین بلی ان تصبروا و تقوا و یا انوکم من فونهم هذا بعدکم و یکم
بخشید الکاف من الملائکه مستومین از مولانا یکریه ظاهر شد که ازاده فاطمه شرف بسیار مبارک و
بمیون تب لیکن در باب آوردن از اصفهان در آید که میراث شده بصبر و سکون بود و حضرت علام الغیوب
ع کوه صلی نواز توبه میدادند بر مصالح امور جهان و صلاح حال جهانیان و اناه و نبات به دل یکریه
عمل فرموده چند روزی آوردن آن نواده ریاض دولت و کامکاری در عقده غوثی قیام و بعد از آن در
آنکه زمانی چنانچه در ذیل مظهر خواهد گشت ظاهر شد که دریا در آن شتراد و سلطنت نشان مازندران
بزاران ملک یافته مطوی بوده **نکته اشغال حضرت شاه** **و امام از کائنات و بیاحت اعلی و اتصال**
در مظهر شرف و جانیان عالم بالا و حداده اگر دشمن جرح بیدار و ستیزه کاری خلک کفر فتنه بی تنالی
از جو مبار اقبال بالا نگشاید و بفرموده و کامکاری با درنگ گشت که عاقبت از تنبها و اجل از بای در نیامد
و هیچ که گویی از آن قیام و جلال اندر خشیه که غریب در مغرب فتنه و غول ملوک مدلول که **کریه کل**
علی جانان مؤید ایمنی است **و** **انکه تیر بند برود خداست** **و** **انکه غریب غیر خداست** **و** **انکه از اول**
رقم حیات بر ناصیه هر ذی جانی کشیده اند و نشان و شتر یاران جهان با وجود امتداد زمان حیات عالم
شربت ناکوار حیات جسته **و** **نظر کن بر احوال بشبندان** که رفتند بیک کهان و جهان بنیر هیچ
از آغاز و بود و بس نماند چیزی و هر یکس **خامس** چنانچه با سینه پاک شرح این واقع در ذکا با غیظ
در حیرت بیانی می آورد که روزی انحضرت بفرموده شکار سوار گشته در شکارگاه هانا از طریق در اکل طعام شده بود

و در بارگش نی از فعل معده و عارضات میبایست گشته ضعف قوتی علاقه و تقابست کوفت سبک گردید
و عارضات بعد از شکر روز انحضرت را صاحب فرستاد که اندیشه و مسال انجامید و از قیام و توفیق
از تسبیح خسار میبایست سود القبه ظهور یافت مجمل اسباب اهل فراهم آمد ضعف و ناتوانی قوت تمام
گرفت معالجات طبیبان ثبری نمیکرد و در روز مرده ضعف از و بادی بدی برفت خلافت از شایسته و احتمال و قوت
و اضطراب افتاد و غریب بحیرت بودند خویشین مظهر و پرویشین سزاوار اقبال از و امید وقوع اینها
تا یکماه و ده که بان و سینه سوزان لحظه از ملا و افغان نمی اسودند در کان دولت و مغربان بساط غیبت
هم این صیبت در بوش و در سر مایه فعل از دست داده در باده جبرانی سرگردان و از تصور این صیبت چنانکه
بر خویش نرسان و لرزان بودند تا انکه در ناخ شب خفتست و جامم شریفی الا دل حال بر حضرت
متبرک گشته تا مرگت از شرف میبایست لایح گردد بکلام طلوع صبح و ای حق ابریک عیانت گفته طایر روح
بر خورش از نفس بدین پرواز نموده عالم قدس شرافت بر گویم که در انوقت بر عاقلان انعام جبر
و در مغربان بساط طاعت چه گذشت مجد شبنان سزاوار جلال با سینه ای چاکریک و ده لهای غماز بار
در آری در آمده بالباس سیاه خاک بر سر افشانند آغاز نمادند این سوگاری در جهان تازه گشت و اندوه
بشمار بد لهای خلافت راه یافته استقامت از طایع دوری گزید و هر چنین باشد آفتابی بود و عالمناک
عالمیان در سایه مدانش اسوده بودند در مرض کسوف و زوال آمد آخری بود و رفته رفته نورانی که بر توبه
و عاقبت بر عالم انداخته بود از اوج کمال تخفیف و بال رسید اسنان که در وقت مرگش در آن مبتود هر صبح
ازین صیبت سینه چاک بفرستاده و سال که در زمان دولتش بخوشی و خوبی گذران بود و حجاب ظلمانی از
نورانی گشته غلا درین صیبت عظمی جز شکستایی چاره ندیده و در عروقه و تقی **نقابه فی السابور**
ابرهیم و قیو حساب زنده در کان دولت قاهره مستی عیسی خان قوری باشی و احاطه و الله و خلق
که برده شرف مصاحبت و حضرت سرافرازی دارند و ذیل خان اینک کافای شایسته ملوک و سایر عیالی که
در پای سر بر سلطنت مصر بودند متوجه نموده و است گشته خواص و عوام را از ذلی العبدی شایسته عالم عالمیان
آگاه گردانیدند جمیع خلافت از خلعت و صوفیان و مردمان و مفتقدان این و ده مان و لایب نشان که در بایه
سرب اعلی بودند فرمان مرشد کامل با بجان دول بفرقه بفرقه مقدم خلاص انقیاد بخشید آمدند و بفرقه و باب

تغویض و لایب عهد و سلطنت و بادشاهی از نو با و اعتبار بوسنان اقبال گشت از ان اشارت
بانشارت بود باینکه در قلم آورده عیسی در تخیل خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله صفویه بجا بخت
و تثنی بر بریدی این سلسله بختی با دغان کرده خطوط و مهر و سبیل گردانیده مصحوبت علی بیگ
لاشعور گردانیده بختان و معتقدان این درگاه است برادر سلطنت اصفهان بخدمت شاه و شاهزاده
جهانیان فرستاده و در بن مصیبت غلگی رویده و در لابین بخت مشهور استی دادند که اگر بخواهد
سلطان رفته بر باد و کل صدر برگ سوری را بقا باد و الله خلی سیه کار گذشت که بخت جهان را
از طغوت بیا بختش بر باد و آثار جهانیانی از ناصبه اقبالش بود بر است الغصه چون حامل ان جوید
برق و باد ان مسافت بعیده را در پشت روز طری نموده سعادت ملازمت در یافت و از واقعه ناله
بزرگوارش خبر داده محققه طبعه را بنظر اندر رسانیده شتره گان و نوا تین مظهر و خجدهات حرم مخرم کرد
دار السلطنت اصفهان بودند از استماع خبر خجدهات و اقبال با وج اسمان رسانیده چند کس از
دیش سفیدان این دودمان که بخدمت انجا مأمور بودند ابو القاسم بیگ ابوالغنی که از جو صوفیان صافی
اعتقاد و اینک فاسی بختی مستند علیه حرم مخرم بود با اتفاق خرد میرزا برادر کرامت خان و ابوالحسن
که حاکم دار السلطنت اصفهان بود و برستم خان موسوم گشت بخت دفع مفاسد و استقامت انتره عظم که
مقتو از طبقات خلایق و طوایف نامت حلیمس همایون را از مغربه و سوکودای انزافه ناگزیریم و ادلی
دانسته همان خط ان شهر را بر جوان بخت را ستوره و این مقرر صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالی
ارشد و کمرش باد و جدا و عظام بخت مقامت تنگن گردانیده شرف بای بوس دریا فتنه و آواره جلوس
همایون را با طواف اکناف سرحدی ممالک منتشر ساخته چون اصفهانی و میر و مخان شهر ملاحظه کردند بر
اتفاق هنگام جلوس ساعی بوده بقیات سود میمون در جمیع محایب بخوی مهر الگوک مسعوده وراج شریعتیم
و خوشحال و بر حوال صاحب طالع ناظر بر خجدهات و قنایم و شجرهات سال احبابا گردانیده ساعی بان خجدهات
جلوس سلطنت و آغاز بادشاهی با ششماه و دیگر با بخت نبشته بر عضلای دهر و محاسن طغوت و گاه افشای
خواهد بود که این نکته غریب از تاسع اقبال و دلایل ثبات و بجای هر دو و انت حضرت از شتره گان کار کار
مکمل الجبر که صفایان بودند نام قلی میرا بر صلی داشت و غفران بنابه و دعوی پناهی کرده مدعی سلطنت گردید

در زمان بصیر گردانیدن اندکی از طرف مردم که دیدن از اسب بیشتر محفوظ مانده بوده و در ان زمان از هجوم عام
و حادثه فتنه اندیشه بخت دفع مفاسد عظیمه گبران شربت بود عیسی ان شتره داده اند از بخت و شکا
کرده فاطمه از خدمت فتنه خارج ساخته و سر مدلول آیکری که در هنگام قبال آوردن حضرت منصور را حسن
بصیر و سکون اشاره شده بود بابلغ و جی سمت و ضح یافت که از در جبن انشا و خبر واقعه باطل باد شاه
مفقودان زبیده سر بردوت در دار السلطنت اصفهان که مقرر سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع
طبقات سیاه از مصلح و منفه بود تشریف حضور نمیداشت نظایان بود که در ان شهر معظم خلیق فتنه
فخور ظهور باید که ابواب بلا بر روی روزگار خلافت گشت که فتنه غرّه و نیز درستان با مال و عوامان ظالم
گردید و جلا ارکان دولت قاهره که در ان دودمان بودند در کاب بود و عفاف نواب خورشید احتجاب
علیه عالیله تا موسس العالمین حیدر شریعت گشت مکان که در مظهر بادشاه غفران بنابه و در ان شهر
و عاقله دهر در محله العالمین است و سایر مجدهات سر برده سلطنت خراش و بیوات بادشاهی برودت
صوفیان صادق العقیده این دودمان جنازه مغفرت نثاره را بر دوش خلاص گردانیده و توجیه مصوب
صفایان آوردند چون برادر المؤمنین کاشان رسیدند خلیق ان دیا و باید ای کرمان و دلهای نالان و
گسوت سیاه و حال بنابه بستان فتنه چون بخش مقدس رسیدند سینه جاک کرده بناله و افغان
در آمده خاک بر سر افشانند و آغاز نهادند امر اعیان و ملازمان را کباب شرف جامه آوریده اند و انتره
در دلهای ناله گشت از ان دحام خلیق و در طواف پیشش بنابه بود که امر او عیاز حال انتظار شود
الحاصل ان جنازه محض و بر حمت جی لایموت را در پشت شمشیر و گشتان که در فتنه ان شتره داده اند
موسوم با خراوه حیدر موسی علیه و ابایه العجیه و التیابا بخت که در فتنه گشت اند یکی از مالکین شتره
و استثنای شتره که نقل شود حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که شتره و زینت و کشیک و از دهن
بنیاد و کلام مجید ربانی و مابلت و مداد و متنبه باشند که هیچ و فتنه اند و در شب خالی از تلا و نقاط
نموده باشد و همیشه بر سر مرقد طهر خور که از اول شام تا بام شمع و شمع از روشن دارند و جهت طعام صفایان
خدمه مزار کثیر الاوار و فقر و مسکین اقام حلاوه و اطعمه و لادن و ما بختی سر انجام داده مدیعی بیگ و در دغان
زیاده افغانی فاجار را که میرزا دای طایفه مذکور و صوفیان و صوفی را و گان این دودمان است با جده فقر و کرامت

و چنانکه از نه بزرگوار افتاد بکوشش جان قبول نمودیم و بدان خوشحال و سروریم و ما را شکی درین
بسیج و جمعیت بلکه در قدیم الزام جمیع فرنگیان از ابرار عقادست و بزرگوار است دیدن کمال ایشان
طایفه از پادشاهان که عبادت از علمای فرنگیانند جای ایشان داده و نهایت حرمت و عزت میسر
و جمیع امانان و درگیری را که میباید و جان ایشان حضرت عیسی نهایت محبت با ایشان از جهت
فرستادن ایشان عظام کرام ذی الاحترام حضرت پیام ایشان هر که یاد از بکالکی و اتحاد میدیدیم
که در میان و پادشاهان با برینند از کوه که میگوید که در پای تخت شما جاده بسته اند بزرگوار از خوشحالی و خوشی و
آوازه بزرگی و در وقت حال مندرگان شما را این با بختیست بپرسند هر که ایشان خوشتر است و در
فرموده شما درینستند فلند استخیر جمیع بلاد ما مطمنه بزرگی نام کرده اند بیشتر خصوصاً که پادشاهان کوه
که میگوید از جای داده ایشان حال خود در کلیات عبادت بطریقه خود جای آورده اند یکی از اصدی حضرت حال
ایشان برسانند بنا علیه ما جان ایشان حضرت عیسی بریده باطن متوجه کرده اند از پادشاه پادشاهان
که نمیست در وقت خویش پادشاهان بپرس خدای بیک دفعه و فیروز دی بواسطه ایشان مطمین و جان ایشان
دهد ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخت در احکام الهی را رسوخ کردند و مانند بزرگی حضرت عیسی
با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل آید بار سال مکاتبات و رسولان بجانب عیسویان و در مکه بری ملاز
امیر فرماید تا آخر محبت دوستی ظاهر کرد بدین وسیله امتان و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص و
حضور دل و جان از جهت مندرگان شما میماند و ایمان اوقات از جهت نفقات و نوازشها که بپادشاهان
کوه که میگوید میباید انظاره نماز علل از جهت و بطن میگردانند آوازه بزرگی ایشان نزد مردم بزرگی ایشان
حضرت عیسی تا میل و محبت از قدیم الامام است از جهت محبت ایمان با کالکات و جان ایشان مطمن و در
کاتقاب خفیه ای بر سر انعامت را تا بنده و پادشاهان این مکتوب خط فرنگی بود بر سر بخت ایشان که در
که در صفایا بودند بقایای هر چه کردند از عبادت معلوم نمیشد که فرستاده مکتوب ایشان بزرگوار
شد جواب داد که در میان ما شرط نواضع و ادب نیست که در مکتوب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان
نویسد بزرگان غایب حرف گویند و لهذا باب شرط ادب مرجع نیست بزرگان غیبت ادبی مطلب نموده و
بهر فرنگی ابلغ نیست بجز بزرگی و غفلت و جهل حضرت بن الحیو و زبانه از آنست که جمیع مردم و بزرگان

لهذا زبان فم ازین گفتگو که فرستادن نیست خاموشی که بدین سخن عمر شریف شریف سال بود در جمیع سالکی
بهرینه طبعه فرمازد و ای ایران رسید دست سلطان در ایران چهل دو سال بود از سال دوم جلوس شدن
حیات که چهل سال باشند در مردان جهان درسی گذرانیدند فطری انشی غیری با یک اعتقاد بود لهذا
در سال دوازدهم قرن ثانی بخوار رحمت بزرگوار بیعت شد با ایشان و در سال بیست و پنج تو
چهل سال زاهد کین فرقت آنکس که بیک حال با نیت خدمت که چشم برت رسیدانتم و نفاست
و خدمت علیه و علی آیه اکرام العظام و السلام و الاکرام **تو خوات از پادشاهان دلا و وفه که در سال**
را حال تو از پادشاهان دی از غلامان تربیت کرده حضرت شاه کیتیستان خود را بپس گران بود
که بر تبارک و سلطانی سرفراز گشته حاکم الکاک که کیلان و بر غازیان حسی گردیده بود در سال گذشتند
بتقصیر خدمتی ختم گشت از حکومت منزول شد که بپس سلطان که از زمره غلامان تربیت یافته بود در خوش
تجرب یافت و در جریان تقصیر فرستاده بود که با رضی بود در وقت همراه با زده فقه و ادبی نماید و چنانچه خبر میر
بیعت آن خدمت صورت نیست سرداری تعلیمی آن فلاحه با در جمع گشته و از خدمت از علم رحلت
گرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته بزرگی بود بر ایشان بر ستور در سبک غلامانند **ملی خان بیک**
نادر شاه و الله الهی بیک ناظر و اب دی در زمان حیات اسد و در بخان ناظر سرکار او بود و از و فور
کار دانی ناظر و اب سرکار خاصه شریف شده و بعد از فوت او خدمت سرکار مذکور بعلی خان بیک بنویسند
مرجع گشت و در ده حسابات خراسان گشته بنشیند خدمت و در آنجا مدتی گشته با حیات در نوزده
و الیوم منصب مذکور به با دکار بیک برادر او مرجع است **بهر محمد رضا وزیر غلامان** و الله امیر ابوالمکارم فطری است
که بدوام خدمت در عرض بدر وزیر غلامان و تعلیمی ایشان بود در بن سال در فروین چهارشنبه در هنگام آمدن
ما از اندران اندر شدند و کوفت نزول و در آن حال دو بیت حیات مقتضای اصل سپردیم مذکور بخش بیک و الله
باشیم بیک اوستانی و وزیر علی قلیخان بولان یکی شایسته تا فرستاده اما هنوز با پسر منصب ضایع رسم
میسود بن سلسله علیه است نکرده بود که واقعه باطله آنحضرت رویداد **علیم سخروی حکیم شای صفا**
دی از طلب زدای و از سلطه اصفهان بود در آغاز بنبر و عنوان شایب تحصیل علوم متداوله و در
حاده ای انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار از مردم شرف و شوق

بود ذوق شعر و نثر عری بر طبعش غلبه کرده و از آن شیوه مرتبه نامی یافت از شعرهای سخنور و سخنورین بلا
کسر مشهور روزگار گردید اشعار ابدی در شش از مضامین غزلیات و مثنویات و منظومات و رباعیات بسیار
سب و معانی و قش و رنگین و لایه های شیرین و کلمات بسیار از تراکت طبع که در کتب شیوه و اشعار شریف بود
و از آنکه حوصله کند که طبعی طبعش که آن شیوه و از دست طبعی و شوقی طبعیت همواره زبان بهجو
سینه و گالان میکت و اگر چه رسم هجاء مذموم است اما در عین طرز بدیع معانی و رنگین و ظرافت شیرین
بنام از کثرین و شوقی او انموده و او سخن برداری میداد و در خدمت حضرت شاکینیستان فردوس
مکان قرب و منزهاتی داشت و از او نموده مشربلی ملازمت و کباب اشرف کشته نموده و از آن حضرت
ملک الشعراء و ممتاز ایران لقب داشت که ای بدست او از هجاء و بدگوی ستعار خلق میفرمودند و در او
ایام حیات او از هجاء توبه کرده و قطعه در معذرت آن در سلک نظم آورده گذرانید و قطعه نیست
سوزگه میفرمودند و شاکینی که فعل را در کبریا می حضرت داشت شباهت از ناخن تلانی خاطر خسته نام تا خنما
نموده ام از نظم کینه خواه از غیر صد هزار خدنگ جگر شکاف از این انعام یکی خوشگلین نگاه بردی
انعام اعادای میکنم بر روی هم نمده که افزون در صدگاه اما چون رفتی او بسیار جد بود و تا بپ
ضم و جب شریعت گاه گاه تا کی فدا شیشه خورد و سنگ دل کن تا کی بشعلطن زبونی زنده گناه
باید نوخت فرق خزان و جوب است بر روی نمده چون قدم بجای ز راه بگرستی ضم کینه نوع و گراشته
شکر گان بگریه لب بد فاضله و از سیاه دستش را با انعام و در چون میرسد شاعر بیخ تیر زبانی می برد
خود را بیکد و بیت تکی کند گران روی قد و جو صف و جوان شود سیاه رسم هجاء و لازم مایست
چون که باز و نتوان شست حدیث گاه اما پسند صاحب ایران میگویم تا با بامست این شعر اعتبار گاه
با در گذر از لب بس از صمیم قلب تجدید قوی میکنم اما بیت شاه شاهی که صبح را چون تو از دیدن نگاه
کردن و جوانی با صبح افکن کلاه درین سال در در سلطنت صفایان در بعضی نشسته و ذوق و جوان حیات را
بیاد مات داده با طلب در جد در زمان شاه جنت مکان و لا محققم کاشی ظهور در تاریخ و فغان حکیم
خود الدین کاشی گفته بود چون ایاتش شاداب و ف بود تاریخ را که نشسته جد یعنی از این ثبت افتاد
و لا بکسرین هجاء خاک را که نشسته تاجر غایت به بهر دما بل اصل شد و لیر خنجرین هم که ریزد بکام هیچ زمان

ز بهر خاتل طبعی که در ششین علائقش مایه حیات اصل بود و جابل میجاء بی که در شش روح زنده شد
باز در بکرم طبع بسیار اشعار آید و معانی بلند حکیم شفا بسیار است و این حقیقت عمل نماید و چون رتبه
شاعری و مرتبه سخنوری او از قطعه معذرت هجاء از فوقی و خبر بر موبت معلوم بود و این و در سبک کافیا
و اتم حرف بسیار غالب است گفتار و نثر ناز شیرین جان آفرینند مرا از او این حرف آفرینند سرم
از سحر و لکیری ندارد از خاک با می جان آفرینند غم عالم بر لب غمیکد و سر زلف بر لب آفرینند بعد
و قایع مشهوره و او اندر خدمت کبیریستانی که خبر بر موبت لازم دید که سامی سابعه را با شایع
عالیه زمان دولت آنحضرت را که مشطالان کارخانه سلطنت اند از امر می نامد و در عالم بقدر و زوری
اوستی الاخرم در ذیل این کتاب خطاب نامی و صیغه کرامی هر قوم قلم و قایع نگار دارند و چون امرای فی
در باب لای و تدبیر و صاحب فضیله شمشیر بر کد و در حد فر مانروا می و در میان انطباق فانیان بلند فرد
خلیم است که شسته طوطا لب سامی کل امر از خاندان و سلطانان خود و کلان در ذکر تقدیم فضا
در امری نظام کم رنگین و کبیریستانی چون بسیاری از اعظم طبعه جلد در زمان فرخنده نش
آنحضرت جانتی در موقوفات هر سال رقم نگارش یافته جان فانی را در بر و در که بعضی اصل طبعی بعضی
در معارف کارزار عالم بقا بسته بود و در جمیع را که در حین از محال آنحضرت در قیامات بودند و در
که در دو دفتر مرقوم میگردد **دفتر اول** طوایف بقعه خراسان و ایام فانی که در تحت طوایف خراسان
دفتر دوم **نصفه** یک نفر از طبعه شجاع و در عیسی خان و لا سید
معنوی این مصوم بیکه وکیل السلطنه شاه جنت مکان که معقب قورچی میگیری که از صاحب عالیست
دولت سب غرض خاص و از دستار و توبه سیادت و شرف معاشرت آنحضرت قرب مراتب از امر او تا
منافذ مستثنی است و سایر بواقف خراسان **اول** **طوایف جلد** که سر و قرا و نگاه قزلباشان در این
درین عهد **نصفه** و تبار مات و ششند زینل خان بیکلی در حوض علیقلی خان که امیلو است که فاسی
باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور اہلیت تربیت از آنحضرت یافته بسیار مقرر و کم و بیش الاقام
والا قرائن **نصفه** بود و حسن خان و در حسن خان که از او بانی عهد اللوات طوبت از امرای ذی شکر و بجای الد
بیکه یکی خراسان است حمزه مان سلطان که حاکم خود و بعضی جمال خراسان فضل علی سلطان حاکم بلاد خراسان

سرکار فاضل انحضرت که بر حضرات عالیجات چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند منصب مهر داری
توقیعات مبارک حضرت عالیجات علاوه منصب صدارت کرده و داد و ستد سفارت با بیجان مریض گشته
در سال ۱۲۴۰ با علم بقا سبوت و قاضی خان بخت دلیری که در صراف مصره فی واقف است و
مرضی طبع شرف نمود مغز اول گردید منصب مرزا دمی میر صدر الدین محمد ولد و که دختر زاده حضرت علی
و در آن هنگام روضه بود فوجی از قبیله مرزا دمی غمناک و پیش حساب الامرا علی بنیابت عمره و خود کاغذ
امور گشت و منصب قاضی خان قاضی سلطان خرمی الموسوی که متولی سرکار فیض نادر و روضه روضه بود
تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در اولاد داشت و در بیل پاسپوس منصب عالی صدارت کرد
پس از گشته مثال اجل را انتقال نموده خطاب صدارتش بنویسند ختم گردید بعد از فوت او میر دمی
محمد خلیفه و در مجموع میر شجاع الدین محمد و اصفهانی که در ملک بارات مازندران معروف اند و شرف
کمال برزگی و ذر و شرفشان در صحنه درج شده منحوس گردید و مرزا دمی مذکور شرف مصاحبت یافت
از مرتبه نیابت پای برتر نموده اصالت بدستور مرزا دمی طغرائی اشک و حکام را با هم سازی خود متوقع و
موشح ساخت و در سنده ۱۰۳ میر دمی محمد خلیفه چهار رحمت بردانی پوسته منصب عالی صدارت
کل مالک من حیث الانف و با منصب تولیت و مهر داری حضرت عالیجات بنده شش خلق گرفته اکنون
بدین مراتب بلند و مدارج و مناصب از چند سرفرازی دارد **اسامی شایسته در اعظم و ذی اعظم** و ذی اعظم
دولت همایون انحضرت نیز بدستور صدر و رعیت تقارن و در اول مجلس همایون میرزا شاه ولی ولد
مرزا احمد بن مرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی و وزای مالک رقم بدید
که ملک میان گشته مرزا احمد مذکور بسرا و تعلیق نویسی بی بدل و در علم انت سارت کامل داشت بنابر
شاز و کیمانه او و مرزا سلمان و وزیر بود و در زمان نواب سکندر نشان وزارت مرشد قلیخان اختیار
نموده و خراسان رفت و در آنجا شیخ فتنه عباسی که در سال که نواب سکندر نشان با عا که عرف
منوجه دفع فتنه گردید و مرشد قلیخان نیز از قتل تربت جیدیه خواجه در محل خود ذکر شده و عا هو که در عجم یک
تمام برادر زاده مرزا احمد باغوا و خرمیک مرزا سلمان قبله داده و در زمان حضرت عم خود را قبل آورد و خود را
برون انداخت مرشد قلیخان بنابر حقوق خدمت و جان بسیاری او مرز شاه ولی سواد که هنوز در سال

جای پدر وزیر خود کرد و در حینی که حضرت اعلی بوزق شریف آورده برخت سلطنت و از گرفت مشارالیه
در خدمت مرشد قلیخان نشو و نما یافته شایسته منصب عالی است حسب الصلاح مرشد قلیخان نیز مرزاد
اعظم سرفرازی یافت **مرزاد** که از جانب مادر از سادات کچی تبریز توام میرزا یار بود بعد از او
شهادت سلطان حمزه مرزا اصفاح امر و در زمان ابوطالب مرزا و بر و اعتماد الدوله شده و در نظام
سعی نمود بعد از جلوس همایون اعلی در استخلاصش از مواخذه و مصاحبه در سفر خراسان رفیق
بار و دی معالی بهره بود و در قضیه قتل مرشد قلی با قتل او همراه و در خلیفه حضرت علی در واقع خراسانی
و مساز بود و از انحضرت نوید منصب وزارت یافته بود بعد از قتل مرشد قلی حضرت اعلی بوده
و قافرموده و بر مرتبه عظیم القدر وزارت اعظم سرانفر فرمودند لیکن از و غور شد و بلند پروازی
خود سیری که جلوسش بان مخطور بود و زیاده رویها از و ظهور میر رسید که بسند به طبع است شرف نمود
و باعث تربیت ابوطالب مرزا نیز شده بود و در و غا با زاده و محمولات تجرک ام اعظم گرفتار گشته
در جهان چند روز مقول گشت اما وزارت و اقتدارش زیاده از ششماه نبود میرزا لطف الله شیرازی
که وزیر ششماه و مغفور سلطان حمزه مرزا بود بعد از واقعه شهادت ششماه از وزارت مغزول گشته مرزا
خواجه مذکور شده و وزیر شده بود و او نیز بعد از مواخذه و مصاحبه در سفر خراسان بهره بود و بعد از قتل
مرشد قلی وزیر نواب خورشید و خجابه علیه غایب شده بود بعد از قتل مرزا محمد موسی نواب خورشید
خجابه وزیر اعظم و اعتماد الدوله لگت وزارت با ایالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و بیل و علم
گردید و دو سال من حیث الاستقلال با مرز وزارت پرداخت و در او اخر محبت الطوار با هجده سپهرش مرزا
زمان که از فرورجهل جوانی از نجاب اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نمود و منتهی مغزول گردید عا تم یک
ولد ملک بهرام اردو با و بی گشته از محاسن دین کتب مرقوم ملک طبع نگار گشته در از اصف و خراسان
سابقه و لافحه و جانباری یک برادرش ابوطالب یک که عبداله خان از یک در حین عا حله هرت
که او از جانب علی قلیخان شاه ملوک سال آمده بود و در آن توب نماده و قبله انداخت در مقام تربیت او
در آمده و منصب استیفا مالک سرفرازی فرموده بود و بعد از عزل مرزا لطفی وزارت اعظم سر بلند یافت
و فاعادت هشت سال در کمال اقتدار و استقلال و وزیر و اعتماد الدوله بود و در پای قتل و دم ارواحی خجابه

در طی قضا یا ان امام سمت گذارش یافته فوت شد خلف از چند تن مرزا ابوطالب سلمه احد کواصاف
در صدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته و از او ان حدیث بمطالع کتب علی برداشته در فنون علوم متداول
و حکایات ترقیات نظیره یافت در آغاز جوانی و نشو و نما در ازا حقوق خدمات والده و جدای جای والد بر کار
بدین رتبه عالی از چندین یافت و داده سال شغل امر وزارت بود و بجهت بعضی امور که لازم شد از جانی
و غیر و جاه و منصب است ازین عطیه والا منجور گشت که ایامی به نیک و بد زمانه سازگار و بخت به شیب
و قرار روزگار مهذب گردد سلمان خان ولد شاه علی مرزا ابن عبداله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت
و استعدادی داشت بر تبه بلند وزارت ارتقا یافته تا مدت پنجاه سال شغل مشاغل وزارت دیوان اعلی
بود در اصفهان مریض گشته به عالم بقا پیوست سلطان العلامی دستور از ای خلیفه سلطان خلف موجود
الشرف میر فیض الدین محمد صدر که شرف مصابرت حضرت اعلی دارد و چنانچه در محل خود اشعاری شده
و اکثر جلالت و مقامات کمال والده و جدش بدین اوراق سبق ذکر یافته بدین رتبه کرامی مغز و سر بلند گردید
و بهر جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف شاه گشته من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت
و الحق سید بزرگ عالیشان و فاضل و دانشمند بکلیه اخلاق و از عمد صبی و او ان غیره و نشو و نما از زمان
ارتقا به ارج علیا و منصب مذکور خلاصه عمر کرامی را صرف مطالع و مباحثه کرده در فنون علوم معقول
و منقول سرآمد روزگار گردید و در اندک زمانی بونور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حساب دانی
مهارت کامل یافته برای صایب و فکر تاقب در اردو قایم امر وزارت ترقیات عظیم رویداده نوعی بلوایم
این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب قانون و نتائج ارقام سعادت انظارش از هر
خطا مصون و ذات کامله انصافش جامع کمالات صوری و دعای فضایل و استعداد و منوی و بی
این رتبه والا و زینبندگی این منصب علیا از جمله مالش ظاهر و میوید است و الی غایت من حیث الاستعداد
والا فخر او شایسته اعلی این شعله عظیم است و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هر چند خوش رود اندکی از بسیار
در پی آنچه اظهار غشویان نهاد و در باض امال ارباب قلم و صاحب فضل و کمالات از رشحات کمال که برارش
مخبر شد و است و ارباب قابلیت و استعداد و در نظر یافت و امتنان انصاف دولت سرور و کامیاب
در و رسم وزارت نامه گردید و ز نام او بلند و آواره گردید و الیوم منصب وزارت از وجود شرفش مزین

دار است و بر دولت از سلامت نفس و کار دانی و غیر اندیش می بینش محلی و بر استند است امید که از عمر و
تسع و بر خورداری باید **در کرامی شریفه مستوفیان مالک** مستوفیان نظام زمان فرزند فرجام انحصار
برستور صد و در زای اعظم **مفت نیر بود اول** خواجسته کرامه و سامی اصفهانی که از خراسان در خدمت
انحضرت بود و در کتاب اقدس بعراق آمده سال مستوفی المالک بود مردادی در دولت نهاد و بکلی
نفس انصاف داشت و محاب کاروان بود و از اقامت شکار شکار تازی موع بود و در شتابا بهر سبیل
مطابق سده ۹۹۹ مغزول سده ۲۰۰ قائم یک اردو بادی وزیر بیکان شجانه مستوفی المالک گشت و ششماه
بدان خدمت قیام داشت و در اول توشخان نیل سده الف چنانچه در طی اسامی و وزیر گذشت مورد تربیت
شاهانه گشت منصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت ۳۰۰ فاخت علی و ان بادی اصفهانی بر تبه سبعا
سر بلند یافت و دولت قلم طاهر صحرانان غایت رسم نمود که مستوفیان داده شود و داده شد و علم
سیاحت و نویسندگی استاد الحی سین و محاب کاروان بود و سلامت نفس و غیر اندیشی آهنگ
داشت و ششماه من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت و بخت تبارخ ست و الف باجل طبعی فوت
شد تبار شغف شاهانه با ن سلسله منصب مذکور ۴۰۰ با قایم ز علی برادرش نفیض یافت و دولت و قلم
مرصع مذکور با و اخضا ص یافت و نیز مر و سنجیده خوش سلوک بر سر کار و کم طبع بود و نسخ و تحقیق و رفع
مالک محروسه که اعتماد الدوله قائم یک طرح کرده بود و امر و فرموده و قانون دفتر خانه بهایونی پ در زمان
استیفا را و اتمام یافت و چنانچه سال مستوفی المالک بود و از درویش نهادی و عدم رشد استقلال مورد
اعتراف و عرض و اهدا گشته مغزول گشت ۵۰۰ مغزیر از ابراهیم شیرازی که از مرمره مشرفان بود بدین رتبه
سرافرازی یافت و در کمال استقلال و بلند پروازی بلوایم این خدمت اشتغال می نمود از زیباترین رشد و
پسسلوکی با انجای جنس ارباب قلم از درمیده در مقام عیب جویی در آمدند و انبلی پروا بی و بی شعور گازی
گفت داده جاه و منصب خیز خطی چند در محاسبات کیلان زده بملتهای کلی فرو گذشت کرده بود و مرزی
عالمیان که خود مودی حساب بود بدان اطلاع یافته بعضی اقدس رسانید تباران رقم غایت بر صحیفه خاتش
گشتند و ایام منصبش کیلان و نیم بود و در اول سیلان نیل سده ۲۰۰ مرزا قوام الدین محمد و مرزا حسن کفرانی
اصفهانی که در جیش خان شاه ملوایر الاخر خراسان و در علم سیاق و نویسندگی شاکر و خلف شاه علی

برسند استغاثن یافت مراد خلق نیک نفس بود با کمال استقلال و بزرگ منشی بعبادت نیک نهاد و جود
بخت بود فقر و درویشان و در باب صلاح و اصحاب زهد و تقوی از موبد احسان بهره در بودند و تا
پانزده سال مستوفی الممالک باستقلال بود در سال شانزدهم دعوت خراج اجابت نموده
بدار بقا موبت بعد از فوت او میرزا سعید نواده خود به قاسم نظری مستوفی الممالک زمان شاهی
جنت مکان که منصب و ارجح نویسی از با بجان داشت از وفور حقانیت و درستی و حقوق خدمت
و میرین سلسله خواج قاسم بدین رتبه والا در جندی یافت و تا حین ارتحال شاه اکتی سنان حب
الارت و الاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون بدستور خدمت مذکور مشغولی دارد و از وزیرای
جزر زمان آنحضرت چند وزیر فی شان صاحب اعتبار که بودند مثل مرزا محمد شمع و میرزا المیرزا و مازندرانی
و خراسانی که خطاب میرزای علمایانی سزاوار بود و خواج محمد رضا وزیر از با بجان که لقب قدویت
داشت و دیگر وزیرای اصفهان و گلستان و غیر هم به عالم بقا پیوسته بودند و از وزیرانی که در حین ارتحال
رائق و فائق مقام و یوانی بودند و وفور صاحب جاه و عزت و ثروت و مکت بودند مرزائی مشهور
سابقی نواده خواج غیاث که در زمان شاه جنت مکان وزیر حسن بیک بود منشی بوده و موسی الیه
در سنه ۱۰۳۰ که قتلای بهایون در واقعی واقع شده بود وزیر بیکل یکی فرمایند بود که با منشی بطول
خدمت پرداخته نواب کیتی ستانی امارت شد و کار دانی از صاحب احشاش شده نمودند و در مقام
تربیتش در آمده در همان ایام وزارت کل طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان و کوه مر
بوده باشد سر طبعندی یافته روانه انصوب شد و حسن سخی کار دانی او در خدمات موجود و به انجام عمارت
و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور بنش از پیشه سمت ظهور یافته و وزیر وزیر در
تربیتش می افرو تا آنکه بنده اعتبار محسود و اقران گشته از جمله مقرران محفل قدس و مجربان سر ابرار گشته
و تا حین ارتحال آنحضرت به منصب سزاوارتی داشت و بهجت خدمتش مستحسن طبع مشرف بود **دیگری**
خواج جمال الدین البرغردیانی وزیر خراسان که از اعیان و ولایت غور بیان بهرات بود در زمان سلطه او بیکه
بدون تخریبی از خرابی شهر بود انواع جور و تعدی کشیده بود بعد از فتح خراسان دوازده و پنجاه هزار
ظهور رسیده بود و مورد شفقت و تربیت گشته خدمات یوانی انجام امور گردید و بحسن خدمات منظور نظر

وزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته صاحب املاک و رقبات مورد فی و مکت بود از رفقا
می بر اصرار و طاری گشته و بدینش با کلیه از دیدن عاری و عاقل گردید و در خدمت
و خدمت از ان ابتلا می او اعراض عین فرموده بهمان دستور منظور و نظارت
بسیرت و بیانی برین و فن امور وزارت می برداشت و بحضرت جنت خسته و انصافی
ت و تا مدت دو و ازده سال ایام نابیناسی وزارت کل خراسان کرد و در از منسب یافته
جزر یعنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهر بار خشناس منسب نواز و قویا
زده ممالک زیاده فایده نبشت **نقره چند در قلم کتاب** مد النعمه و المدینه که این جلدی
بجمله ثانی و هادرات احوال خسته و نظیر قریب بهمال و واردات ایام فرماید بهی
سی سب صورت نشود یافته رقم اختتام پذیرفت و بحتم که بعضی فقرات طفلی
و درین کتاب عالم را در رشته تحریر در آمده باشد که محل اعتراض مقرران و انصافی
است که کمال سخن بردار از هرزه در آبی باز آن صدق بیان را بخوبی
رباب کل منشوس اغنی و عای بی ربانی دوام دولت و قوام سلطنت
و افزون سپهر عدالت و عالم را بی انقبای عالم کشور عظمی و فرمانروایان
شاه قضا قدرت قدر توانان براننده تخت فیروز تخت الماسه و یکای خلاصه
زنده اعلام جهانگشای شاهی زمینده اورنگ جهان را بنیانشای کوه
را فراز شهریار نهرو در مسکن نواز که بصفت حسن جود و سخاوت و دینداری
فره برشته در اینجا سولات ارباب طاعت **فرقه** لایزبان بارگش
۱۰۲ سلطان ابن سلطان ابن سلطان **خان** بن **خان** بن **خان**
مان ابوالمظفر ابوالمصور شاه صفی بهادر خان الصفوی الموسوی حسینی
از آن تازه و سرساخته ریاض سخن بردازی را به عای اجابت انتهای این شهر
بمنافعه جلالتش در صدر حقیقه اول رقم نگارش یافته و این اوراق چون
بهی پذیرفته شاداب گردانده اند و این نواده بوستان شهر را می نمایان

کشتن جهان داری را بملطف ازلی و حسن تقییر لم یزل برقرار مسند قرار دادی و در
 ستانی مبین حد البعد رسالای بسیار الی یوم القدر باینده دستم ده
 مرحمت و عطفش اسوده دارد و بیا و کار جعفر و مسلمان کیتی سنان غریب و
 بر عادی دین و دولت مظفر منصور کردان تو توفیق سکین نوازیش بر
 و امینان بارگاه عزت و مقرران باطرب و منتزل و فواید علوم ملک کثیر
 اخلاص شکار ذوی الاحترام دستور رفیع قدر عابد که طالب از یاد عمر و
 جاه و جنت این خسرو بلند قدر کردن بسطت پهراند از مواید احسان و
 و بر خرداری ده این یارب العالمین در صدر صحیفه اول این دفتر اشعاری
 تاریخ عالم را اگر عمر و فاکند و فرصتی از مشعل کتب معاش که مضیع اوقات
 ادیان است بدست افتد منتهی از نوادر مکایات و خلاصه و سرچشمه از
 افاضل متقدمین صحیفه بیان نگاشته در صحیفه روزگار بیا
 افادت انساب جامع الحمید و عجایب المخلوقات و حیات الحيوان و
 دگلستان و نگارستان و اخلاق ناصری و محسنی و جلای و امثال ذلک
 از لالی ابدار و مخزن الاسرار برادر و چه آنکه در مدت حیات که در حیر
 شماران بهنقاد رسیده بیده بصیرت دیده و بکوشش هوش از
 در یک سفینه جمع نموده از خرم مستعدان خوشه و از میده افضال
 در یوزه کران کوی بنوای دامن پرنماید و مجموعه غنصری پر دشت بدین
 اشفتگی سر انجام بین توبه و اغراض از ان عالیقدر دوست پرور محض
 بهامیون شهر یار زمان فانی در یادل پسرستان و بنیان دولت
 البضا عه سرگردان مادی استعدان نعم البدل و لادایا و کاری ماندن
 نامه بود فرصت آن نشد که تالیف را فی باید فارغ از همه مشغول
 دل که مصالح و دست افراز الزام آورده تالیف آن نسخه بردار و بعضی



که در این مختصر نگاشته سخن پروازی از ناز و کویهای این گریه منت ذکر نموده خاندان کباب
 بدان را پیش بد چون در این تمام این نسخه عالم را اسباب ان بر جمع نموده علم نقد بر این احوال
 دیگر نمود بعد الیوم اگر عمر و فاکند و فواید و توفیق الهی یار و مددگار گشته فرضی و خواه چنانچه
 اشارت شد بدست آید بر تریب ان نسخه بردارنده کنون خاطر داشت و غیره باید و بود
 المطلوب والا بدست که از خاطر شد و چه بد و بد
 شکسته چه تراود ارباب دانست و دو کا معذور
 خواهند داشت ای سرور و کفایت شده
 این مطلع نیز از منظر مات کثیر
 مناسب حال بود
 صد و عده کرد یار
 یکی را و فاکند
 بر من چه جور بود
 کوان بیوفای کرد
 امید این نگار
 اقبال از اغراض
 بوالفضولانه ارباب
 خند و حسد و دود
 اگر بسبب و خطای
 مطلع کرد و صلاح
 کوشش و جشم
 بسبب این
 پرستنده السلام

نسخه کتب معتبره
 در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تهران

